بصیر/ ۲
WWW.IMAMHADI.IR

اصحاب امام حسین علیه‌السلام

شرح حال و نحوه شهادت یاران امام حسین علیه‌السلام

افتخار سادات رفیعی پورعلوی

The Companions of Imam al-Husayn

بسم الله الرحمن الرحیم

ثواب این اثر هدیه می‌شود به

روح عالم ربانی مرحوم

حاج سید ابوالفضل رفیعی‌پور علوی طاب ثراه

اصحاب امام حسین علیه‌السلام

افتخار سادات رفیعی پورعلوی

مؤسسة الإمام الهادی علیه‌السلام ـ قم المقدسة
گروه پژوهشی تاریخ و سیره

رفیعی پور علوی، افتخار سادات، ۱۳٤۰ ـ ۱۳۸۸
اصحاب امام حسین علیه‌السلام / افتخارسادات رفیعی‌پور علوی
قم: پیام امام هادی، ۱۳۹٤ ـــ ۲۵۲ص. شابک: ۱ ـ ۳۸ ـ ۸۸۳۷ ـ ۹٦٤ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
در اصل پایان نامه (کارشناسی) ص ۲۳۵ ـ ۲۳۹؛ همچنین به صورت زیرنویس
حسین بن علی علیه‌السلام، امام سوم، ٤ ـ ٦۱ق. ـ اصحاب واقعه کربلا، ٦۱ق. ـ شهیدان
مؤسسه پیام امام هادی علیه‌السلام (قم)
۱۳۹٤ الف ۷ ر / BP ٤۲ ۲۹۷/۹۵۳۷ ۳۱۵۲٦۸۷

۵

اصحاب امام حسین علیه‌السلام

افتخار سادات رفیعی پورعلوی
انتشارات پیام امام هادی علیه‌السلام
چاپ اول، زمستان ۱۳۹۴
تیراژ ۱۲۵۰ قیمت ۹۱۰۰ تومان
شابک: ۱ – ۳۸ – ۸۸۳۷ – ۹۶۴ ـ ۹۷۸

این کتاب با حمایت معاونت امور فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

حق چاپ محفوظ است

قم: خیابان توحید، کوچهٔ ۵، پلاک ۳۱، مؤسسة الإمام الهادی علیه‌السلام
کدپستی: ۳۷۱۸۶۱۵۶۸۳ صندوق پستی: ۵۱۴ ـ ۳۷۱۸۵
تلفن: ۳۸۸۲۵۲۵۵ ـ ۰۲۵
فاکس: ۳۸۸۳۳۶۷۷ ـ ۰۲۵
www.imamhadi.ir
info@imamhadi.ir

رسول خدا صلی الله علیه و آله :

حسین از من است و من از حسینم. خدا دوست بدارد هر که حسین را دوست بدارد، حسین سبطی است از اسباط.

خداوندا!

من او را دوست دارم پس تو هم او را دوست بدار و دوست بدار کسی که او را دوست دارد.

مقدمه

ویژگی‌هایی که نهضت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام را از سایر قیام‌ها متمایز می‌سازد، بسیارند و هر کس از منظر خود به آن پرداخته و نتیجهٔ مناسب را گرفته است. هیچ کس هم ادّعا نکرده که به تمام حقیقت رسیده، لذا خیلی از نکات اصلی هنوز در پردهٔ اسرار نهفته است.

بدیهی است که نهضت امام حسین علیه‌السلام درخشش خاصی داشته و هر سال در سالروز آن به طراوتش افزوده می‌شود. هیچ کس شک ندارد اوّلین جنگ سرنوشت ساز اسلام یعنی غزوهٔ بدر و سایر غزوات پیامبر بر این نهضت از نظر زمان سبقت داشته و از حضور پیامبر و امیرالمؤمنین علیهماالسلام برخوردار و با وحی همراه بوده و جنگ‌های امیرالمؤمنین که با حضور ایشان و حتی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و سایر فرزندان امیرالمؤمنین انجام شده، هیچ یک در طول تاریخ مانند جریان عاشورا نورافشان نبوده است.

ایـن نـهضت راهـنمای بسیاری از انـقلاب‌ها و رهگشـای آزادگـان جـهان شـده و دوست و دشـمن از آن بـه عـظمت یـاد مـی‌کنند. این اسرار همه را بر آن داشته که گرداگرد آن به تـفحّص و جسـتجو بپردازند و از منظر خود به آن بنگرند و به پاسخ بـرخـی از سـؤالات خود دست یابند.

واضـح است هـر کس بـه انـدازهٔ هـمّت خـود خـانه سـاخته و از این اقیانوس بیکران، مطابق ظرف وجودی خود برداشت کـرده است.

در این نوشته سـعی بـر ایـن بـوده کـه بـا ذکـر نـام و بـررسی اجـمالی از زنـدگی شـخصی و مـبارزاتی هـر رزمـندهٔ کـربلا بـه روشِ پیوستن آنها به نهضت پـرداخـته شـود و در لابـلای روایـات و گـزارشـهای مـوجود آمـار نسـبتاً دقـیق اصـحاب و یـاران امـام حسین علیه‌السلام ارائه گردد؛ هـر چـند روایـات، آمـار دقـیقی را بـه دست نمی‌دهد؛ عـلّامه مـجلسی از شـیخ مـفید نـقل مـی‌کند کـه اصـحاب و یـاران امـام، سـی و دو نـفر سـواره و چـهل نـیروی پـیاده بـودند؛ و در روایت دیگـر از قـول مـحمد بـن ابـی‌طالب مـی‌نویسد: تـعداد پـیاده‌ها هشـتاد و دو نـفر بـودند. سـپس در روایـتی از قـول سـید (بن طاووس) از امام محمد باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: چهل و پنج نـیروی سواره و صد نفر پیاده بوده‌اند.(۱)

در تـهیهٔ ایـن نـوشته تکـیهٔ تـحقیق بـیشتر روی مـنابع اوّلیـه و نزدیک‌تر به زمان امـام و راویـان مـعتبر مـی‌باشد ـ اگـرچـه از مـنابع

۱ ـ نگاه کنید به بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤.

جدید هم بهره گرفته شده؛ تا از این طریق بتوان به حقیقت نزدیک شد، لیکن به نتیجهٔ قطعی نمی‌توان رسید. لذا سعی شده از کلّیهٔ افراد مذکور در منابع تاریخی (علی رغم محدودیت صفحات) ذکر مختصر و مفیدی به عمل آید و ضمن یادآوری منابع، در هر مورد افراد مشترک با اسامی مشابه اشاره شود، شاید اشتباه در استنساخ و تصحیف معلوم شود. لازم به تذکر است ترتیب ذکر اسامی صرفاً بر اساس ترتیب حروف الفبا بوده و تقدّم و تأخّر، گویای هیچ گونه ترجیحی نیست؛ البته ذکر نام مبارک امام حسین و حضرت ابوالفضل علیهما السلام از این ترتیب مستثنی است.

موضوع این نوشتار بیشتر شهدای غیر هاشمی بوده است؛ اما بدون ذکر شهدای هاشمی رحمة الله علیهم اجمعین مطلب نمی‌توانست کامل باشد، لذا اسامی مبارک شهدای هاشمی همراه با شرحی کوتاه، قبل از توضیحات مربوط به شهدای غیر هاشمی، ذکر شده است.

نوشتار حاضر اثر زنده‌یاد مرحومه افتخارالسادات رفیعی پور علوی (۱۳٤۰ ـ ۱۳۸۸ش) است که در عمر کوتاه خود منشأ برکات زیادی بود. او علاوه بر تدریس در حوزه علمیه خواهران (جامعة الزهراء) مسئول قسمت فرزانگان (تیزهوشان) این مجموعه بوده و خاطرات نیکی از او به یادگار مانده است.

این اثر پایان نامه کارشناسی ایشان است و چون محدودیت صفحات در پایان نامه وجود داشته، در بسیاری موارد به اختصار بسنده شده است. مؤسسه امام هادی علیه السلام تصمیم به بازنگری و تکمیل کتاب با حفظ ساختار اصلی آن گرفت.

از این رو حجة الاسلام والمسلمین محمدحسین فقیه ایمانی با دقت و مراجعه به منابع و مصادر، این تصمیم را عملی و کار را به پایان رساندند.

در پایان از تلاش‌های ایشان و همکاری حجج اسلام مهدی عبداللهی و محمدمهدی کافی و سایر همکاران مؤسسه تشکر و قدردانی می‌شود.

امید است این تلاش مختصر مرضی نظر مبارک حضرت ولی عصر «ارواحنا له الفداء» قرار گیرد و در بارگاه مبارک امام حسین علیه السلام پذیرفته شود.

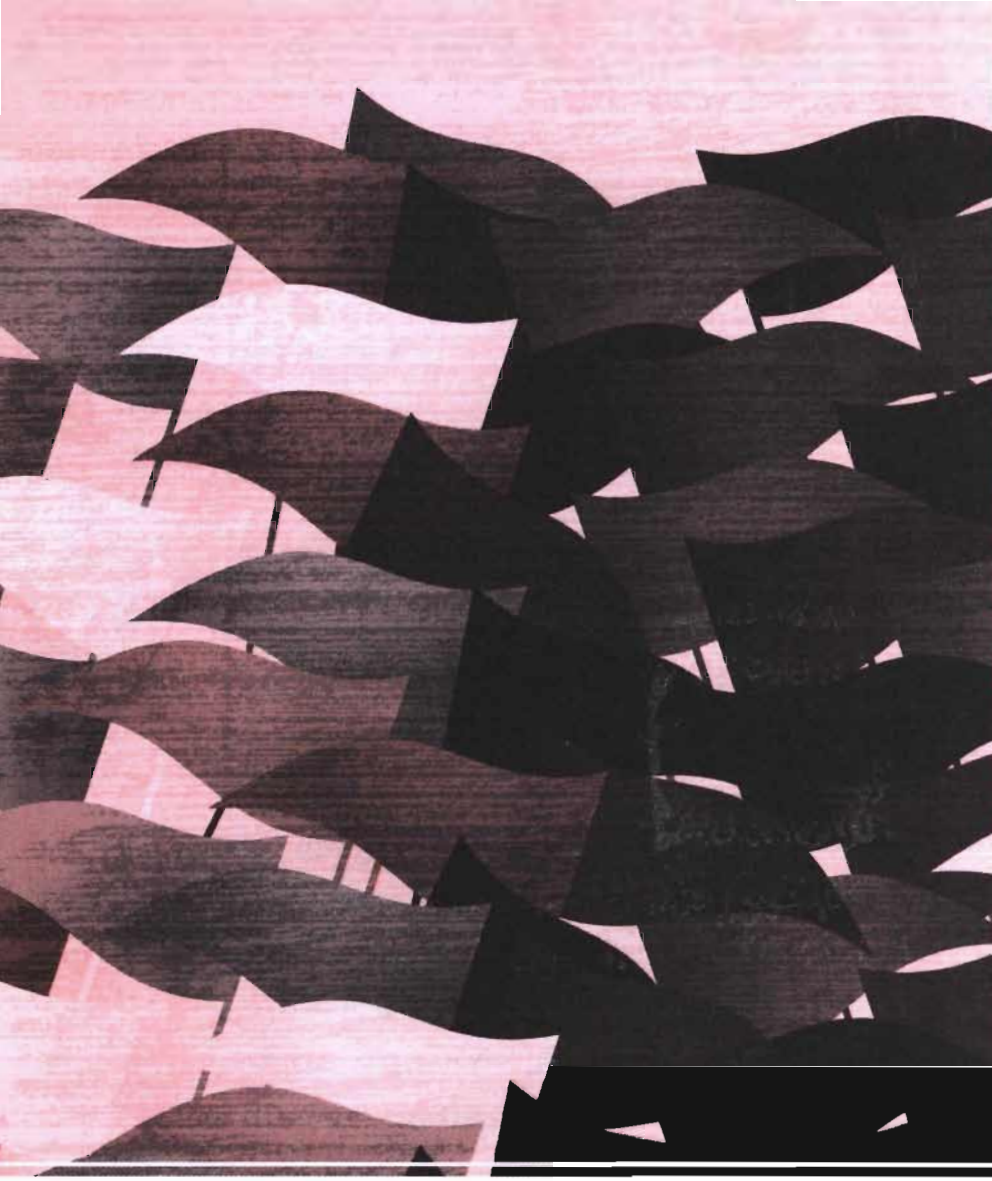

امام حسین سیدالشهداء علیہ السلام

تولد، نام و نسب حضرت

امام حسین فرزند امیر المؤمنین امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام، بنا به قول مشهور سوم شعبان سال چهارم هجری[1] در مدینه پا به این جهان نهادند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در نامگذاری به انتظار وحی الهی بودند. جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: منزلت علی در نزد تو همانند مقام و منزلت هارون نسبت به موسی است. از این رو به نام فرزند هارون نامگذاری کن. فرزند هارون شُبیر بود که در زبان عربی همان حسین است و پیامبر نیز چنین کردند.[2] پیامبر به گوش امام حسین علیه‌السلام اذان و اقامه گفتند و گوسفند عقیقه کردند و هم وزن موی سر حضرت نقره صدقه دادند.[3]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٤، ص ۲۰۱.

۲ ـ بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ۲۵۰.

۳ ـ بحارالأنوار، ج ٤۳، ص ۲٤۳ و ج٤٤ ص ۲۵۱.

علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام

پیامبر همواره محبت خود را به ایشان ابراز می‌داشتند. از آن جمله می‌فرمودند: «خداوندا! من او را دوست دارم پس تو هم او را دوست بدار و دوست بدار کسی که او را دوست دارد».[1] «حسین از من است و من از حسینم. خدا دوست بدارد هر که حسین را دوست بدارد، حسین سبطی است از اسباط».[2] در عین حال در مواقع مختلف خبر از شهادت امام حسین علیه السلام می‌دادند.[3]

رحلت پیامبر

شیرین‌ترین دوران زندگی امام حسین علیه السلام چند سالی بود که در دامان پر مهر جدّش زندگی خود را گذراند. بعد از مصیبت رحلت پیامبر شاهد مصائب مادر بود. و پس از شهادت مادر که ضایعهٔ جبران‌ناپذیری بود، مصائبی که بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، روح او را می‌آزرد و بالاخره مظلومیت و شهادت امام حسن علیه السلام بر حزن آن حضرت افزود.

---

۱ ـ ملحقات إحقاق الحقّ، ج ۱۱، ص ۲۹۳ از ابوهریره و دیگران؛ نهایه ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲ ـ مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ٤٦.

۳ ـ بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ۲۵۰ ـ ۲۵۱؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ٤۱۳.

روح مبارزه از دوران کودکی

ابن حجر در کتاب الاصابه نقل می‌کند که روزی عمر بن الخطاب بر فراز منبر بود. امام حسین علیه السلام به نزد او آمد و فرمود: از منبر پدر من به زیر آی و بر فراز منبر پدر خودت برو. عمر گفت: پدرم که منبر ندارد! سپس عمر امام را در کنار خود نشانید و بعد به خانه برد و پرسید چه کسی این حرف را یاد تو داد؟ امام فرمودند: به خدا قسم کسی یاد من نداد....(۱)

وقایع زمان خلفا

در ماجرای تبعید ابوذر، به همراه پدر، برادر، عمو و عمّار... او را بدرقه کرد و با سخنانی حکیمانه ابوذر را دلداری داد و او را عمو خطاب کرد و فرمود:

«یا عَمّاه إنَّ اللهَ تعالی قادِرٌ أن یُغَیِّرَ ما تَریٰ، وَاللهُ کُلَّ یَومٍ هُوَ فی شَأنٍ، وَقَد مَنَعَکَ القَومُ دُنیاهُم وَمَنَعتَهُمْ دینَکَ، فَما أغناکَ عَمّا مَنَعُوکَ وَأحوَجَهُم إلی ما مَنَعتَهُم فاسئَلِ اللهَ الصَّبرَ وَالنَّصرَ وَاستَعِذْ بِهِ مِنَ الجَشَعِ وَالجَزَعِ فَإنَّ الصَّبرَ مِنَ الدینِ وَالکَرَمِ، وَإنَّ الجَشَعَ لا یُقَدِّمُ رِزقاً وَالجَزَعَ لا یُؤَخِّرُ أجَلاً؛ عمو

۱ ـ الإصابه، ج ۱، ص ۳۳۳؛ احتجاج، ص ۱۳؛ تاریخ دمشق، ج ۱٤، ص ۱۷۵ ـ ۱۷٦ با اندکی تفاوت؛ أدب الحسین، ص ٦٦؛ سیرة الأعلام، ج ۳، ص ۲۸۵.

جان! براستی که خدای تعالی این قدرت را دارد تا این وضعی را که مشاهده می‌کنی تغییر داده و دگرگون کند، و خداوند هر روز در کاری است، و این مردم دنیایشان را از تو بازداشتند و تو نیز دین خود را از آنها دریغ داشتی، پس چه بی‌نیازی تو، از آنچه ایشان از تو باز داشتند و چه نیازمندند آنها به آنچه تو از ایشان دریغ داشتی، از خدا شکیبایی و پیروزی بخواه، و از حرص و جزع به درگاه خدا پناه ببر، که صبر و پایداری لازمهٔ دینداری و بزرگواری است؛ و حرص روزی انسان را پیش نیندازد، و بی‌تابی اجلی را به تأخیر نیندازد».

ابوذر که در آن وقت سنین پیری را می‌گذرانید با شنیدن سخنان امام حسین علیه‌السلام و دیگران گریست و آنها را مخاطب ساخت و گفت: «رَحِمَكُمُ اللهُ يا أهلَ بَيتِ الرَّحمَةِ، إذا رَأيتُكُم ذَكَرتُ بِكُم رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مالِي بِالمَدينَةِ سَكَنٌ وَلا شَجَنٌ غَيرُكُم، إنّي ثَقُلتُ عَلى عُثمانَ بالحِجاز كَما ثَقُلتُ عَلى مُعاوِيَةَ بِالشّامِ، وَكَرِهَ أن أُجاوِرَ أخاهُ وَابنَ خالِهِ بِالمِصرَينِ فَأفسِدَ النّاسَ عَلَيهِما، فَسَيَّرَني إلى بَلَدٍ لَيسَ لي بِهِ ناصِرٌ وَلا دافِعٌ إلّا اللهَ، وَاللهِ ما أُريدُ إلّا الله صاحِباً، وَما أخشىٰ مَعَ اللهِ وَحشَةً؛ ای خاندان رحمت! خدایتان رحمت کند که من هرگاه شما را می‌بینم به یاد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌افتم. من در مدینه خاندان و محبوبی جز شما ندارم، من در سرزمین حجاز بر عثمان سنگین آمدم همان‌گونه که در شام بر معاویه ثقیل آمدم، و خوش نداشت من مجاور برادر و دایی‌زاده‌اش در دو شهر

دیگر[1] باشم، مبادا مردم را بر آن دو بشورانم، پس به همین منظور مرا به سرزمینی تبعید کرد که در آنجا یاور و مدافعی جز خدای یکتا نداشته باشم، و من هم جز خداوند همراهی نخواهم، و با وجود خداوند وحشتی ندارم».[2]

زمان حکومت امیر المؤمنین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در زمان حکومت امیر المؤمنین علیه السلام، مانند سایر برادران در کنار پدر و در جنگها با ناکثین و مارقین و قاسطین در رکاب ایشان بود. ولی امیرالمؤمنین علیه السلام بیشتر، سایر فرزندان خود نظیر محمد بن حنفیه را به جنگ می‌فرستاد و می‌فرمود: نسل پیامبر باید حفظ شود.

به محمد گفتند: چرا پدرت تو را می‌فرستد و حسن و حسین را اعزام نمی‌کند؟ محمّد گفت: من دست اویم و آن دو، چشمان اویند[3] و چشمان را با دست محافظت می‌کند.

---

۱ ـ دو شهر دیگر بصره و مصر است که در بصره عبدالله بن عامر دائی زاده عثمان ریاست می‌کرد و در مصر عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی او حاکم بود.

۲ ـ شرح ابن أبی الحدید، ج ۸، ص ۲۵٤؛ حیاة الإمام الحسن، باقر شریف، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳ ـ شرح ابن أبی الحدید، ج ۱، ص ۲۲٤.

در زمان برادر

امام حسین‌علیه‌السلام برادر را امام خود می‌دانستند. امام باقرعلیه‌السلام می‌فرمایند: امام حسین در حضور امام حسن‌علیه‌السلام سخنی نمی‌گفت به خاطر احترام و بزرگداشت او.(۱)

در ماجرایی که معاویه امام حسن‌علیه‌السلام و امام حسین‌علیه‌السلام را احضار کرد و بیعت گرفت و عده‌ای از اصحاب امیرالمؤمنین را جهت بیعت خواست، قیس بن سعد بن عباده برای کسب تکلیف نگاهی به امام حسین کرد. امام فرمود: ای قیس او امام من است و باید طبق نظر او عمل کنی.(۲)

پس از شهادت برادر

در زمان معاویه به علت نفاق و ظاهرسازی او، شرایط برای قیام فراهم نبود و از طرفی امام حسین‌علیه‌السلام برای انجام پیمان برادرش راهی جز ادامه راه برادر را صلاح ندید.(۳) در عین حال نامه‌های شدید اللحنی به معاویه می‌نوشت و او را به علت نقض قرارداد صلح از جمله شهادت شیعیانی نظیر حجر بن عدی و یارانش و ولیعهدی پسرش یزید و... و دهها جنایت دیگر مورد

---

۱ ـ مناقب، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲ ـ بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ٦٩ به نقل از رجال کشی.

۳ ـ حیاة الإمام الحسین، ج ۲، ص ۲۲۹ ـ ۲۳۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۲۲.

سرزنش قرار می‌داد،[1] چنانکه در منیٰ، سال قبل از فوت معاویه، در سخنرانی برای اصحاب و تابعین، پرده از جنایات معاویه برداشت و با رسوا کردن او، زمینه قیام را فراهم کرد.

پس از مرگ معاویه

تفاوت معاویه و پسرش یزید این بود که معاویه با ظاهرسازی تا حدی حدود را رعایت می‌کرد، هرچند بنا به روایت احمد بن حنبل از عبدالله بن بریده، مخفیانه شراب می‌نوشید[2] و رباخواری می‌کرد و بر خلاف دستور اسلام، *زیاد* را که فرزند نامشروع بود به پدرش ابوسفیان ملحق کرد[3] و خلاف‌های دیگر که کم و بیش صفحات تاریخ به آنها اشاره دارد، و این در حالی بود که خود را کاتب وحی معرفی می‌کرد. تا این که به تحریک مغیرة بن شعبه ولیعهدی یزید را عملی ساخت، یزیدی که آشکارا اهل فسق و فجور، زناکار و شراب‌خوار بود و با وجود

---

۱ ـ الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۸٤؛ رجال کشّی، ص ۳۲؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱٦۱.

۲ ـ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳٤۷. احمد بن حنبل از عبدالله بن بریده نقل می‌کند: من و پدرم نزد معاویه رفتیم و او ما را روی فرش نشانید. سپس غذا آوردند و بعد شراب. معاویه نوشید و به پدرم داد. پدرم گفت: از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده من ننوشیده‌ام.

۳ ـ تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۵۷؛ کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٤۰۹.

توصیه‌های پدرش به حفظ ظاهر، اهل مراعات این امور نبود و چون به حکومت رسید، افزون بر این بی‌مبالاتی‌ها تصمیم به شدت عمل در برخورد با مخالفان حکومت اموی به ویژه خاندان نبوت گرفت.(۱)

این چنین بود که شرایط برای قیام فراهم شد و اگر امام حسن علیه‌السلام هم در این زمان حضور داشتند، قیام می‌کردند. همانطور که امام حسین علیه‌السلام در زمان معاویه قیام نکردند. دعوت مردم از آن حضرت، با چند هزار نامه ظاهراً حجّت را تمام می‌کرد.(۲) امام علیه‌السلام در وصیت نامه به برادرش محمد بن حنفیه به صورت شفاف، اهداف خود را از قیام بیان فرمود: خروج من بر یزید از روی فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمایی نیست، بلکه خروج من برای اصلاح امور امّت جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. من اراده کرده‌ام که امر به معروف و نهی از منکر کنم و از سیرهٔ جدّم و پدرم پیروی کنم.(۳)

پس از مرگ معاویه، ولید بن عتبه حاکم مدینه بود. یزید به او

---

۱ ـ در سه سال و نیم حکومتش سه جنایت هولناک انجام داد:
۱. واقعه عاشورا، قتل امام حسین علیه‌السلام و اسارت اهل بیت علیهم‌السلام؛
۲. حمله به مدینه و هتک حرمت نوامیس مسلمین در سال ۶۳ هجری در واقعهٔ حرّه (کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۱۱ ـ ۲۱۲)؛
۳. حمله به خانهٔ خدا و به آتش کشیدن و تخریب آن (کامل ابن اثیر، ج۳، ص۲۲۱ ـ ۲۲۴).

۲ ـ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٤، ص ۳۲۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۷۳.

نامه نوشت که از امام حسین و عبدالله بن عمر و ابن زبیر بیعت بگیرد و آنها را رها نکند تا بیعت کنند. ولید برای اجرای این حکم با مروان حکم مشورت کرد. او گفت: ایشان را فرا بخوان و فرمان بده که بیعت کنند. اگر نپذیرفتند، آنان را گردن بزن وگرنه شورش می‌کنند و مردم را به سوی خود فرا می‌خوانند. ولید گفت: کاش ولید به دنیا نیامده باشد که چنین روزی را ببیند. بالاخره ولید امام را احضار کرد. امام با حفظ مراتب احتیاط نزد وی رفتند. ولید نامه را خواند. حضرت فرمودند: بیعت باید در حضور جمع باشد پس بماند برای فرصت دیگر. مروان گفت: اگر از تو جدا شود به او دست نخواهی یافت. او را به زندان بیفکن تا بیعت کند وگرنه گردن بزن. امام برخاستند و گفتند: ای فرزند زن کبود چشم تو مرا می‌کشی یا او؟! آنگاه باز گشتند.

مروان به ولید گفت: نافرمانی کردی. ولید گفت: به خدا سوگند نمی‌خواهم هر چه خورشید بر آن می‌تابد مال من باشد و حسین را بر سر بیعت با یزید بکشم؛ هر که چنین کند روز قیامت ترازویش سبک خواهد بود.[1]

۱ ـ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹.

حرکت به سوی مکه

بالاخره امام حسین علیه السلام بر حسب تشخیص وظیفه، شب از مدینه خارج و به طرف مکه حرکت کردند. علت این حرکت عدم پذیرش بیعت با یزید بن معاویه بود. ماندن در مدینه خطر شهادت مخفیانه امام را به دنبال داشت. لذا دو شب به آخر ماه رجب مانده بود که حضرت از مدینه حرکت کردند و به مکه رسیدند.[۱]

در راه مکّه این آیه را می‌خواندند: ﴿**فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ**﴾[۲] و در هنگام ورود به مکّه آیهٔ ﴿**وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ**﴾[۳] را تلاوت می‌کردند.[٤]

علت قیام از زبان آن حضرت

افزون بر این‌که در کتاب وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله که از جانب خدا بر آن حضرت نازل شده دستور به قیام ثبت شده بود،[۵] امام علیه السلام سبب قیام خویش را در موارد مختلف چنین بیان داشته‌اند:

۱. در نامه به بزرگان بصره می‌فرماید: من شما را به کتاب خدا

---

۱ ـ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۵ ـ ۳٦.

۲ ـ قصص، آیهٔ ۲۱.

۳ ـ قصص، آیهٔ ۲۲.

٤ ـ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۳۰.

۵ ـ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۹ ح ۱ و ۲.

و سنت رسول او دعوت می‌کنم که به راستی سنت، مرده و بدعت، زنده شده است.(۱)

۲. در نامه به اهل کوفه که به وسیله مسلم بن عقیل ارسال شد می‌افزاید: ... امام و رهبر نیست مگر آن شخصی که به کتاب خدا عمل کند و به عدل و داد قیام نماید و به دین حق متدین باشد و جان خود را در راه خدا گرو بگذارد.(۲)

۳. در پاسخ به ولید بن عتبه فرماندار مدینه که می‌خواهد از حضرت بیعت بگیرد می‌فرماید: ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان هستیم، خداوند به ما (خلقت را) آغاز و به ما پایان داد و یزید فاسق، شراب می‌نوشد و افراد بی‌گناه را می‌کشد و آشکارا فسق انجام می‌دهد و شخصی مانند من با شخصی مثل او بیعت نمی‌کند.(۳)

٤. در پاسخ مروان می‌فرمایند: در آن وقتی که مردم گرفتار زمامداری مانند یزید بشوند باید فاتحه اسلام را خواند (و علی الاسلام السلام...).(٤)

مانند این فرمایشات در سخنرانی‌هایی که بین راه از مدینه تا مکه، و از مکه تا کربلا، و در کربلا ایراد فرمودند زیاد است و در آنها صدها نکته بیان شده است که در بعضی از آنها تحلیل‌های

---

۱ ـ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲ ـ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳ ـ حیاة الإمام الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵۵؛ أدب الحسین وحماسته، ص ۱۰۲؛ زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ۱۵۱.

٤ ـ الفتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷.

انقلابی، اجتماعی، عرفانی و بالاتر از همه، جنبهٔ خلوص در بندگی خدا نهفته است، از جمله:

اگر دین جدّم جز با شهادت من در راه مستقیم ادامه نمی‌یابد پس ای شمشیرها مرا دریابید.(۱)

امام در مکه در جمع حجاج خطبه‌هایی ایراد و مردم را از حقایق آگاه می‌کردند. ولی آنگاه که حضرت احساس کردند عده‌ای در صدد کشتن ایشان در حرم هستند، برای جلوگیری از هتک حرمت حرم، از مکه به سوی عراق خارج شدند.(۲)

امام حسین علیه‌السلام در روز پنج شنبه، دوم ماه محرم سال ٦١، وارد کربلا شدند.(۳) امام اسم محل را پرسیدند. در پاسخ، نام‌های: نینوا، غاضریه، کربلا را برشمردند. اشک از دیدگان حضرت جاری شد و فرمود: خدایا! به تو پناه می‌برم از کرب (اندوه) و بلا (گرفتاری). آنگاه فرمود: این جا بارانداز سواران و محل ریختن خون و جایگاه قبرهای ماست و این چیزی است که جدّم رسول خدا بدان خبر داده است.(٤)

---

۱ ـ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.

۲ ـ ارشاد مفید، ج ۲، ص ٦٧.

۳ ـ البدء والتاریخ، ج ٦، ص ۱۰.

٤ ـ لهوف، ص ۳۵؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ٤٧؛ إثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۸٦.

آغاز کننده جنگ نباشیم

پیش از رسیدن به کربلا ابتدا زهیر به امام پیشنهاد داد که قبل از رسیدن قوای دیگر، دشمن را از خود دفع کنیم. حضرت فرمود: من جنگ را آغاز نمی‌کنم. عصر تاسوعا عمر سعد فریاد زد: ای لشکر خدا! سوار شوید و بهشت مژده گیرید. حضرت زینب صدای خروش لشکر را شنید. نزد امام آمد و گفت: آیا صدای لشکر را نمی‌شنوی که نزدیک شده است؟ امام فرمودند: اکنون جدّم را در خواب دیدم، به من فرمود: به نزد ما خواهی آمد.

آنگاه امام به برادرش فرمود: جانم به قربانت! نزد اینان برو و به ایشان بگو شما را چه شده؟ و چه می‌خواهید؟ و سبب آمدنشان را جویا شو.(۱)

حضرت ابوالفضل علیه‌السلام با گروه بیست نفره نزد لشکر آمده و فرمود: چه می‌خواهید؟ گفتند: از امیر دستور رسیده که به شما پیشنهاد کنیم به حکم او تن داده و تسلیم شوید یا با شما بجنگیم. فرمود: شتاب نکنید تا نزد ابا عبدالله رفته و سخن شما را به عرض حضرت برسانم. نزد امام آمد و سخن لشکر را به آن حضرت عرضه داشت. امام فرمودند: اگر می‌توانی تا فردا از آنان مهلت بگیر تا امشب نماز خوانده و با پروردگار خود راز و نیاز کنم و از او آمرزش بخواهم، که خدا می‌داند من نماز و تلاوت

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۵.

قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم. دشمن آن شب را مهلت داد.(۱)

غروب تاسوعا ـ برداشتن بیعت

امام حسین علیه‌السلام خطبه‌ای ایراد کردند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: من یارانی وفادارتر از یاران خود سراغ ندارم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان‌تر از خاندان خود ندیده‌ام. خدا از جانب من به شما پاداش نیکو عطا فرماید. من به شما اجازه می‌دهم آزادانه بروید و بیعتی از من به گردن شما نیست. افرادی از یاران امام برخاسته و اعلام وفاداری و جان نثاری کردند که شرحش خواهد آمد.(۲)

شب عاشورا

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمایند: من در آن شبی که فردایش پدرم کشته شد نزد عمه‌ام نشسته بودم و او از من پرستاری می‌کرد. پدرم به خیمه خویش رفت و غلام ابوذر شمشیر حضرت را اصلاح می‌کرد. پدرم اشعاری در بی‌اعتباری دنیا می‌خواند (یا دهر افٍ لك من خلیل...) من قضیه را فهمیدم و تحمل کردم. عمه‌ام زینب دامن کشان به سوی آن حضرت رفت و گفت: ای کاش مرگ من رسیده بود و این روز زنده نبودم. امروز مادرم فاطمه و پدرم علی

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۵ ـ ۳۱٦.
۲ ـ وقعة الطفّ، أبي مخنف، ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۷.

و بـرادرم حسـن از دنـیا رفـتند، ای بـازمانده گـذشتگان و دادرس بازماندگان....[1]

پس از صحبت‌های حضرت زینب، امام فرمودند: آرام باش ای خـواهـر و پـرهیزکاری پـیشه کـن؛ پس از مـن گـریبان چـاک مـزن....[2] امـام حسین علیه‌السلام همهٔ شب را بـه نـماز و دعـا و اسـتغفار مشـغول بـود.[3] در سحر مختصر خوابی حضرت را ربـود. بـیدار شـد. فـرمود: مـی‌دانـید چـه در خـواب دیـدم؟ عرض کردند: چـه دیـدید ای فـرزند رسـول خـدا؟! امـام فـرمودند: در خواب دیدم سگ‌هایی به من حمله کرده‌انـد و مـی‌خواهـند مـرا بدرند. در آن میان سگ ابلق را دیـدم کـه حـمله‌اش از هـمه بـه مـن سخت‌تر بود ولذا متصدی قتل من مردی پیس است و آنگـاه جـدم را دیدم که می‌فرمود: پسـرم تـو شـهید آل مـحمدی! و اهـل آسـمان ورود تو را به یکدیگر مژده می‌دهند و افطار تـو در شب آیـنده نـزد من است و این فرشته برای جـمع‌آوری خـون تـو آمـده است. امـام آنگاه فـرمود: کـار تـمام شـده و کـوچ از ایـن دنـیا نـزدیک گـردیده و تردیدی نیست.[4]

---

۱ ـ وقعة الطفّ، ص ۲۰۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۹.

۲ ـ وقعة الطـفّ، ص ۲۰۱؛ ارشـاد مـفید، ص ۲۳۲؛ بـحارالانـوار، ج ٤٥، ص ۳.

۳ ـ تـاریخ طـبری، ج ٤، ص ۳۱۹؛ بـحارالانـوار، ج ٤٥، ص ۳؛ ارشـاد مفید، ص ۲۱۵ ـ ۲۱٦.

٤ ـ لهوف، ص ۳۹؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳ به نقل از مناقب.

صبح عاشورا

امام پس از نماز صبح برای یاران خود کمی صحبت کردند و لشکر خویش را صف آرایی نمودند. زهیر بن قین را به فرماندهی سمت راست و حبیب بن مظاهر را به فرماندهی سمت چپ گماردند و پرچم لشکر را به حضرت ابوالفضل سپردند.(۱)

امام علیه السلام در روز عاشورا در چند موضع برای لشکر عمر سعد سخنرانی کرده و آنها را به سعادت دعوت کردند.(۲)

شروع جنگ

عمر بن سعد به غلامش درید دستور داد پرچم را پیش آورد و سپس تیری به کمان گذاشت و پرتاب کرد و گفت: گواه باشید که من نخستین کسی بودم که تیر رها کردم و لشکرش به دنبال او تیر رها کردند و کسی از یاران امام نبود که تیر به او اصابت نکند.(۳)

در حمله اول حدود پنجاه نفر از یاران امام به شهادت رسیدند. نبردهای تن به تن شروع شد. ابتدا افراد غیر هاشمی به شهادت رسیدند که شرحش در صفحات بعد خواهد آمد.(٤)

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۰.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦.

۳ ـ لهوف، ص ٤۳؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۲ به نقل از ارشاد مفید، ص ۲۱۹؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۲.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۲.

نماز ظهر عاشورا

هنگام نماز، ابوثمامه صیداوی به آسمان نگاهی کرد و متوجه شد وقت نماز ظهر است. به امام عرض کرد: جانم به فدایت! می‌بینم که این مردمان به تو نزدیک شده‌اند و به خدا قسم تو کشته نخواهی شد تا اینکه من در پیش رویت کشته شوم. ولی دوست دارم هنگامی که خدا را دیدار می‌کنم، این نمازی که وقت آن نزدیک شده را خوانده باشم.

امام فرمود: نماز را به یاد آوردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری وقت نماز است. سپس حضرت و چند تن به نماز ایستادند. زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی در پیش روی حضرت ایستادند و دفاع کردند.

سعید بن عبدالله سینه و سر و صورت خود را سپر حضرت قرار داد که در شرح حال او خواهد آمد.[1]

شهادت اهل بیت

پس از شهادت یاران غیر هاشمی، نخستین کسی که از اهل بیت آمادهٔ کارزار شد حضرت علی اکبر علیه السلام بود. بعد از آن عبدالله بن مسلم بن عقیل[2]، سپس عبدالرحمن فرزند عقیل، آنگاه

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲۱.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٤. بعضی گفته‌اند او اولین شهید اهل بیت بود. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

فرزندان عبدالله بن جعفر: محمّد و عون[1]، و بعد عبدالله بن عقیل، سپس فرزندان امام حسن: ابوبکر و قاسم به میدان آمدند. آنگاه فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام به ترتیب: ابوبکر، عمر، عثمان، جعفر، عبدالله و عبّاس وارد کارزار شدند.[2]

طفل شیرخوار آخرین شهید از اهل بیت علیهم السلام است.[3]

وداع امام

پس از شهادت یاران و جوانان هاشمی، امام علیه السلام متوجه خیمه‌گاه شد و فرمود: ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خداحافظ.[4] سکینه صدا زد: پدر! تسلیم مرگ شدی؟ فرمود: چگونه نشوم در حالی که یارانم را کشتند. سکینه عرض کرد: پدر ما را به حرم جدّمان باز گردان... .[5]

از امام سجّاد علیه السلام دربارهٔ حالات امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و در لحظات پایانی مبارزه این چنین نقل شده است:

«لمّا اشتدّ الأمر بالحسین بن عليّ بن أبي‌طالب علیه السلام نظر إليه من كان مَعَهُ، فإذا هو بخلافهم، لأنّهم كلّما اشتدّ الأمر تغيّرت ألوانهم وارتعدت فرائصهم و

---

۱ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰ ـ ۳۱.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳٤.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٧ و ٤٩ به نقل از احتجاج.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٧.

٥ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٤.

وجلت قلوبهم وكان الحسين صلوات الله عليه وبعض من معه مِن خصائصه تشرق ألوانهم وتهدئ جوارحهم وتسكن نفوسهم فقال بعضهم لبعض: انظروا لا يبالي بالموت. فقال الحسين عليه السلام: صبراً بني الكرام... فأيّكم يكره أن ينتقل من سجن إلى قصر؟...؛ هنگامی که کار بر امام حسین سخت شد، اصحاب مشاهده کردند که حالات آن حضرت برخلاف ایشان است، زیرا آنان هر چه کار دشوارتر می‌شد، رنگ‌هایشان متغیر و پاها و دل‌هایشان لرزان می‌شد، ولی امام و بعضی از یاران خاص او رنگ‌شان برافروختگی و اندام‌هایشان آرامش و جانهاشان تسکین می‌یافت. یاران به هم می‌گفتند: ببینید از مرگ بیم ندارد و به آن اهمیتی نمی‌دهد. امام می‌فرمود: صبر کنید ای بزرگ زادگان!... کدام‌یک از شما خوش ندارد از زندان به قصر منتقل شود؟...».

و در ادامه فرمود:

«من از پدرم شنیدم که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرد: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است که مؤمنان را به بهشت و کافران را به جهنّم منتقل می‌کند».(۱)

۱ ـ معانی الأخبار، ص ۲۸۸؛ زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ٤١٥.

همهٔ اصحاب و یاران و اهل بیت علیهم‌السلام شهید شدند، امام عزم میدان کرده و رجز خواند و لشکر را به مبارزه طلبید، هر کس به او نزدیک می‌شد توان رویارویی نداشت و به هلاکت می‌رسید و تعداد زیادی از آنان کشته شدند. حضرت به طرف راست دشمن حمله کرد و فرمود:

الموت خير من ركوب العار
والعار أولى من دخول النّار[1]

سپس به طرف چپ حمله نمود و خود را معرفی نمود:

أنا الحسين بن علي آليت أن لا أنثني
أحمي عيالات أبي أمضي على دين النّبي[2]

سیّد ابن طاووس از عبدالله بن عمار شجاعتِ حضرت را چنین نقل کرده است: «به خدا قسم! هرگز کسی را ندیدم که دلاورتر از حسین علیه‌السلام باشد، در حالتی که دشمن گرد او را احاطه نموده و فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند. لشکر دشمن با شدّت بر او می‌تاختند و او با شمشیرش به آنها حمله می‌کرد و لشکر همانند گوسفندانی که گرگ به آنها حمله کند، از مقابل شمشیرش فرار می‌کردند. وقتی امام بر آنها که سی هزار نفر

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥٠؛ لهوف، ص ٥١. مرگ بهتر از زندگی ننگین است و زندگی با ننگ (ولی همراه با حقّ) بهتر از ورود در آتش است.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٩. منم حسین فرزند علی سوگند می‌خورم که تسلیم نشوم، خانواده پدرم را حمایت می‌کنم، بر دین پیامبر هستم.

بودند حمله می‌کرد مثل ملخِ پراکنده در آن بیابان پخش می‌شدند. سپس حضرت به جایگاه خود باز می‌گشت و می‌فرمود: **لا حول و لا قوّة إلّا بالله**[1] **العليّ العظيم**[2].

امام حسین علیه‌السلام هم چنان به مبارزه ادامه دادند و به نقل بعضی تا هزار و نهصد و پنجاه نفر به دست حضرت کشته شدند و عدّه‌ای مجروح گردیدند. عمر بن سعد در این هنگام فریاد برآورد: «وای بر شما! می‌دانید با چه کسی می‌جنگید!! این پسر کشندهٔ عرب است!» سپس چهار هزار تیرانداز او را محاصره کردند و بین امام و خیمه‌گاه فاصله انداختند و متعرّض خیمه‌ها شدند. امام فرمود: «ای پیروان آل ابوسفیان اگر دین ندارید، آزاده باشید...» و آنها را از حمله به خیمه‌گاه برحذر داشت. شمر *لعنه الله* دستور داد از خیمه‌ها دور شوند و گفت با خود او بجنگید که او حریفی جوانمرد و بزرگوار است.[3]

زخم زبان‌ها و اهانت‌ها که هم‌چنان از طرف سپاه دشمن متوجّه امام علیه‌السلام بود بدتر از زخم شمشیر بود.[4]

تیرها به طرف امام علیه‌السلام سرازیر بود، ابوالحتوف تیری بر پیشانی مبارک امام زد، خون سراسر محاسن را فرا گرفت.

---

۱ ـ لهوف، ص ۵۱.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰؛ وقعة الطفّ، ص ۲۵۲.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱؛ لهوف، ص ۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۴؛ وقعة الطفّ، ج ۲، ص ۲۵۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۴ ـ ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۲.

امّا امام همچون شیری خشمگین بر قلب دشمن می‌تاخت، به هر کس می‌رسید او را با شمشیر می‌کشت؛ لذا همه از مقابل او فرار می‌کردند. تیر از همه جانب بر حضرت می‌بارید و بر گلو و سینه امام می‌نشست. امام با خدا مناجات می‌کرد و بر این قوم ظالم نفرین می‌فرستاد. امام باقر علیه السلام فرمودند: «سیصد و بیست و چند زخم بر پیکر جدّم اصابت کرد».[1]

امام حسین علیه السلام کناری ایستاد تا استراحت کند و از شدّت کارزار، ضعف وجود مبارکش را فرا گرفته بود، سنگی به پیشانی او اصابت کرد و خون سرازیر شد، خواستند با لباس، خون چهره را پاک کنند که تیر سه شعبه مسموم بر سینهٔ مبارکشان نشست، گویا امام برای تشرّف به محضر الهی اذن دخول می‌گرفت و می‌فرمود: «**بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله**»،[2] آنگاه سر به آسمان بلند کرد و فرمود: «**إلهي إنّك تعلم أنّهم تقتلون رجلاً ليس على وجه الأرض ابن نبيّ غيره**؛ پروردگارا، تو می‌دانی که این قوم مردی را می‌کشند که هیچ پسر پیامبری (پیامبرزاده‌ای) غیر از او بر روی زمین وجود ندارد» سپس دست مبارک پر از خون را به طرف آسمان پاشید که قطره‌ای از آن به زمین برنگشت و سرخی عجیبی در آسمان پدیدار شد. برای دومین بار دست را پر از خون و محاسن را به آن خضاب کرد و فرمود: «این چنین جدّم را با محاسن خضاب شده، ملاقات می‌کنم و می‌گویم: یا رسول الله!

---

۱ ـ ر.ک: بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥٢؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸.
۲ ـ لهوف، ص ٥٤.

فلان و فلان مرا کشتند».[۱]

سپس مالک بن نسر کندی *لعنه الله* بر حضرت دشنام داد و بر سر ایشان شمشیر زد.[۲]

آنگاه عبدالله بن حسن که امام را تنها و در محاصره یافت به یاری او شتافت و به شهادت رسید.[۳]

امام حسین علیه‌السلام لباسی کهنه خواست تا کسی در آن رغبت نکند و از تنش بیرون نیاورد.[٤]

شمر فریاد زد: منتظر چه هستید؟ زرعة بن شریک تمیمی، ضربه‌ای به کتف حضرت زد سنان بن انس تیری به گردن مبارک و صابح بن وهب مرئ نیزه‌ای به امام فرود آورد که امام از اسب بر روی زمین افتاد و گونهٔ راستش بر روی خاک قرار گرفت. امام نشست و تیر را از گردن جدا کرد.

زینب علیهاالسلام از خیمه‌ها بیرون آمد و فرمود: «ای کاش آسمان به زمین می‌افتاد. ای ابن سعد! ابا عبدالله را می‌کشند و تو نظاره‌گری!» عمر سعد در حالی که اشک از گونه‌هایش جاری بود از حضرت زینب روی برگرداند.[۵]

شمر به نیروی پیاده و سواره خطاب کرد: وای بر شما! منتظر

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥٣.

۲ ـ لهوف، ص ٥٢؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥٣.

۳ ـ همان.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥٤؛ دمع السجوم، ص ١٩٤؛ لهوف، ص ٥٣.

٥ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ٤٠؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥٥.

چه هستید! مادرانتان در عزای شما بنشینند! سپس از هر طرف به امام حمله ور شدند. زرعة بن شریک ضربتی به شانهٔ چپ حضرت زد و آن را جدا کرد، دیگری ضربتی به گردن حضرت زد که امام با صورت به زمین افتاد. سنان بن انس نخعی نیزه‌ای بر امام زد و امام را به خاک انداخت! خولی بن یزید پیش دوید، از اسب به زیر آمد که سر آن بزرگوار را جدا کند؛ لرزه بر اندامش افتاد. شمر گفت: خدا بازویت را از هم جدا کند، چرا می‌لرزی؟ و خود او پیاده شد و سر حضرت را برید. آنگاه سر مقدّس را به خولی سپرد و گفت: نزد عمر بن سعد ببر. سپس برای ربودن لباس‌های آن حضرت حمله بردند. پیراهن آن حضرت را اسحاق بن الحیاة حضرمی ربود. زیر جامه را ابجر بن کعب ربود. عمامه مبارک را اخنس بن مرثد برد. شمشیر را مردی از بنی دارم برد و آنچه اسب و شتر و اثاث بود همه را غارت کردند. لباس‌ها و زینت آلات زنان را نیز غارت کردند.

عمر بن سعد به محلّ خود بازگشت و در میان لشکر صدا زد: کیست که با اسب خویش بدن حسین را لگدکوب کند؟ ده تن انجام این کار را پذیرفتند و با اسبها بدن مطهّر امام حسین علیه السلام را لگدکوب کردند طوری که استخوان‌های پشت آن بزرگوار درهم شکست.(۱)

۱ ـ ارشاد، ص ۲۲۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ٤٤.

شهدای هاشمی

۱. حضرت ابوالفضل عبّاس بن علی علیه‌السلام

ایشان فرزند امیر المؤمنین علی علیه‌السلام و امّ البنین علیهاالسلام بودند.

شخصیت حضرت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام به برادرشان عقیل که در علم انساب متبحّر بود، فرمودند: برایم همسری پیدا کن که فرزندانی شجاع به دنیا آورد. او گفت: نظر شما نسبت به فاطمه بنت حزام چیست که از پدران وی شجاع‌تر در عرب نیست و هیچ عربی منکر این موضوع نیست. از ازدواج ایشان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام چهار فرزند به دنیا آمد. حضرت عبّاس که کنیهٔ ایشان ابوالفضل بود و سپس عبدالله، جعفر و عثمان رضوان الله علیهم.

حضرت ابوالفضل سال ۲۶ هجری پا به عرصهٔ دنیا نهاد و ۱۴ سال حضور پدر را درک کرد و در بعضی از جنگها حاضر بود. ۲۴ سال با برادرش امام حسن علیه‌السلام همزمان بود و تمام عمر

(۳٤ سال) در حضور برادرش امام حسین علیه السلام بود. وی قهرمانی شجاع، خوش قامت، زیبا و رشید بود که هنگام سواری پایش به زمین می‌رسید.(۱)

مقام حضرت

روزی امام سجاد علیه السلام نظرشان به عبیدالله فرزند حضرت ابوالفضل افتاد، گریستند و فرمودند: روزی از روز احُد به پیامبر سخت‌تر نگذشت که حضرت حمزه ـ عمویش، شیر خدا و پیامبرش ـ به شهادت رسید، و بعد روز موته که جعفر پسر عمویش به شهادت رسید، و هیچ روزی مثل روز عاشورا نبود که سی هزار نفر که خود را از این امّت می‌پنداشتند با خون اباعبدالله به خدا تقرّب جستند و امام آنها را نصیحت می‌کرد ولی نمی‌پذیرفتند، تا اینکه از روی ظلم و دشمنی او را کشتند. سپس امام فرمود: خدا عباس را رحمت کند، ایثار کرد و خود را فدای حسین کرد و دو دستش قطع شد و خدا به جای آن، دو بال به او عنایت کرد که با فرشتگان در بهشت پرواز کند، مانند آن‌چه برای جعفر کرد. و فرمود: عباس نزد خدا مقامی دارد که همهٔ شهدا در روز قیامت به آن غبطه می‌خورند.(۲)

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: عمویم عبّاس دارای

---

۱ ـ ابصار العین، ص ٥٦ و ٥٧؛ خصال، ص ٨٦؛ عمدة الطالب، ص ۳۲۷.

۲ ـ ابصار العین، ص ٥٨؛ خصال، ص ٦٨.

بـصیرتی نـافذ، ایـمانی مـحکم و اسـتوار بـود. در رکـاب ابـاعبدالله مبارزه کرد. آزمایش خوبی داد و شهید شد.(۱)

علم حضرت

درک حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام، امام حسـن و امـام حسـین علیهماالسلام برای فضائل علمی قمر بنی هاشم کـافی بـود، لذا در روایـتی آمـده: «وَأَنَّ عبّاس بن عليّ زُق العلم زقاً؛ عبّاس بن عـلی عـلم را چشـیده بود، چشیدن کامل».(۲)

علّت گذاشتن نام سقّا بر آن حضرت

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام و اصحابش از آب منع شدند، امـام حضرت ابوالفضل را با ۳۰ سـوار و ۲۰ پـیاده در شب، بـرای آوردن آب فرستاد و *نافع* پیشاپیش گروه پرچم را به دست داشت.

عمرو بن حجاج (فرمانده نیروهای نگهبان فرات) پرسید: چـه کسی هستی؟ نافع خود را معرفی کرد.

عمرو گفت: ای برادر خوش آمدی برای چه آمدی؟

نافع گفت: آمده‌ام تا از آبی که ما را محروم کرده‌اند بنوشم.

عمرو گفت: بنوش گوارایت باد.

نافع گفت: به خدا تا حسین و یارانش تشنه‌انـد بـه تـنهایی آب نمی‌نوشم.

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۵۷؛ خصال، ص ۸۶؛ عمدة الطالب، ص ۳۲۷.

۲ ـ اسرار الشهادة، ص ۳٤٤.

سپاه عمرو بن حجاج متوجه همراهان نافع شدند و عمرو می‌گفت: نباید از این آب بنوشند؛ ما را برای همین در اینجا گمارده‌اند.

در حالی‌که سپاهیان عمرو بن حجاج نزدیک‌تر می‌شدند حضرت ابوالفضل به پیادگان دستور داد مشکها را پر کنند. چون عمرو و سپاهش متوجه شدند، خواستند راه را ببندند، حضرت ابوالفضل و نافع به آنان حمله‌ور شدند و آنان را مشغول کردند و سواران راه را بر سپاه عمرو بستند تا پیادگان توانستند آب را به خیمه‌ها برسانند. لذا حضرت ابوالفضل سقّا نامیده شدند.(۱)

وفاداری آن حضرت

ابومخنف نقل می‌کند وقتی عمرسعد به عبیدالله زیاد نامه نوشت و قصد داشت به دست شمر پاسخ را برای عمرسعد بفرستد ـ که یا جنگ کن یا ریاست لشکر را به شمر بسپار، عبدالله بن ابی المحل که برادرزادهٔ ام‌البنین بود به عبیدالله گفت: ای امیر! خواهرزادگان ما با حسین هستند اگر صلاح می‌بینی امان نامه‌ای برای آنان بفرست. عبیدالله پذیرفت و دستور داد نامه‌ای نوشتند. عبدالله نامه را توسط غلام خود *کُزمان* به کربلا فرستاد؛ تا رسید

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۲؛ ابصار العین، ص ۵۸، قصهٔ کربلا، ص ۲۳۳؛ نفس المهموم، ص ۲۱۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۷؛ وقعة الطفّ، ص ۱۹۱.

آنها را صدا کرد و گفت: این امان نامه‌ای است که دائی شما فرستاده است. آنها گفتند: به دائی ما سلام برسان و به او بگو ما را نیاز به امان تو نیست. امان خدا بهتر از امان عبیدالله پسر سمیّه است. لذا او باز گشت.(۱)

بنا به روایتی، روز عاشورا هم شمر به نزدیکی خیام حرم آمد و گفت: خواهرزاده‌های ما کجا هستند؟ عبّاس و برادرانش کجا هستند؟ آنها جواب ندادند. امام حسین علیه السلام فرمودند: جواب دهید گرچه فاسق است. حضرت ابوالفضل برخواستند و فرمودند: چه می‌خواهی؟ گفت: ای خواهرزادگان ما! شما در امان هستید. حضرت ابوالفصل فرمودند: خدا تو و امان تو را لعنت کند. دائی ما به ما امان می‌دهد و فرزند پیامبر خدا امان نداشته باشد. سایر برادران هم صحبت مشابهی کردند و باز گشتند.(۲)

شب عاشورا که امام علیه السلام اهل بیت و اصحابش را جمع کرد و فرمود: «شما آزادید، بروید»، حضرت ابوالفضل علیه السلام عرضه داشتند: برای چه این کار را بکنیم؟ تا بعد از شما زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز چنین روزی را ببینم. و بقیه، سخنان مشابهی داشتند.(۳)

---

۱ ـ کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٥٦؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣١٤؛ قصّة کربلا، ص ٢٤٠؛ ابصار العین، ص ٥٨.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣١٥؛ ابصار العین، ص ٥٨؛ انساب الأشراف، ج ٣، ص ١٨٤؛ قصة کربلا، ص ٢٤٠.

۳ ـ وقعة الطف، ص ١٩٨.

سبب آرامش حرم

ابومخنف نقل می‌کند که امام هنگامی که بر شتر خطبه خواندند و با صدای بلند فرمودند: «ای مردم کلام مرا بشنوید و شتاب نکنید»، زنان که صدای حضرت را شنیدند، شروع به گریه کردند و صدایشان بلند شد. امام برادرشان حضرت عباس و فرزندشان علی اکبر را به سوی آنها فرستادند و فرمودند: آنان را ساکت کنید؛ به جان خودم گریه‌های زیادی در پیش دارند. حضرت عبّاس و حضرت علی اکبر علیهما السلام رفتند و آنان را ساکت کردند و امام خطبه را ادامه دادند.(۱)

یاری اصحاب امام

هنگامی که جنگ آغاز شد گروه عمر بن خالد و غلامش سعد و مجمع بن عبدالله و جنادة بن الحرث با هم به دشمن حمله کردند و سپاه کوفه آنان را محاصره و از دیگر یاران امام جدا کردند. امام، حضرت عبّاس علیه السلام را برای نجات آنان فرستادند که پس از این ماجرای آن خواهد آمد.

---

۱ ـ وقعة الطفّ، ص ۲۰۶. أيّها الناس اسمعوا قولي ولا تعجلوني....

روز تاسوعا

ابومخنف و سایرین روایت کرده‌اند که وقتی عمرسعد، روز نهم دستور حمله را صادر کرد و ندا داد: ای سپاه خدا سوار شوید، بهشت بر شما بشارت باد! مردم سوار شدند و حمله را آغاز کردند. آن هنگام پس از نماز عصر بود و امام در جلو خیمه نشسته بودند، به شمشیر خود تکیه کرده و سر به زانو نهاده بودند. حضرت زینب صدای صیحهٔ اسبان را شنید؛ نزد امام رفت و گفت: آیا صدای آنان را نمی‌شنوی؟ نزدیک شده‌اند! امام سر بلند کرده و فرمودند: پیامبر خدا را در خواب دیدم. به من فرمود: تو به نزد ما می‌آیی. حضرت زینب به صورت زدند و فرمودند: یا ویلتاه (ای وای). امام فرمود: خواهر عزیزم! بی‌تابی در شأن تو نیست؛ آرام باش. خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به امام گفتند: برادرم! قوم دشمن برپا خاسته به نزدیک شما آمده است. آنگاه امام فرمود: ای عبّاس! «جانم به فدایت!» سوار شو نزد آنان برو و بگو شما را چه شده؟ برای چه اینجا آمده‌اید؟ حضرت ابوالفضل به اتفاق بیست سوار، که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از آنان بودند، نزد دشمن رفت و پیام را رساند و فرمود چه می‌خواهید؟

آنان گفتند: دستور عبیدالله رسیده که یا حکم او را بپذیرید یا با شما جنگ کنیم. حضرت ابوالفضل فرمود: عجله نکنید تا به سوی اباعبدالله بروم و آنچه گفتید به عرض او برسانم. گفتند: او را ملاقات کن و آگاه ساز و از آنچه او گفت به ما خبر ده. در این زمان

همراهان حضرت عبّاس (حبیب و زهیر) سپاه عمر سعد را نصیحت می‌کردند و از جنگ برحذر می‌داشتند و از پیشروی آنان جلوگیری می‌کردند.

امام به حضرت عبّاس فرمود: ای برادر! اگر می‌توانی (آنان را متقاعد کن) که تا فردا جنگ را به تأخیر بیندازند و آنان را از ما دور کن تا بتوانیم به نماز و دعا و استغفار به درگاه خدا بپردازیم. خدا می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش و دعا و استغفار را دوست دارم. دشمن پذیرفت.(۱)

صبح عاشورا امام فرماندهی دست راست سپاه را به زهیر، و دست چپ سپاه را به حبیب و پرچم سپاه را به حضرت عبّاس علیه‌السلام دادند.

حضرت ابوالفضل علیه‌السلام وقتی روز عاشورا، بعد از شهادت اصحاب و اهل بیت، امام را تنها دید، نخست برادران خود را به میدان فرستاد. بعد از شهادت آنان از امام اجازهٔ رفتن به میدان خواست. امام به ایشان فرمود: تو علمدار منی! حضرت ابوالفضل گفت: سینه‌ام تنگ شده و از زندگی خسته شده‌ام.

امام حسین علیه‌السلام فرمودند: اگر می‌خواهی آبی برای ما تهیّه کن. (به روایتی حضرت ابوالفضل ابتدا سپاه کوفه را موعظه نمود، اما اثری نکرد. ماجرا را به برادر گفت. در آن هنگام صدای العطش العطش کودکان را شنید، و آنگاه حضرت مشک را برگرفت و به طرف فرات رفت). افراد زیادی ـ حدود چهار هزار نفر ـ بر فرات

---

۱ ـ وقعة الطف، ص ۱۹۵.

گمارده شده بودند. همه را پراکنده ساخت. عده‌ای را کشت و وارد فرات شد. خواست آب بنوشد، یاد عطش امام حسین و کودکان افتاد. آب را ریخت. و به قولی این شعر را خواند:

یا نفس مِن بعد الحسین هوني وبعده لا کنت أن تکوني
هذا الحسین شارب المنون وتشربین بارد المعینِ[1]

آنگاه مشک را آب کرد و به شانهٔ راست انداخت و راهی خیمه‌ها شد. دشمن راهش را بست، با سپاه درگیر شد و ضربات آنان را با شمشیر پاسخ می‌داد و می‌فرمود:

لا أرهب الموت إذا الموت زقا
حتّی أواري في المصالیت لُقا
نفسي لنفس المصطفی الطُّهرِ وقا
إنّي أنا العباس أَغْدوا بالسقا
ولا أخاف الشرّ عند الملتقی[2]

زید بن ورقا الجهنی که در پشت نخل‌ها کمین کرده بود ناگهان شمشیری بر دست راست حضرت فرود آورد (و به قولی با کمک حکیم بن طفیل) دست راست را قطع کرد. حضرت پرچم را به

---

۱ ـ ای نفس! زندگی بعد از حسین خواری و ذلّت است و بعد از او نمانی تا این ذلّت را ببینی. این حسین است که شربت شهادت می‌نوشد و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی.

۲ ـ من از مرگ نمی‌هراسم هنگامی که مرگ فریاد زند، تا اینکه هنگام مقابله در میان شجاعان ناپدید شوم. من جان خود را حافظ و نگهدار نفس (فرزند) پیامبر قرار داده‌ام، من عبّاسم که سِمَتِ سقّایی دارم. در موقع ملاقات از شر دشمن بیم ندارم.

دست چپ و مشک را بر دوش چپ نهاد. این رجز را می‌خواند:

والله إن قـــطعتمُ يـــميني إنّي أُحامي أبـداً عـن ديـني
وعـــن إمـامٍ صـادقِ اليـقينِ نجل النبيِّ الطاهرِ الأمـينِ[1]

و مبارزه کرد تا ضعف وجود مبارکش را فرا گرفت و حکیم بن طفیل که در پشت نخل‌ها کمین کرده بود، دست چپ حضرت را قطع کرد.[2]

مانند جعفر در جنگ موته آن حضرت پرچم را به سینه چسبانید و این رجز را می‌خواند:

يا نفس لا تخش مِنَ الكُفّار وأبشـري برحـمة الجبّار
مع النبيّ السيّد المختار قد قطعوا ببغيهم يساري
فأَصلِهِم يا ربّ حَرَّ النّار[3]

در حالی‌که دو دست قطع شده بود، مشک را به دندان گرفت. تیری بر مشک اصابت کرد و آبها فرو ریخت و تیر دیگری به چشم آن حضرت اصابت کرد. عاقبت مردی از فرزندان ابان بن دارم با عمود آهنی بر فرق مبارک حضرت کوبید. قمر بنی هاشم علیه‌السلام که

---

۱ ـ به خدا اگر چه دست راستم را قطع کردید، من برای همیشه از دینم و از پیشوایی که در ایمانش صادق است و نوهٔ پیامبرِ پاک و امین است حمایت می‌کنم.

۲ ـ مناقب، ج ٤، ص ١٠٨؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤١؛ ابصار العین، ص ٦٢ ـ ٦٣؛ قصهٔ کربلا، ص ٣٤٨.

۳ ـ ای نفس! از کافران نترس، تو را به رحمت خدا بشارت باد. تو با پیامبر ـ که او مولای برگزیدهٔ خداست ـ هستی، آنان از روی ستم دست چپم را قطع کردند. پروردگارا آنان را به گرمی آتش بسوزان.

دست در بدن نداشت تا بدن را مهار کند. نقش بر زمین شد و با صدای بلند امام را صدا کرد.

امام حسین علیه السلام بر بالین برادر حاضر شد و فرمود: الآن کمرم شکست و راه چاره بر رویم بسته شد. و چون چشم تیرخورده و بدن بدون دست و خون‌آلود برادر را روی زمین در کنار فرات دید، گریه‌کنان در کنار او نشست تا حضرت ابوالفضل به شهادت رسید. امام علیه السلام از شدّت جراحات نتوانست بدن حضرت را به محل شهدا منتقل کند.

آنگاه امام حسین علیه السلام بر دشمن حمله کرد و از چپ و راست شمشیر می‌زد و مردم از مقابلش می‌گریختند و می‌فرمود: کجا فرار می‌کنید؟ شما که برادرم را کشتید! شما بازویم را شکستید! سپس تنها به سوی خیام باز گشت. حضرت ابوالفضل آخرین رزمندهٔ شهید از اصحاب و یاران حضرت بود. مگر چند نوجوان هاشمی که سلاح حمل نمی‌کردند (توانایی حمل سلاح را نداشتند).[1]

در زیارت «*ناحیه مقدسه*»[2] به ایشان سلام شده است.[3]

۱ ـ ابصار العین، ص ۶۳.

۲ ـ این زیارت غیر از زیارت ناحیهٔ مقدسهٔ معروف ـ که از ناحیه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه صادر شده است ـ می‌باشد؛ در این زیارت که از ناحیهٔ امام هادی علیه السلام صادر شده، نام شهدای کربلا و نحوهٔ شهادت و قاتلانشان ذکر و به آنها سلام شده است. در این کتاب منظور از «زیارت ناحیهٔ مقدسه»، زیارت اخیر است.

السَّلامُ عَلىٰ أبي‌الفَضلِ العَبّاسِ بنِ أميرِالمؤمِنينَ، المُواسي أخاهُ بِنَفسِهِ، الآخِذِ لِغَدِهِ مِنْ أمسِهِ، الفادي لَهُ، الواقي، السّاعي إلَيهِ بِمائِهِ، المَقطوعَةِ يَداهُ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَيهِ يَزيدَ بنَ الرّقادِ الجَنبيّ وَحُكَيمَ ابنَ الطُّفَيلِ الطّائيّ.

۲. ابوبکر بن حسن بن علی علیهما السلام

او فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است، و مادرش «اُمّ ولد» بود. ابوبکر و برادرش قاسم از یک مادر بودند. او روز عاشورا بعد از شهادت قاسم بن حسن به فیض شهادت نائل آمد. قاتلش عبدالله بن عقبة غنوی *لعنة الله علیه* بود.(۱)

السّلام علی أبي بكر بن الحسن بن عليّ الزكيّ الوليّ، المرميّ بالسَّهم الرَّديّ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ عَبدالله بن عقبة الغنويّ(۲)

---

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٤.

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٦؛ ابصار العین، ص ٧١؛ وقعة الطّفّ، ص ٢٤٨. در روایتی از امام باقر علیه السلام قاتل او را عقبة غنوی ذکر کرده‌اند.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٧، زیارت ناحیه مقدسه.

۳. جعفر بن عقیل بن ابی طالب

فرزند عقیل بن ابی‌طالب و پسر عموی حضرت سیّد الشهداعلیه‌السلام بود. مادرش حوصاء اُمّ الثغر بود. به میدان آمد و این رجز را خواند:

أنا الغلام الأبطحي الطالبي من معشر في هاشم وغالبِ
ونحن حقّاً سادة الذّوائب فينا حسين أطيب الأطائب
من عترة البَرِّ التقيِّ العاقبِ[۱]

پانزده نیروی سواره را به هلاکت رسانید و سپس بشر بن حوط همدانی او را به شهادت رساند.[۲]

السَّلامُ عَلىٰ جعفر بن عقيل، لَعَن اللهُ قاتلهُ ورامِيَهُ بشر بن حوط الهمداني[۳]

۱ ـ من جوانی از مکه و خاندان ابوطالبم، از خاندان هاشم و غالب هستم، و حقّاً ما از بزرگان و سادات هستیم، و در میان ما حسین پاک‌ترین پاکان است. از خاندان و نسل نیکوکار پرهیزکار.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٢؛ ابصار العین، ص ٩٢؛ وقعة الطّفّ، ص ٢٤٧؛ مناقب، ج ٤، ص ١٠٥: مقاتل الطالبیین نام قاتل را عروة بن عبدالله خثعمی دانسته است.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٨، زیارت ناحیه مقدسه.

٤. جعفر بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

فرزند حضرت علی علیه‌السلام و فاطمه امّ البنین و برادر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود. هنگام شهادت پدر دو ساله بود. در کربلا ٢١ سال داشت. امیرالمؤمنین به یاد برادرش جعفر طیّار و از محبّتی که به او داشت او را جعفر نامید.[١] بعد از برادرش عثمان به میدان رفت و این رجز را خواند:

إنّي أنا جعفر ذو المعالي ابن عليٍّ الخَير ذو النَّوالِ
ذاك الوصيّ ذو السَّنا وَالوالِي حسبي بعمّي شرفاً والخالِ
أحمي حُسَيناً ذي النَّدى المفضال[٢]

و پیوسته جنگید خولی اصبحی[٣] او را به شهادت رساند.[٤] نام مبارکش در زیارت ناحیهٔ مقدسه آمده است.[٥]

---

١ ـ ابصار العین، ص ٦٦.

٢ ـ من جعفر هستم که دارای شرافت و بزرگواری است، من پسر علی علیه‌السلام هستم که نیکو خصلت دارای بذل و بخشش است. او که وصی پیامبر و دارای مرتبهٔ بلند و یاری‌گر است، (افتخار) عمویم جعفر و دائی‌ام مرا بس است. از حسین حمایت می‌کنم که صاحب فضل و کرم است.

٣ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٨.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٨؛ ابصار العین، ص ٦٩؛ وقعة الطّفّ، ص ٢٤٥؛ مقتل خوارزمی، ج ٢، ص ٣٣؛ مناقب، ج ٤، ص ١٠٧.

٥ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٦.

۵. عبدالرحمن بن عقیل

او عمو زادهٔ حضرت سیّد الشهدا بود. بعد از برادرش جعفر به میدان آمد و رجز خواند و جنگید. هفده نیروی سواره را به قتل رساند. سپس عثمان بن خالد جهنی او را به شهادت رساند.(۱) در زیارت ناحیهٔ مقدسه(۲) و رجبیه امام حسین علیه السلام به او سلام شده است.

السَّلامُ عَلی عَبدالرحمن بن عقیل، لعن الله قاتله ورامیه عثمان بن خالد بن أشیَم الجَهنیّ(۳)

٦. عبدالله بن حسن بن علی علیهما السلام

فرزند امام حسن علیه السلام و مادرش دختر شلیل بن عبدالله بجلی بود.(٤)

شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند: و چون حسین علیه السلام از شتر مسناة پیاده گشت و به خیمهٔ خویش باز گشت، شمر بن ذی الجوشن با گروهی از همراهان خویش پیش آمده، آن جناب را

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰ (بدون ذکر تعداد نفراتی که کشت)؛ وقعة الطّفّ، ص ۲٤۷ (بشر بن حوط قابضی همدانی را شریک قتل می‌داند).

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦۸، زیارت ناحیه مقدسه.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱۳.

٤ ـ ابصار العین، ص ۷۳.

احاطه کردند، پس مردی از ایشان به نام مالک بن یسر کندی تندی کرده حسین علیه السلام را دشنام داد و شمشیری بر سر آن حضرت زد و آن شمشیر، کلاهی که بر سرش بود را شکافت و بر سر رسید و خون جاری شد و کلاه پر از خون گردید، حسین علیه السلام او را نفرین کرده، فرمود: با این دستت طعام نخوری و آبی نیاشامی و خداوند تو را با مردم ستمکار محشور فرماید. سپس آن کلاه را به یک سو انداخته پارچه‌ای خواست و سر را با آن ببست و کلاه دیگری خواسته بر سر نهاد و عمامه‌ای بر آن بست، و شمر بن ذی الجوشن با آن بی‌شرمان که همراهش بودند به جای خویش باز گشتند، پس آن جناب لختی درنگ کرده باز گشت. آنان نیز به سویش باز گشتند و اطراف او را گرفتند.

در این میان عبدالله بن حسن بن علی علیهما السلام که کودکی نابالغ بود از پیش زنان بیرون آمد و لشکر را شکافته، خود را به کنار عمویش رسانید، پس زینب دختر علی علیه السلام خود را به آن کودک رسانید که از رفتنش جلوگیری کند. حسین علیه السلام فرمود: خواهرم این کودک را نگهدار، کودک از باز گشتن (به همراه عمه) خودداری کرد و با سرسختی از رفتن سرپیچی نموده گفت: به خدا از عمویم جدا نخواهم شد. در این هنگام ابجر بن کعب شمشیرش را برای حسین علیه السلام بلند کرد، آن کودک گفت: ای پسر زن ناپاک آیا عمویم را می‌کشی؟ پس ابجر آن کودک را با شمشیر بزد، کودک دست خویش سپر کرد و آن شمشیر دست او را جدا کرده به پوست آویزان نمود، کودک فریاد زد: مادر جان! پس حسین علیه السلام آن کودک را در بر گرفت و به سینه چسبانیده فرمود: فرزند برادر، بر این

مصیبتی که بر تو رسیده شکیبایی کن و آن را به نیکی بشمار گیر، زیرا همانا خداوند تو را به پدران شایسته‌ات می‌رساند. سپس حسین علیه السلام دست به سوی آسمان بلند کرده، گفت: بار خدایا! اگر این مردم را تا زمانی بهرهٔ زندگی داده‌ای، پس ایشان را به سختی متفرق، و گروه‌هایی پراکنده‌دل ساز، و هیچ فرمانروایی را هرگز از ایشان خشنود منما، زیرا که اینان ما را خواندند که یاریمان کنند سپس به دشمنی ما برخاسته ما را کشتند.(۱)

السَّلام علىٰ عبدالله بن الحسن الزكيّ، لعن الله قاتله ورامیه حرملة بن كاهل الأسدي(۲)

۷. عبدالله بن حسین علیه السلام: «علی اصغر»

طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام که مادرش رباب دختر امرء القیس کلبی بود.(۳) امرء القیس سه دختر داشت؛ یکی با امیرالمؤمنین ازدواج کرد و دیگری با امام حسن و رباب به عقد امام حسین در آمد. رباب دو فرزند داشت: سکینه(٤) و عبدالله. امام دربارهٔ رباب و سکینه فرموده‌اند:

---

۱ ـ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱٤ ـ ۱۱۵.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٧، زیارت ناحیه مقدسه.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٧.

٤ ـ نام اصلی سُکینه اُمینه بود. شاید بتوان علت اشتهار ایشان به سکینه را آرامشی دانست که حضرت سید الشهداء در کنار دخترشان داشتند.

لَـــعمرك إنّـــني لَأُحبّ داراً تكـون بـها سُكـينة والرَّبـابُ
أُحـــبّهما وأبـــذل جُـلَّ مـالي وليس لعاتب عندي عتابُ[1]

روز عاشورا در وداع آخر، امام حسین علیه‌السلام طفل شیرخوار را از حضرت زینب علیهاالسلام خواستند تا با او خداحافظی کنند. زینب عبدالله را آورد، ولی امام هنوز او را نبوسیده بودند که حرملة بن کاهل اسدی *لعنه الله* تیری پرتاب کرد و به گلوی طفل اصابت کرد و در آغوش پدر شهید شد. امام حسین علیه‌السلام دست خود را از خون پر و به سوی آسمان پرتاب کرد و فرمود: «هوَّن عليَّ ما نزل بي أنّه بعين الله؛ آنچه از بلا بر من نازل می‌شود بر من آسان است چون در محضر خداست». امام باقر علیه‌السلام فرمودند: قطره‌ای از آن خون به زمین نریخت.[2] السَّلام على عبدالله بن الحسين، الطِّفل الرَّضيع، المرميّ الصَّريع، المتشحّطُ دماً، المصعِّد دَمُهُ في السَّماء، المذبوح بِالسَّهم في حجر أبيه، لعن الله راميه حرملة بن كاهل الأسدي وذويه.[3]

---

۱ ـ به جانِ تو من خانه‌ای را دوست دارم که در آن سُکینه و رباب باشد. آن دو را دوست دارم و تمام داراییم را صرف می‌کنم، و هیچ سرزنشگری نمی‌تواند سرزنشم کند.

۲ ـ لهوف، ص ٦٩؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٦؛ وقعة الطفّ، ص ٢٤٥ با تفاوت در نام قاتل.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٦، زیارت ناحیه مقدسه.

۸. عبدالله (اکبر) بن عقیل

گویا عقیل دو پسر به نام «عبدالله» داشت، یکی را که مادرش امّ ولد بود، با عنوان *اکبر* یاد می‌کرد. اکبر روز عاشورا در رکاب رهبر و امام خویش جنگید و شهید شد. قاتلش عثمان بن خالد بن أشیم جهنی و مردی از همْدان است.(۱)

۹. عبدالله بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

فرزند حضرت علی علیه‌السلام و امّ البنین بود. هنگام شهادت پدر شش سال داشت. روز عاشورا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام برادرانش را یکی یکی به میدان و یاری امامشان دعوت می‌کرد. اولین آنها عبدالله بود که به میدان رفت، و این رجز را می‌خواند:

أنا ابن ذي النجدة والأفضال ذاك عليّ الخير في الأفعال
سيف رسول الله ذوالنكال في كلّ يوم ظاهر الأهوال(۲)

او جنگید تا هانی بن ثبیت حضرمی او را به شهادت رساند.
وی در سن بیست و پنج سالگی به شهادت رسید.(۳)

---

۱ ـ مقاتل الطالبیین، ص ٦١.
۲ ـ من فرزند شخص بزرگ و دارای فضائل هستم، او علی نیک کردار است. شمشیر پیامبر خدا مجازات کنندهٔ عبرت‌انگیز، که در هر روز ترس را (بر دشمنان) آشکار می‌ساخت.
۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۸؛ ابصار العین، ص ٦٦؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳٤.

در زیارت «ناحیهٔ مقدسه» و «رجبیه»[1] به او سلام داده‌اند.

السَّلامُ عَلیٰ عَبدِاللهِ بنِ أمیرِالمؤمِنِینَ، مُبلَی البَلاءِ، وَالمُنادي بِالوِلاءِ في عَرصَةِ کَربَلاء، المَضروبِ مُقبِلاً وَمُدبِراً. لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ هانِئَ بنَ ثُبَیتِ الحَضرَمیّ[2]

۱۰. عبدالله بن مسلم بن عقیل

پدرش مسلم و مادرش رقیّه دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. به میدان آمد و این رجز را می‌خواند:

الیوم ألقی مسلماً وهُوَ أبي — وفتیة بادوا علی دین النبيّ
لیسوا بقومٍ عرفوا بالکذب — لکن خیار وکرام النسب
من هاشم السادات أهل الحسب[3]

او جنگید و در سه حمله، تعداد زیادی را کشت. در حالی که برای جلوگیری از اصابت تیر دست بر پیشانی گذاشته بود، تیری اصابت کرد و دست و پیشانی به هم دوخته شد. در این حال عمرو بن صُبیح صیداوی نیزه را در قلب او فرو برد و او را

---

۱ ـ اقبال الأعمال، ص ۷۱۳.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٦، زیارت ناحیه مقدسه.

۳ ـ امروز مسلم را ملاقات می‌کنم و او پدر من است، و هم جوانمردانی که بر دین پیامبر از دنیا رفتند. آنان مردمانی نیستند که به دروغ شناخته شده باشند، بلکه نیکانی بزرگ‌زاده از هاشم که خاندانی بزرگ تبار بودند.

به شهادت رساند.[1]

السَّلامُ عَلی القتیل بن القتیل: عبدالله بن مسلم بن عقیل[2]

۱۱. عثمان بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

برادرش حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و مادرش اُمّ البنین علیهاالسلام بود. از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده: «به یاد برادرم عثمان بن مظعون نام او را عثمان گذاشتم».[3] او به دعوت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به میدان رفت و این رجز را می‌خواند:

إنّي أنا عثمان ذو مفاخر شیخي عليٌّ ذوالفعال الطّاهِر
صِنوا النبيّ ذي الرّشاد السائر مابین کلّ غایبٍ وحاضرٍ[4]

خولی بن یزید تیری به سوی او پرتاب کرد، عثمان از اسب به زمین افتاد و مردی از بنی أبان بن حازم او را به شهادت رساند[5]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٢ و ابصار العین، ص ٨٩؛ وقعة الطّف، ص ٢٤٧؛ مقتل خوارزمی، ج ٢، ص ٣٠.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٨، زیارت ناحیه مقدسه. موسوعة زیارت المعصومین علیهم‌السلام، ج ٣، ص ٤٥٦ و ٥١٩.

۳ ـ ابصارالعین، ص٦٨؛ مقاتل‌الطالبیین، ص٨٩؛ بحارالأنوار، ج٤٥، ص٣٧.

٤ ـ من عثمان دارای افتخاراتی هستم، مولایم علی دارای کردار پاک است. برادر پیامبر دارای استقامت و هدایت، میان هر غایب و حاضر است.

۵ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٧؛ ابصار العین، ص ٦٨؛ مقتل خوارزمی، ج ٢، ص ٣٣؛ وقعة الطّفّ، ص ٢٤٥.

و سر از بدنش جدا کرد. هنگام شهادت ۲۱ سال داشت.[۱]

السَّلام علی عثمان بن أمیر المؤمنین سمیَّ عثمان بن مظعون، لعن الله رامیه بالسَّهم، خولی بن یزید الأصبحي الأیادی والأبانيَّ الداریَّ[۲]

۱۲. علی اکبر بن الحسین علیه‌السلام

فرزند دلاور حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام[۳] که مادرش لیلا دختر ابی مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی بود.

وقتی تمام یاران و اصحاب به شهادت رسیدند و غیر از اهل بیت کسی نماند، اولین شخصی که از بنی هاشم به میدان رفت، حضرت علی بن الحسین علیهما‌السلام بود که اذن میدان گرفت، امام اجازه داد و نگاهی مأیوسانه به او کرد و چشم به زیر انداخت و گریست. سپس انگشت سبّابه را به طرف آسمان بالا برد و فرمود:

«اللّهمّ اشهد علیٰ هؤلاء القوم فقد برز إلیهم غلام أشبه النّاس خَلقاً وَخُلقاً وَمَنطِقاً بِرَسُولِكَ كُنّا إذ اشتقنا إلی نبیّك نظرنا

---

۱ ـ بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ۳۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ٥٥.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦۷، زیارت ناحیه مقدسه.

۳ ـ به روایتی در یازدهم شعبان سال ۳۳ هجری متولد شد و بنا به روایت ابن ادریس در زمان خلافت عثمان بوده و از جدّش امیرالمؤمنین روایت نقل می‌کرده است. کنیهٔ او ابوالحسن و لقب او اکبر بوده، زیرا بزرگترین فرزند امام حسین علیه‌السلام بوده است. ابصار العین، ص ٥۰؛ مقتل مقرم، ص ۲٥٥ ـ ۲٥٦؛ قصهٔ کربلا، ص ۳۳۰.

إلی وجهه، اللّهمّ امْنَعْهم برکات الأرض وَفَرِّقْهُم تفریقاً وَمَزِّقهم تمزیقاً واجعلهم طرائق قدداً ولا ترض الولاة عنهم أبداً فإنّهم دعونا لینصرونا ثُمَّ عدّوا علینا یُقاتلُونَنا؛ خدایا شاهد باش بر این قوم، جوانی برای مبارزه با این قوم بیرون رفت که شبیه‌ترین مردم از نظر ظاهر و خوی و گفتار، به رسولت بود و هر زمانی ما مشتاق پیامبرت می‌شدیم به او نگاه می‌کردیم. خدایا برکات زمین را از آنان دریغ کن و جمع آنان را پراکنده ساز و در میان آنان جدایی افکن و امرای آنان را هیچگاه از آنان خشنود نساز که اینان ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند، اکنون از سر دشمنی بر ما حمله کرده و با ما جنگ می‌کنند».

علی اکبر به طرف میدان رفت و این رجز را می‌خواند:

أنا علیّ بن الحسین بن علیّ — من عصبة جدّ أبیهم النبیّ
والله لا یحکم فینا ابن الدعي — أطعنکم بالرّمح حتّی ینثني
أضربکم بالسیف أحمي عن أبي — ضرب غلام هاشمیّ علویّ[1]

و پیوسته جنگید تا عدهٔ کثیری از آنها را کشت.[2] در حالی که زخم‌های زیادی داشت به طرف پدر برگشت و گفت: «**یا أبت**

---

۱ ـ من علی پسر حسین فرزند علی هستم، از خاندانی که جدّ پدرشان پیامبر است. به خدا قسم فرزند زنازاده در میان ما حکومت نمی‌کند، آنقدر شما را با نیزه می‌زنم تا شکسته شود. در حمایت از پدرم با شمشیر بر شما ضربت می‌زنم، ضربه جوان هاشمی علوی.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۳ نقل می‌کند ۱۲۰ نفر را کشت.

العطش قد قتلني وثقل الحديد قد أجهدني فهل إلى شربة من الماء سبيل؛ پدرم! تشنگی مرا کشته و سنگینی آهن بی‌تابم کرده است؛ آیا شربت آبی هست؟»

امام حسین علیه‌السلام گریستند و فرمودند: فرزندم! سخت است بر محمّد و علی و بر من که آنان را برای دادرسی صدا کنی و نتوانند جواب دهند. آنگاه فرمود: زبان خود را نزدیک آر، و بعد زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهان بگذار و کمی جنگ کن، به زودی جدّت را دیدار می‌کنی و او تو را سیراب می‌کند که دیگر تشنه نشوی.(۱)

حضرت علی اکبر علیه‌السلام به میدان برگشت و جنگ نمایانی کرد. و این رجز را می‌خواند:

الحرب قد بانت لها الحقائق وظَهَرتْ من بعدها مصادق
والله ربّ العرش لا نفارق جموعكم أو تغمد البوارق(۲)

دومرتبه عدّهٔ زیادی را به قتل رساند.(۳) تا اینکه منقذ بن مرة عبدی *لعنه الله* نیزه‌ای بر سرش وارد کرد، او به زمین افتاد، آن گروه دور او جمع شدند و با شمشیر بدنش را قطعه قطعه کردند. پس

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٣.
۲ ـ حقایق جنگ آشکار شد، و درستی ادعاها پس از جنگ ظاهر می‌شود. به خداوند پروردگار عرش از جماعت شما جدا نمی‌شوم، تا اینکه تیغ‌های شما غلاف شود.
۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٤ نقل می‌کند دویست نفر را کشت.

صدا زد:

«يا أبتاه هذا جدّي رَسُولُ الله ﷺ قد سقاني بكأسه الأوفى شربةً لا أظمأ بعدها أبداً وهو يقول: العجل العجل فإن لك كأساً مذخورة حتّى تشربها الساعة؛ ای پدر! این جدّم پیامبر خدا است که با جامی پر سیرابم کرد که هرگز بعد از آن تشنه نشوم و او می‌گوید: بشتاب بشتاب که جامی برای تو ذخیره شده تا هم اکنون آن را بنوشی».[1]

و به روایت مقاتل الطالبیین صدا زد: **«یا ابتاه علیك منّی السّلام هذا جدّي یقرئك السّلام و یقول لك عجّل القدوم علینا**؛ ای پدر خدا حافظ! این جدّم رسول الله است، به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: بشتاب! نزد ما بیا». و فریادی کشید و به شهادت رسید. امام بر بالین او آمد، صورت به صورتش نهاد و گفت: «خدا آن قومی که تو را کشتند بکشد! چه جرأت و جسارتی کردند نسبت به خدای رحمان و پیامبرش و شکستند حرمت رسول الله ﷺ را، خاک بر سر دنیا بعد از تو باد![2]

امام فریاد برآورد: ای عمر سعد! خداوند رحِم تو را قطع کند، چنانکه رحم مرا قطع کردی.[3] و هیچ کارت را بر تو مبارک

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٤.

۲ ـ بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ٤٤؛ ارشاد مفید، ص ١١٠.

۳ ـ «کلاب» جد مشترک امام و ابن سعد است (دمع السجوم، پاورقی ص ١٦٠).

نگرداند و بر تو کسی را مسلط کند که بعد از من سرت را در بستر از تن جدا گرداند و رشتهٔ رحم تو را قطع گرداند که تو خویشاوندی مرا با رسول الله نگه نداشتی، آنگاه با صدای بلند این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**إِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**﴾[1]

حضرت زینب علیها السلام شتابان آمد و صدا می‌زد: «**یا حبیباه! یا ابن أخاه! یا ثمرة فؤاداه، یا نور عیناه**؛ ای محبوب دلم! ای فرزند برادرم! ای میوهٔ قلبم!، ای نور دیده‌ام!». و خود را بر روی پیکر علی اکبر انداخت. امام دست او را گرفتند و به خیمه‌ها باز گرداندند.[2] آنگاه رو به جوانان بنی هاشم کردند و فرمودند: برادرتان را برگیرید، آنان پیکر او را از محل شهادت برداشته، در جلو خیمه‌هایی که در مقابل رزمگاه بود بر زمین گذاشتند.[3]

امام حسین علیه السلام به خیمه باز گشتند و حزن و اندوه وجود مبارکشان را فرا گرفته بود. سکینه پیش آمد و پرسید: برادرم علی کجاست؟ امام فرمود: افراد پست او را کشتند. سکینه فریاد زد: وای برادرم! و خواست از خیمه خارج شود. امام اجازه ندادند و فرمودند: ای سکینه تقوای خدا پیشه کن و شکیبا باش. سکینه

---

۱ ـ آل عمران، آیات ۳۳ و ۳٤.

۲ ـ لهوف، ص ٤۹؛ بحارالانوار، ج٤٥، ص٤٤؛ وقعة الطّفّ، ج ۳، ص ۲٤۱.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤٤ به نقل از ارشاد مفید، ج۲ ص ۱۰۷.

صدا زد: ای پدر! چگونه صبر کند کسی که برادرش را کشته‌اند.
امام فرمود: إنّا لِلّه وإنّا إليه راجعون.(۱)

السَّلامُ عَلَيكَ يا أوَّلَ قَتيلٍ مِنْ نَسلِ خَيرِ سَلِيلٍ، مِنْ سُلالَةِ إبراهِيمَ الخَلِيلِ، صَلَّى اللهُ عَلَيكَ، وَعَلىٰ أبيكَ إذْ قالَ فِيكَ: قَتَلَ اللهُ قَوماً قَتَلوكَ. يا بُنَيَّ، ما أجْرَأَهُم عَلَى الرَّحمٰنِ، وَعَلَى انْتِهاكِ حُرمَةِ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنيا بَعدَكَ العَفا. كَأَنِّي بِكَ بَينَ يَدَيهِ ماثِلاً وَلِلكافِرِينَ قائِلاً:

أَنَا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ بنِ عَلِيّ
نَحنُ وَبَيتِ اللهِ أولىٰ بِالنَّبِيّ
أطعَنُكُم بِالرُّمحِ حَتّىٰ يَنثَني
أضرِبُكُم بِالسَّيفِ أحمي عَنْ أبي
ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِيٍّ عَرَبِيّ
وَاللهِ لا يَحكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيّ

حَتّىٰ قَضَيتَ نَحبَكَ، وَلَقيتَ رَبَّكَ.

أشهَدُ أنَّكَ أولىٰ بِاللهِ وَبِرَسولِهِ، وَأنَّكَ ابْنُ رَسولِهِ وَحُجَّتِهِ وَدِينِهِ، وَابنُ حُجَّتِهِ وَأمينِهِ.

حَكَمَ اللهُ عَلىٰ قاتِلِكَ مُرَّةَ بنِ مُنقِذِ بنِ النُّعمانِ العَبدِيِّ لَعَنَهُ اللهُ وَأخزاهُ، وَمَنْ شَرِكَهُ في قَتلِكَ وَكانوا عَلَيكَ ظَهيراً.

أصلاهُمُ اللهُ جَهَنَّمَ وَساءَتْ مَصِيراً.

وَجَعَلَنا اللهُ مِنْ مُلاقِيكَ وَمُرافِقِيكَ، وَمُرافِقي جَدِّكَ وَأبِيكَ

---

۱ ـ الدمعة الساكبة، ج ٤، ص ٣٣٢.

وَعَمَّكَ وَأخِيكَ، وَأُمَّكَ المَظلومَةِ.

وَأبـرَأُ إلَـى اللهِ مِـنْ قـاتِلِيكَ، وَأسأَلُ اللهَ مُـرافَـقَتَكَ فـي دارِ الخُلودِ، وَأبرَأُ إلَى اللهِ مِنْ أعدائِكَ أُولي الجُحودِ، وَالسَّـلامُ عَـلَيكَ وَرَحمَةُاللهِ وَبَرَكاتُهُ.[1]

۱۳. عون بن جعفر

پدرش جعفر بن ابی‌طالب (جعفر طیّار) و مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیّة بود. در حبشه به دنیا آمد. در جنگ خیبر جعفر طیّار او را به خدمت حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد. جعفر در جنگ موته شهید شد؛ پیامبر فرزندانش: عبدالله، عون و محمّد را طلبیدند، آنگاه در مورد عون فرمودند: «در خلقت و اخلاق شبیه من است». عون در زمان حضرت علی‌علیه‌السلام به ایشان پیوست و دخترشان امّ کلثوم کبری ـ زینب صغری ـ را به همسری درآورد. در زمان امام حسن و امام حسین‌علیهماالسلام هم از یاران ایشان بود. در کربلا همراه همسرش حضور داشت. به میدان رفت و عدّه‌ای را کشت و سپس شهید شد.[2] او در کربلا ٥٦ یا ٥٧ ساله بوده است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٥ زیارت ناحیه مقدسه.

۲ ـ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳٥٥.

١٤. عون بن عبدالله بن جعفر

مادرش زینب بنت امیرالمؤمنین علیه السلام است. عون و برادرش محمّد در راه مدینه در وادی عقیق به امام پیوستند. آنها با امام به کربلا آمدند. عون روز عاشورا اذن میدان گرفت و جنگید و این رجز را خواند:

إنْ تُنْكِروني فَأَنا ابن جعفرٍ شهيد صدقٍ فِي الجَنانِ أزهرِ
يطير فيها بجناح أخْضرِ كَفى بهذا الشرف في المحشر(١)

و سه نیروی سواره و هجده نیروی پیاده را به قتل رساند. سپس عبدالله بن قطنة الطائی او را به شهادت رساند. در زیارت «ناحیهٔ مقدسه» و رجبیّه امام حسین علیه السلام نام او آمده است.(٢)

السَّلام على عون بن عبدالله بن جعفر الطيّار في الجنان، حليف الإيمان، مُنازِل الأقران، الناصح للرَّحمن، التّالي للمثاني والقرآن، لعن الله قاتله عبدالله بن قطبة النبهاني(٣)

---

١ ـ اگر مرا نمی‌شناسید من پسر جعفر [طیّار]م، شهید راستی که در بهشت می‌درخشد. و با بالهای سبزش در آن پرواز می‌کند، و این شرافت در روز محشر بس است.

٢ ـ تنقیح المقال، ج ٢، ص ٣٥٥؛ مقاتل الطالبیین، ص ٩١؛ ابصارالعین، ص ٧٦.

٣ ـ بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ٦٨، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۵. عون بن علی ابی‌طالب

مادرش «اسماء بنت عمیس» است. او اوّلین داوطلب میدان از جمع برادرانش بود. هنگامی که جمع بسیاری از یاران و اهل بیت شهید شدند، از امام اذن میدان گرفت. امام حسین علیه السلام به او نظری افکند، گریست و فرمود: برادرم آیا تسلیم مرگ شدی؟! عون گفت: چگونه تسلیم نشوم در حالی که تو را تنها و بی یاور می‌بینم! امام او را دعا کردند: جزاك الله من أخ خیراً. به میدان رفت، رجز خواند و مجروح شد. از هر طرف به او حمله کردند تا این که به مقام شهادت نائل آمد.(۱)

۱۶. قاسم بن حسن علیه السلام

مادر او و مادر ابوبکر بن حسن علیه السلام اُمّ ولدی به نام رمله بود.(۲) نوجوانِ امام حسن که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، بسیار خوش سیما بود. چون خواست اذن میدان بگیرد، امام به او نگاهی افکند، یکدیگر را در آغوش گرفتند و گریه کردند تا بیهوش شدند. سپس از امام اذن خواست، امام حسین علیه السلام نپذیرفتند، ولی قاسم اصرار ورزید و پیوسته دست و پای امام علیه السلام را می‌بوسید تا اینکه

۱ ـ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۵۵.
۲ ـ ابصار العین:۷۲.

حضرت به او اذن میدان دادند. قاسم به میدان رفت در حالی‌که اشک بر صورتش جاری بود. رجز خواند و جنگید تا سی و پنج نفر را به هلاکت رساند.(۱)

شب عاشورا که بعد از خطبهٔ امام حسین علیه‌السلام یاران اعلام وفاداری می‌کردند، قاسم به امام عرض کرد: آیا من کشته می‌شوم؟ امام فرمود: مرگ در کام تو چگونه است؟ عرض کرد: شیرین‌تر از عسل. امام فرمود: عمویت به فدایت! تو از مردانی هستی که بعد از بلای عظیم کشته می‌شوی.(۲)

ابوالفرج به نقل از حمید بن مسلم (از سپاهیان دشمن) نقل کرده نوجوانی مانند پارهٔ ماه به طرف ما آمد که در دستش شمشیر بود. حرکت می‌کرد و شمشیر می‌زد. بند یکی از کفشهایش، که فراموش نمی‌کنم کفش سمت چپ بود، گسیخته بود. ایستاد که آن را محکم کند، عُمَر بن سعد بن نفیل ازدی *لعنه الله* گفت به خدا به او حمله می‌کنم. گفتم: سبحان الله این چه کاری است که تو می‌خواهی بکنی! گروهی گرد اویند وی را کفایت می‌کند. گفت: به خدا به او حمله می‌کنم. آنگاه حمله کرد و با شمشیر به آن جوان زد که وی بر زمین افتاد و فریاد زد: ای عمو (یا عمّاه). در این هنگام [امام] حسین سر برداشت، چنانکه باز [شکاری] سر بردارد و

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٤.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٤؛ ارشاد مفید، ج ٣، ص ١٠٨؛ ابصار العین، ص ٧٢؛ زندگانی امام حسین علیه‌السلام، ص ٤٨٥.

مانند شیر خشمگین بر عُمَر حمله کرد. او دست خود را سپر کرد، [امام] حسین دست او را از مرفق جدا کرد. عمر فریاد می‌زد؛ سپاهیان کوفه تاختند تا عمر را از دست حسین نجات دهند. چون سواران تاختند سینه اسبان با عمر برخورد کرد. او بر زمین افتاد و کشته شد. وقتی گرد و غبار فرو نشست [امام] حسین را دیدم که بالای سر قاسم ایستاده در حالی‌که او پا بر زمین می‌ساییید.

امام فرمود: «به خدا! بر عمویت سخت است که تو او را بخوانی و او جواب ندهد و یا جواب دهد اما سودی به حال تو نداشته باشد...» آنگاه آن جوان را حمل کردند و بین شهدای اهل بیت قرار داد. و بر آن قوم ستمگر نفرین کردند.(۱)

السَّلام علی القاسم بن حسن بن علیّ، المضروب هامتُهُ، المسلوب لَامتُهُ، حسین نادَی الحسین عَمَّه، فجلّیٰ علیه عمّهُ کالصّقر، وهو یفحص برجلیه التُّراب، والحسین یقول: «بُعداً لِقومٍ قتلوك، ومَن خصمهم یوم القیامة جدُّك وأبوك».(۲)

۱ ـ زندگانی امام حسین علیه‌السلام، ص ٤٨٥؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٣٤؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ لهوف، ص ٥٠.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٧، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۷. محمّد بن ابی‌سعید بن عقیل

از شهدای هاشمی کربلاست.[۱] مادرش امّ‌ولد بود. از حمید بن مسلم روایت شده وقتی امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند نوجوانی با نگرانی از خیمه خارج شد و به چپ و راست نگاه می‌کرد. سواره‌ای بر او حمله کرد و ضربتی زد. دربارهٔ جوان سؤال کردم. گفتند: محمّد بن ابی سعید بن عقیل است و از [نام و نشان] سواره پرسیدم، گفتند: لقیط بن اَیّاس جهنی است.

هشام کلبی از هانی بن ثبیت حضرمی نقل می‌کند: از کسانی بودم که شاهد شهادت [امام] حسین بودند. به خدا قسم، ده سواره بودیم، که من دهمین آنها بودم، که اسبان را در میدان به جولان درآوردیم. در این هنگام نوجوانی از اهل بیت [امام] حسین از خیمه‌ها خارج شد، در حالی که چوبی به دست و پیراهنی در بر داشت و نگران به چپ و راست نگاه می‌کرد. ناگهان سواری به او نزدیک شد و بدن او را با شمشیر قطعه قطعه کرد. هشام می‌گوید: قاتل نوجوان، خود هانی بن ثبیت بوده که از ترس یا حیا نام خود را نبرد.[۲]

السّلام علی محمَّد بن أبي سعید بن عقیل، ولعن الله قاتله...[۳].

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۴۸؛ ارشاد مفید، ص ۲۳۳.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳٤۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳٦؛ ابصار العین، ص ۹۱؛ قصهٔ کربلا، ص ۳۳۷.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦۹، زیارت ناحیه مقدسه، در این زیارت نامه نام قاتل *لقیط بن ناشر* ذکر شده است.

۱۸. محمّد بن عبدالله بن جعفر

مادرش خوصاء دختر حفصة بن ثقیف از قبیلهٔ بکر بن وائل بود.(۱)

شیخ مفید در ارشاد آورده: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام از مکّه به سوی عراق حرکت کردند، عبدالله بن جعفر فرزندانش عون و محمد را همراه با نامه‌ای به وادی عقیق حضور امام فرستاد و ایشان را به بازگشت دعوت کرد. همچنین بعداً همراه با یحیی بن سعید با نامه‌ای از برادرش عمرو بن سعید، والی مدینه، در *ذات عرق* به حضور امام رسید و تلاش کرد که امام را به بازگشت راضی کند؛ امام خواب جدّشان را یاد کردند و پاسخ نامه را دادند. عبدالله وقتی ناامید شد، فرزندانش را بر ملازمت و جهاد در کنار امام دستور داد و عذرخواهی کرد و خود به مکّه باز گشت.(۲)

محمّد روز عاشورا به میدان آمد و این رجز را می‌خواند:

أشکوا إلی الله من العدوان فعال قومٍ في الرّدی عمیان
قد بدّلوا معالم القرآن ومحکم التنزیل والتبیانِ
وأظهروا الکفر مع الطغیان(۳)

---

۱ ـ در فرهنگ عاشورا، ص ٤٧ مادرش «زینب بنت علی علیهاالسلام» ذکر شده است.

۲ ـ ابصار العین، ص ۷۵؛ موسوعة زیارات المعصومین علیهم‌السلام، ج ۳، ص ٤٥٥.

۳ ـ به خدا شکایت می‌کنم از تجاوز و دشمنی گروهی که در پستی ←

و ده تن را کشت. قاتل او عامر بن نهشل تمیمی است.[1]
السَّلامُ عَلی محمّد بن جعفر، الشّاهد مکان أبیه، والتّالي لأخیه وواقیه ببدنه، لعن الله قاتلهُ عامر بن نهشل التَّمیمي[2]

در مناقب نقل شده که عبدالله بن جعفر فرزند دیگری از خوصاء به نام عبیدالله داشته که در کربلا شهید شده است.

۱۹. محمّد (اصغر) بن علی بن ابی طالب

مادرش امّ ولد بود. روز عاشورا شهید شد.[3] قاتل او مردی از قبیلهٔ تمیم از بنی ابان بن دارم بود.[4] **السَّلامُ عَلی محمَّد بن أمیر المؤمنین، قتیل الأبانيِّ الدّاري لعنه الله وضاعف علیه العذابَ الألیم، وصلّی الله علیك یا محمَّد وعلی أهل بیتك الصّابرین**[5]

← چون کورانند. معالم قرآن را دگرگون کرده و محکمات تنزیل را جابجا کردند و کفر را با طغیانشان کمک کردند. (وسیلة الدارین، ص ۲٤٦؛ قصهٔ کربلا، ص ۳۳۹).

۱ ـ بحارالانوار، ج٤٥، ص٣٤؛ ابصار العین، ص۷۷؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۳۰ (بدون ذکر تعداد نفراتی که کشت)؛ وقعة الطّفّ، ص۲٤۷ (فقط اشاره به قتل و قاتل او کرده است).

۲ ـ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ٦۸، زیارت ناحیه مقدسه.

۳ ـ رجال طوسی، ص ۷۹؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۹.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۹.

٥ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦۷، زیارت ناحیه مقدسه.

۲۰. محمّد بن مسلم بن عقیل

بعد از شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل، بنی هاشم و فرزندان ابی‌طالب به طور هماهنگ بر سپاه کوفه حمله کردند و امام حسین علیه‌السلام فریاد زد: ای عموزادگان من! صبر و مقاومت پیشه خود سازید و ای اهل بیت من! شکیبا باشید که بعد از امروز دیگر روی سختی و مصیبت را نخواهید دید. در این حمله محمد بن مسلم بن عقیل بر زمین افتاد و او را ابو مرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی به شهادت رساندند.(۱)

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۲؛ مقاتل الطالبیین، ص ٦۲؛ ابصار العین، ص ۹۰؛ قصّهٔ کربلا، ص ۳۳٦.

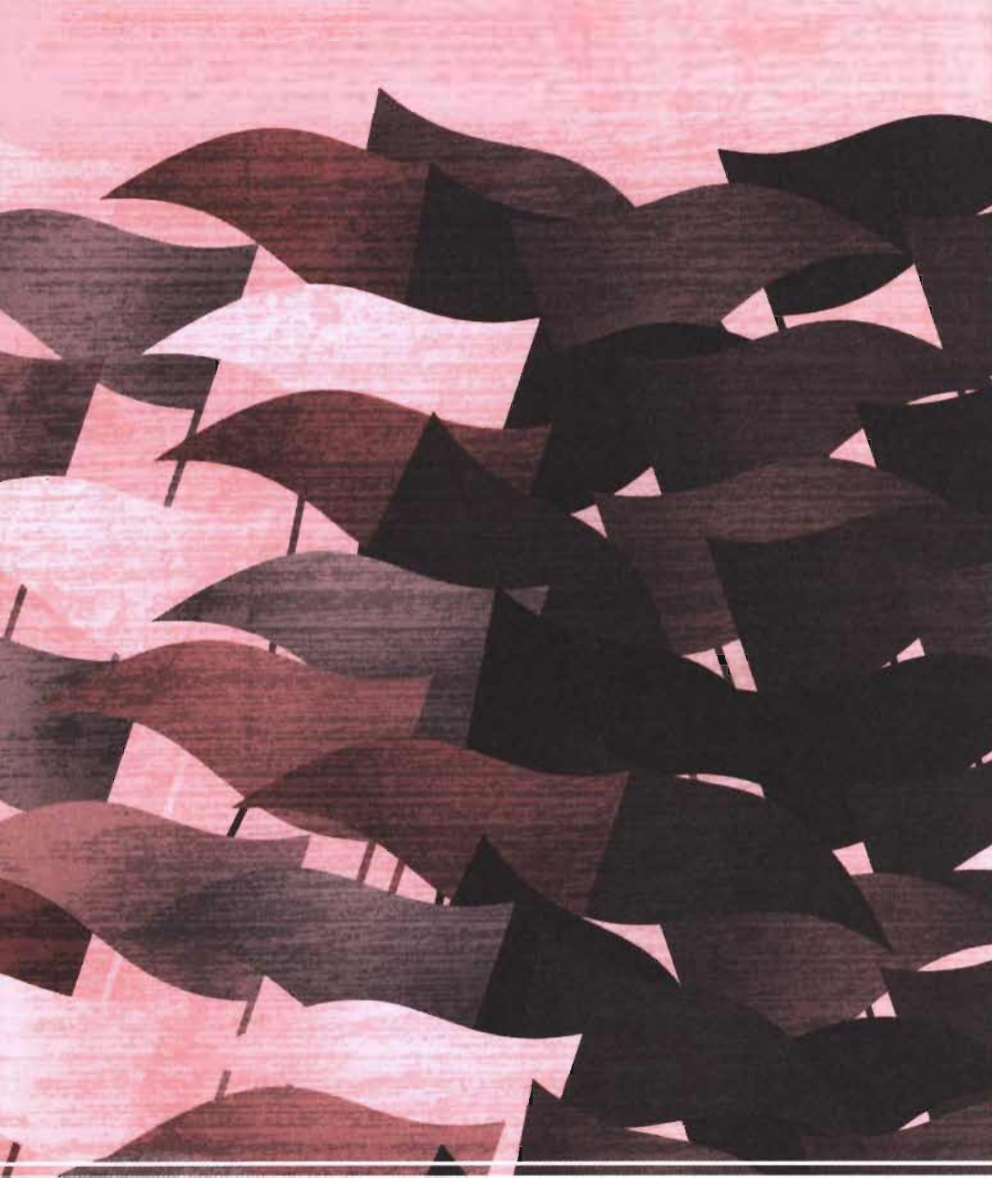

شهدای غیرهاشمی

۱. ابراهیم بن حُصَیْن اسدی

از اصحاب دلاور امام و از کسانی است که امام در لحظات تنهایی او را صدا می‌زده است. «یا ابراهیم بن الحصین ...» و این نمایانگر این است که وی از اصحاب نزدیک و دلاور امام است.[۱] بعد از ابوثمامه صائدی وارد نبرد شد.

شهادت وی بعدازظهر بود. هشتاد و چهار نفر را کشت و بعد به شهادت رسید.[۲]

۲. ابوثمامه صائدی

او تابعی، شجاع و از افراد سرشناس شیعه در کوفه و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیهما السلام بود.[۳] در

---

۱ ـ دائرة المعارف تشیّع، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۵؛ أعیان الشیعه، ج ۹، ص ٦۱۰؛ انصار الحسین، ص ۱۳۳.

۳ ـ ابصار العین، ص ۱۱۹. موسوعة زیارات المعصومین علیهم السلام، ج ۳، ص ٤٦٥.

اجتماع شیعه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی حضور داشت و برای امام نامه نوشت.

در نهضت مسلم بن عقیل مسؤول دریافت اموال و خرید اسلحه بود.[1] مسلم بن عقیل او را به فرماندهی جمعی از قبائل تمیم و همْدان منصوب کرد[2]، ابتدا توانست با سپاهیانش عبیدالله بن زیاد را در قصرش محاصره کند اما پس از اینکه مردم از اطراف مسلم متفرق شدند، مخفی شد و ابن زیاد در جستجوی او بود. قبل از درگیری در کربلا، از کوفه خارج شد و در بین راه همراه نافع بن هلال به امام حسین علیه‌السلام پیوست.

ابوثمامه در کربلا، مانع ملاقات فرستادهٔ عمر بن سعد (کثیر بن عبدالله الشعبی) که مسلح بود، با امام شد. چون او را شرورترین و خونخوارترین افراد می‌دانست.[3]

ظُهر روز عاشورا خدمت امام حسین علیه‌السلام رسید و عرض کرد: «جانم فدایت! می‌بینم دشمنان به تو نزدیک می‌شوند، به خدا قسم تو کشته نشوی مگر این که من قبل از تو کشته شوم. دوست دارم خدایم را ملاقات کنم در حالی که این نماز که وقتش نزدیک است را به جا آورم.» امام متوجّه وقت نماز شدند و او را دعا

۱ ـ معقل جاسوس ابن زیاد اموالی را به عنوان کمک به نهضت مسلم بن عقیل از طریق مسلم بن عوسجه به ابوثمامه داد، وقعة الطّفّ، ص ۱۳۵.

۲ ـ همان، ص ۱۲۳.

۳ ـ ارشاد مفید، ص ۲۱۰؛ ابصار العین، ص ۱۲۰؛ وقعة الطّفّ، ص ۱۸٤.

کردند: «جعلك الله من المصلّين الذاكرين»[1] و آنگاه فرمودند: بله اول وقت است، از آنها بخواهید که بگذارند نماز بخوانیم. آنها جنگ را متوقف نکردند و امام علیه السلام با چند تن از اصحاب نماز خوف به جا آوردند.

ابوثمامه بعد از ظهر برای اذن میدان خدمت امام رسید و عرض کرد: «یا ابا عبدالله! می‌خواهم به دوستانم ملحق شوم و خوش ندارم که زنده بمانم و تو را تنها و کشته ببینم ...». حضرت سیّد الشهدا علیه السلام فرمود: به میدان برو ما هم به تو ملحق می‌شویم. پس به میدان رفت[2]. او جزء سه نفری بود که تا بعد از ظهر عاشورا زنده مانده بودند. قاتل ابوثمامه پسر عمویش قیس بن عبدالله صائدی بود. برخی گفته‌اند که در اثر جراحات زیاد به زمین افتاد، خویشانش او را از میدان بیرون بردند و مدتها بعد از دنیا رفت.[3]

نام او در زیارت «رجبیه امام حسین علیه السلام»[4] و «ناحیهٔ مقدسه»[5] آمده است.

السلامُ علی أبی ثمامةَ عُمَرْ بن عبدالله الصائدی

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٣٤؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٢١؛ ابصار العین، ص ١٢٠.

۲ ـ ابصار العین، ص ١٢٠.

۳ ـ فرهنگ عاشورا، ص٣٧: «شاید با مرقع بن ثمامه اسدی اشتباه شده باشد»؛ قصّهٔ کربلا، ص ٣٩٣.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٧١٣، زیارت رجبیه.

٥ ـ بحارالانوار، ج٤٥، ص ٧٣؛ اقبال الأعمال، ص ٥٧٧.

۳. ابو عمرو نهشلی (خثعمی)

مهران که از غلامان بنی‌کاهل است روایت کرده: من در کربلا، در کنار حسین علیه‌السلام، خود شاهد بودم که مردی وارد میدان شد و درگیری بسیار سختی داشت، به هر طرف می‌تاخت، به گروهی حمله نمی‌کرد مگر اینکه آن را می‌شکافت. سپس خدمت حضرت باز می‌گشت.(۱)

او مردی شب زنده دار و بسیار عابد بود. در میدان مبارزه دلیرانه جنگید و این رجز را می‌خواند:

أبشر هديتَ الرُّشدَ تلقى أحمدا في جنّة الفردوس تعلو صعدا(۲)

برخی هم معتقدند شبیب بن عبدالله نهشلی بود که در حملهٔ اوّل شهید شد.(۳) قاتل او عامر بن نهشل بود که او را به شهادت رساند و سرش را جدا کرد.

---

۱ ـ مثیر الأحزان، ص ۵۷.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۸۹. بشارت باد! که به هدایت رسیدی، پیامبر را در بهشت فردوس ملاقات می‌کنی و به سعادت بلند می‌رسی.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۱۰۴ ـ ۱۳۳.

٤. ادهم بن امیّه عبدی بصری

او از شیعیان بصره بود. پدرش اُمیّه، از صحابهٔ حضرت محمّدﷺ بوده و از ایشان نقلِ حدیث کرده است.(۱)

در اجتماع شیعیان بصره در منزل مارية بنت منقذ حضور می‌یافت.(۲) او به همراه یزید بن ثبیط از بصره خارج شد و در ابطح به حضرت سیّد الشهداءعليه‌السلام پیوست و در روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شد.(۳)

۵. اسلم ترکی

غلام امام حسینعليه‌السلام و از اصحاب ایشان بود.(٤) ترک زبان، قاری قرآن، نویسنده و آشنا به زبان عرب بود.(۵) در روز عاشورا اذن میدان گرفت، این چنین رجز خواند:

البحرُ مِن طَعْني و ضَرْبي يَصْطَلي

والجَوُّ مِنْ سَهْمي و نَبْلي يَمْتَلي

---

۱ ـ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۲.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۹۲؛ الحدائق الوردیة، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳ ـ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۲.

٤ ـ رجال طوسی، ص ٧٤ با عنوان «سلیم مولی الحسین»، ذکر شده است.

۵ ـ انصار الحسین، ص ۸۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸.

إذا حُسامي في يَميني يَنْجَلي
يَنْشَقُّ قَلْبَ الحاسِدِ المُبَجَّل[1]

وی در صحنهٔ نبرد دلاورانه جنگید و عدهٔ زیادی را کشت، سپس بر زمین افتاد. امام بر بالین او آمد و گریست و صورت بر صورتش نهاد. اسلم، چشم گشود و امام حسین علیه‌السلام را دید، تبسّمی کرد و جان تسلیم جان آفرین نمود.[2]

در تاریخ، نام او را به عنوان «سلیم» و «سلیمان» هم آورده‌اند.[3]

السَّلام علی سلیمان مولی الحسین بن أمیر المؤمنین، ولعن الله قاتلهُ سلیمان بن عوف الحضرمي[4]

---

۱ ـ دریا از ضربت نیزه و شمشیرم می‌جوشد و آسمان از تیرم پُر می‌شود، آنگاه که تیغ در کفم آشکار شود قلب حسود متکبّر را می‌شکافد. ترجمه از فرهنگ عاشورا، ص ٤٩.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۰؛ مناقب، ج ٤، ص ١٠٤ (در این منبع وی را غلام حُرّ می‌داند و می‌گوید ۷۰ نفر را کشت)؛ ابصار العین، ص ۹۵.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۸۱.

٤ ـ بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ٦٩، زیارت ناحیه مقدسه.

٦. امّ وهب

او از قبیلهٔ نمر بن قاسط، دختر عبد و همسر عبدالله بن عمیر کلبی، از قبیلهٔ بنی علیم، بود.

عبدالله بن عمیر، تصمیم گرفت به یاری حضرت سیّد الشهداء علیه السلام از کوفه خارج شود. امّ وهب که از تصمیم شوهرش مطّلع گشت، به او گفت: «تو به اندیشهٔ درستی رسیده‌ای، خدا کارهای تو را رشد دهد، تصمیم خود را عملی ساز و مرا با خود ببر». آنها شبانه از کوفه خارج شدند تا به امام رسیدند و با او همراه شدند.

روز عاشورا، امّ وهب چوبی را برداشت به طرف میدان رفت و همسرش را به فداکاری در راه فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله تشویق می‌کرد. امام به او فرمودند: «**جُزیتم من أهل بیت خیراً**؛ پاداش خیر از اهل بیت بر شما باد» جهاد بر زنان واجب نیست.

وی پس از شهادت شوهرش به بالین او رفت، خاک از صورتش زدود و گفت: «**هنیئاً لك الجنّة**؛ بهشت بر تو گوارا باد». شمر به غلامش رستم دستور کشتن او را داد. او با گرزی بر سر آن زن کوبید، امّ وهب در همان مکان شهید شد.[1]

۱ ـ انصار الحسین، ص ۸٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲٦، ۳۲۷ و ۳۳۳.

۷. امیّة بن سعد طائی

او تابعی بود. در شمار شهیدان کربلا آمده و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و در جنگها خصوصاً صفین کنار آن حضرت بوده است. قبل از روز عاشورا، از کوفه خارج شد و در کربلا به امام حسین علیه السلام پیوست. در حملهٔ اوّل شهید شد.(۱)

۸. انس بن حارث کاهلی

از اصحاب عظیم الشأن پیامبر صلی الله علیه و آله که حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را درک و از ایشان نقل حدیث می‌کرد.(۲) هم چنین جزء اصحاب امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیهما السلام ذکر شده است.(۳)

او پیرمردی سالخورده و از شیعیان کوفه بود و در جنگ بدر و حنین هم شرکت کرده بود.(٤)

او از جانب امام علیه السلام در کربلا مأموریت یافت که به سوی عمر سعد رفته و جویا شود که این سپاه کثیر را برای چه به کربلا آورده

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۹۸؛ أعیان الشیعه، ج ۳، ص ٤۹۸.

۲ ـ رجال طوسی، ص ۳ و ۷۱.

۳ ـ أعیان الشیعه، ج ۳، ص ٤۹۹.

٤ ـ أعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۰؛ ذخیرة الداریـن، ص ۳۷۸؛ در بحارالأنوار، ج ٤۵، ص ۲٤ مالک بن انس المالکی آمده، ولی در صفحه بعد از ابن نما نقل شده که اسم او انس بن حارث است. ابن حجر در الاصابه، ج ۱، ص ۲۹۱ او و پدرش را صحابی دانسته است.

است. گویند، هنگام ورود، به عمر بن سعد سلام نکرد. عمر بن سعد پرسید مگر تو ما را مسلمان نمی‌دانی که سلام نکردی؟ پاسخ داد: مگر به کسی که در مقابل فرزند رسول خدا قرار گرفته باید سلام کنم؟[1]

حدیثی از طریق عامّه و خاصّه نقل شده است که ابن حارث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ـ در حالی که امام حسین علیه السلام در دامنش بود ـ شنید:

«إنّ ابني هذا يُقتَلُ بأرضٍ مِن أرضِ العراقِ ألا فَمَن شَهده فلينصره[2]؛ این پسرم در زمینی از سرزمین عراق کشته می‌شود، پس هر کس او را درک کرد، حتماً او را یاری کند».

زمان نزول کاروان امام در کربلا، انس بن حارث شبانه از کوفه خارج شد و در کربلا به حضرت امام حسین علیه السلام پیوست. عصر روز عاشورا از امام، اذن میدان گرفت. عمامه خود را به کمر بست و با پارچه‌ای ابروهای خود را بالا برده، بست. امام علیه السلام چون با این هیئت او را دید گریست و فرمود: «شکّر الله لك يا شيخ». او مبارزه می‌کرد و رجز می‌خواند:

قد عَلِمَتْ كاهلُها و الدُّودان والخندفيُّونَ و قَيسٌ عيلان
بأنَّ قومي أنّه الأقران لدى الوغا وسادَةُ الفُرسان[3]

۱ ـ یاران شیدای امام حسین علیه السلام، ص ۲۳٤.

۲ ـ ابصار العین، ص۹۹؛ یوم الطّفّ، ص۱۱۵؛ أسد الغابة، ج۱، ص۱۲۳؛ الاصابه، ج۱، ص٦٨؛ الخصائص الکبری، ج۲، ص۱۲۵.

۳ ـ ابصار العین، ص ۹۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۱؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۲؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲٤.

مــباشر المــوت بِــطَعنِ آنِ لسنا نرى العجزَ عـن الطَّعان
آل عــلـيّ شـيعة الرحــمنِ وآل زيادٍ شيعة الشيطانِ[1]

او با همان سالخوردگی هیجده نفر از لشکریان کوفه را به قتل رساند و آنگاه به شهادت رسید.[2]

۹. اُنَیْس بن معقل اَصْبَحی

او را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده‌اند. بعد از ظهر عاشورا به میدان می‌رود، مبارزه می‌کند و بیست و چند نفر را می‌کشد و این گونه رجز می‌خواند:

أَنَــا أُنَــيْسٌ وَ آنَــا ابــنُ مَـعْقَلِ وَ فِي يَمِينِي نَصْلُ سَيْفٍ مُصْقَلِ
اَعْلُو بَهَا الْهاماتَ وَسْطَ الْقَسْطَلِ حــتّى أزيــلَ خــطبه فـينجلي
عَنِ الحسين المـاجِدِ المُـفضَّلِ اِبْـنِ رَسُـولِ اللهِ خَـيْرِ مُـرْسَلِ[3]

---

۱ ـ قبائل کاهل و دوان و خندف و بنو قیس خوب می‌دانند که قوم من در وقت جنگ نزدیکترین افراد به حریفان و سران جنگاوران هستند. با ضربه کاری دشمن را از کار می‌اندازیم و از هیچ ضربتی اظهار عجز و حقارت نمی‌کنیم. خاندان علی، پیروان دین خدای رحمان هستند و خاندان زیاد پیروان شیطان هستند.

۲ ـ ذخیرة الدارین، ص ۳۷۸؛ قصّه کربلا، ص ۳۱۸.

۳ ـ من انیس فرزند معقل هستم، در دست راستم شمشیر تیز و برنده‌ای است. شمشیر را بر سرها در میدان بلند کنم، تا گرفتاری از حسین بزرگوار و برتری داده شده، فرزند پیامبر خدا بهترین فرستاده، زدوده شود. مناقب، ج ٤، ص ۱۰۳؛ مقتل خوارزمی، ←

۱۰. بریر بن خضیر همْدانی

او مردی محترم، مشهور، پارسا، و از بزرگْ قاریان قرآن در *جامع* کوفه به حساب می‌آمد و ملقّب به «*سیّد القرّاء*» بود و در بین هَمْدانیان ارزش و منزلت والایی داشت.(۱)

بریر از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. خبر خروج امام را که شنید، از کوفه به مکّه آمد و به حضرت سیّد الشهدا پیوست.(۲)

در *عُذیب هجانات* که حُرّ، کار را به امام سخت گرفت، حضرت سیّد الشهداء خطبه‌ای ایراد فرمود، بعد از آن یاران امام سخنانی ایراد کردند. بُریر برخاست و گفت: «**یابن رسول الله! لقد مَنَّ الله تعالی بکَ علینا اَنْ نقاتل بین یدیك، وتقطع أعضاؤنا ثُمّ یکون جدّك شفیعنا یوم القیامة لنا، فلا أفلح قوم ضیَّعوا ابن بنت نبیّهم، اُف لهم غداً ما یلاقون، سینادون بالویل والثبور في نار جهنّم وهم فیهم مخلدون**؛ ای پسر رسول خدا، خداوند به واسطهٔ تو بر ما منّت گذاشت، که ما در رکاب تو بجنگیم و اعضایمان در راه تو قطعه قطعه شود، سپس جدّت رسول الله صلی الله علیه و آله در قیامت شفیع ما شود. رستگار نمی‌شود قومی که [حقّ] فرزند پیامبرشان را ضایع

← ج ۲، ص ۲۳؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۷؛ حیاة الإمام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۳۶.

۱ ـ انصار الحسین، ص ۸٤.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۲۱. موسوعة زیارات المعصومین علیهم السلام، ج ۳، ص ٤٦۲.

کردند، اُف بر آنها هنگامی که خدا را ملاقات کنند، به آتش جهنم در آیند و تا ابد در آن بمانند».[1]

بُریر، آن مردِ زاهد و صائم شب زنده‌دار، برای از بین بردن محبّت و سرسپردگی عمر بن سعد نسبت به حاکمیّت اموی، تلاش زیادی کرد. در شب عاشورا از امام اجازه خواست و به طرف عمر بن سعد رفت، او را نصیحت کرد، ولی عمر بن سعد برای رسیدن به حکومت ری به قتل امام حسین علیه السلام راضی شد و گفت:...

وفي قتله النار الّتي ليس دونها حجاب و مُلك الريّ قرّة عيني[2]

شجاعت بُریر و وفاداری و حمایت او از امام در شب عاشورا و در برخورد با ابوحرب سبیعی هَمْدانی در تاریخ معروف است.[3] ضحاک بن عبدالله مشرقی که از اصحاب امام حسین علیه السلام بود ولی به شهادت نرسید نقل می‌کند چون شب فرا رسید امام حسین علیه السلام تمامی شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به درگاه الهی به سر بردند. گروهی از سواره نظام ابن سعد که شبانه نگهبانی می‌دادند در اوایل شب از کنار خیمه‌های ما می‌گذشتند در حالی که امام این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ**

---

۱ ـ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ لهوف، ص ۳۵.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۵۱. در کشتن او آتش جهنم است که هیچ چیز جلودار آن نیست، اما حکومت ری نور چشم من است.

۳ ـ ر.ک: وقعة الطّفّ، ص ۲۰۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۵۵؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤.

لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ * ما كانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلىٰ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ[1]؛ آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها عذاب خوار کننده‌ای (آماده شده) است * چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همانگونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد﴾. یکی از آنان گفت: به خدای کعبه قسم که ما همان پاکان هستیم که از شما جدا گشته‌ایم. من او را شناختم؛ به بریر گفتم: این مرد را می‌شناسی؟ گفت: نه. گفتم: او ابوحرب سبیعی است که عبدالله بن شهر[2] نام دارد و مردی لوده و مسخره است.

بریر بن خضیر به او گفت: ای فاسق! گمان می‌کنی که خدا تو را در زمرهٔ پاکان قرار داده است؟!

او به بریر بن خضیر گفت: تو کیستی؟!

بریر گفت: من بریر بن خضیرم.

او گفت: ای بریر! سخت شد بر من، به خدا سوگند هلاک شدم، به خدا سوگند هلاک شدم.

بریر گفت: آیا نمی‌خواهی از آن گناهان بزرگی که مرتکب شده‌ای، توبه کنی و به سوی خدا باز گردی؟ به خدا قسم که پاکیزگان مائیم و شما همه پلیدید.

---

۱ ـ آل عمران، آیات ۱۷۸ ـ ۱۷۹.

۲ ـ در ارشاد مفید «عبد بن سمیر» ثبت شده است.

گفت: من هم بر درستی سخن تو گواهی می‌دهم!

بریر گفت: وای بر تو! این معرفت سودی به حال تو ندارد؟!

گفت: فدایت شوم! پس چه کسی ندیم یزید بن عذره باشد که هم اکنون با من است؟!

بریر گفت: تو مردی سفیه و نادانی. پس او باز گشت.

بریر از شوق شهادت در شب عاشورا با عبدالرحمن عبد ربّه شوخی می‌کرد. عبدالرحمن به او گفت: حالا وقت شوخی نیست. بریر گفت: به خدا من نه در جوانی و نه در پیری اهل شوخی نبوده‌ام؛ الّا اینکه از آنچه به آن می‌رسیم شادمانم.(۱)

در کربلا چندین مرتبه در برابر دشمن سخنرانی کرد و مردم را نسبت به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه و متنبّه نمود. وقتی عطش بر حضرت سیّد الشهدا علیه السلام و یارانشان غلبه کرد، به اذن ایشان به طرف لشکر دشمن رفت و ایراد سخن نمود: «**یا معشر النّاس! إنّ الله بعث بالحق محمّداً بشیراً ونذیراً وداعیاً إلی الله بإذنه وسراجاً مُنیراً وهذا ماء الفرات تقع فیه خنازیر السواد وکلابها وقد حیل بینه وبین ابن رسول الله صلی الله علیه و آله افجزاء محمّد هذا؟**»؛ ای مردم! خداوند محمّد را انذار کننده و مژده دهنده برانگیخت و او را دعوت کننده به سوی خدا و چراغ نورانی قرار داد و این آب فرات است که خوک‌ها و سگها در آن قرار دارند آنگاه شما بین آن و فرزند رسول خدا حایل شده‌اید. آیا پاداش محمد این است؟!» آن قوم گفتند: ای بریر زیاد صحبت کردی؛ بس کن! به خدا حسین را تشنه نگه می‌داریم؛

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۲۳.

همانطور که شخص قبلی (عثمان) تشنه نگاه داشته شد.[1] آنگاه امام فرمود: دست نگه دار ای بریر.[2]

وقتی لشکر عمر سعد سوار بر مرکب‌ها آمادهٔ جنگ شدند، امام بر اسب نشست و با چند تن از یاران به پیش راند و به بریر بن خضیر، که پیشاپیش آن حضرت قرار گرفته بود فرمود: با این مردم سخن بگو.

بریر پیش رفت و گفت: ای مردم! از خدا بترسید. امانت سنگین پیامبر (یکی از ثقلین) در مقابل شما قرار گرفته. اینان ذرّیّه و خاندان و دختران و حرم اویند. آنچه در دل دارید بگویید، می‌خواهید با آنان چه کنید؟ گفتند: می‌خواهیم آنها را در اختیار عبیدالله بن زیاد قرار دهیم تا نظر خود را دربارهٔ آنان اجرا کند.

بریر گفت: آیا از آنان نمی‌پذیرید که سر جای خود برگردند؟ وای بر شما ای اهل کوفه! آیا نامه‌ها و پیمان‌هایی که به آنان دادید و خدا را بر آن گواه گرفتید از یاد بردید؟ وای بر شما! خاندان پیامبر خود را دعوت کردید به حساب اینکه در کنار آنان بجنگید و خود را فدای آنان کنید و چون نزد شما آمدند آنان را به دست ابن زیاد می‌دهید و آب فرات را به روی آنان می‌بندید. بسیار بد کردید با ذرّیهٔ پیامبر خود، شما را چه شده است؟ خدا روز قیامت شما را سیراب نکند. شما بسیار بد مردمی هستید.

---

۱ ـ در ماجرای قتل عثمان، شورشیان از رسیدن آب به وی جلوگیری کردند.

۲ ـ یوم الطّفّ، ص ۲۲ به نقل از امالی صدوق، ص ۱۳۵ با عنوان یزید بن حصین از بریر نام برده است.

چند تن از کوفیان در جوابش گفتند: ای فلانی! ما نمی‌دانیم چه می‌گویی. بریر گفت: حمد خدا را که بصیرت مرا درباره شما افزون کرد. بار خدایا! آنان را به جان هم بینداز تا نزد تو درآیند و تو از آنان خشمگین باش.

آنگاه لشکر او را تیرباران کردند و او باز گشت.(۱)

هنگامی که بریر به میدان رفت این رجز را خواند:

أنـــا بُـــریر و أبـــي خُـــضَیر لیث یـروع الأُسـد عـند الزئـر
یعرف فـینا الخـیر أهـل الخـیر أضـــربکم ولا أری مـن ضـیر
کذاك فعل الخیر من بُریر(۲)

بریر به لشکر حمله می‌کرد و می‌گفت: ای کُشندگان مؤمنین به من نزدیک شوید. ای کشندگان اولاد بدریین نزد من آیید. ای کشندگان فرزندان بهترین پیامبران به من نزدیک شوید.(۳)

از طرف سپاه دشمن یزید بن معقل به میدان آمد. و بریر را صدا کرد و گفت: کار خدا را دربارهٔ خود چگونه می‌بینی؟

بریر گفت: به خدا قسم که او در حق من نیکی کرد و کار تو را

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥.

۲ ـ من بریر هستم و پدرم خضیر، شیری که شیران بیشه از او هنگام غرّش می‌ترسند. در میان اهل خیر ما را به خیر و نیکی می‌شناسند، شما را می‌زنم و چاره‌ای نمی‌بینم. اینگونه کار نیک از بریر سر می‌زند. تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٢٨؛ وقعة الطّف، ص ٢٢١؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ١٥ (با اندکی اختلاف)؛ مقتل خوارزمی، ج ٢، ص ١٤ با عنوان بریر بن خُضیر.

۳ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ١٤.

در مسیر شرّ قرار داد.

یزید بن معقل گفت: دروغ می‌گویی و قبل از این دروغگو نبودی. به یاد داری در بنی لوذان که با هم راه می‌رفتیم، می‌گفتی که عثمان خود را به کشتن داد و معاویه گمراه و گمراه کننده است و امام هدایت و برحق علی بن ابی‌طالب است. بریر گفت: اکنون هم بر همین عقیده‌ام. یزید گفت: گواهی می‌دهم که تو از گمراهانی. بریر گفت: آیا می‌خواهی با تو مباهله کنم تا خدا دروغگو را لعنت کند و آنکه بر حق است، آنکه بر باطل است را به قتل برساند؟ هر دو دست‌ها را بلند کردند که خدا دروغگو را لعنت کند و باطل را بکشد. آنگاه با هم درآویختند. ضربتی به یکدیگر وارد کردند، یزید ضربه‌ای به بریر زد که زیانی متوجه او نشد و بریر شمشیری بر سر او وارد کرد که کلاه او را شکافت و به مغز سرش رسید، یزید روی زمین افتاد و شمشیر در سر او فرو رفته بود. بریر آن را تکان می‌داد که از سر او بیرون آورد. در همین اثنا رضی بن منقذ بر بریر حمله نمود. مدتی با هم مبارزه کردند. بریر او را زمین زده بر روی سینه‌اش نشست. ابن منقذ فریاد زد: کجایند مردان دفاع تا مرا نجات دهند! کعب بن جابر به یاری او شتافت. عفیف بن زهیر به او گفت: این مرد بریر بن خضیر قاری قرآن است که در مسجد کوفه می‌نشست و به ما قرآن می‌آموخت. او توجهی نکرد و با نیزه به بریر حمله کرد و آن را در پشت او نهاد.[1]

چون تیزی نیزه را در پشت خود احساس کرد خود را بر روی

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۹.

رضی بن منقذ انداخت و روی او را به دندان گرفت و قسمتی از بینی او را کند. کعب بن جابر نیزه را فشار داد و بریر را از روی رضی بن منقذ کنار زد و نیزه را در پشت او وارد کرد و با شمشیر به او زد تا به شهادت رسید.(۱)

عفیف بن زهیر می‌گوید: گویا رضی بن منقذ را می‌بینم که از جای خود برمی‌خیزد و غبار از جامه‌اش پاک می‌کند و به کعب بن جابر می‌گوید ای برادر ازدی! خدمتی به من کردی که هرگز فراموش نمی‌کنم. یوسف بن یزید می‌گوید: از عفیف پرسیدم به چشم خود دیدی؟ عفیف گفت: به چشم خود دیدم و به گوش خود شنیدم.(۲)

هنگامی که کعب بن جابر به سوی خانواده باز گشت، خواهرش نوار بنت جابر به او گفت: تو دشمن پسر فاطمه را یاری کردی و بزرگ قُرّاء قرآن را کشتی. گناه بزرگی انجام دادی. به خدا برای همیشه با تو سخن نخواهم گفت! عبدالله پسر عموی کعب گفت: وای بر تو! بریر را کشتی؟ به چه امیدی خدا را ملاقات می‌کنی؟ کعب در پشیمانی از کار خود اشعاری سروده است.(۳)

در زیارت رجبیّه امام حسین علیه‌السلام به او سلام شده است:

السّلامُ علی بُریر بن خضیر...(٤)

---

۱ ـ وقعة الطفّ، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲.

۲ ـ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۳؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۹.

۳ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۸؛ قصّهٔ کربلا، ص ۲۹٦. تاریخ طبری ۹ بیت آن را همراه با اشعار رضی بن منقذ نقل کرده است.

٤ ـ اقبال الأعمال، ص ۷۱۳.

۱۱. بشر بن عمرو حضرمی

وی، یاری باوفا، متعهد و فداکار برای امام علیه السلام بود. از حضر موت یمن و از قبیلهٔ کنده بود. او تابعی، و فرزندانش از جنگجویان معروف، در میدان‌های نبرد بودند. قبل از روز عاشورا در کربلا به امام حسین علیه السلام ملحق شد.(۱)

روز عاشورا، خبرِ اسارت فرزندش عمر را در سرحدّ ری شنید، او گفت: گرفتاری او و خودم را به حساب خدا می‌گذارم. امام حسین علیه السلام بیعت خود را از او برداشتند و فرمودند: خدا تو را رحمت کند تو از بیعت من آزادی، برو در آزادی فرزندت کوشش کن. امّا او دست از حضرت سیّد الشهداء نکشید. گفت: مرا درندگان زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم. آنگاه حضرت فرمودند: پس این لباسهای بُرد را به فرزندت محمّد [که همراهت است] بده تا در آزادی برادرش از آنها استفاده کند. سپس پنج لباس به او دادند که قیمت آنها هزار دینار بود(۲) (۳).

اکثر مورّخان شهادت وی را در حملهٔ اوّل دانسته‌اند.(٤)

برخی هم او و سوید بن عمرو بن ابی‌مطاع را تنها کسانی

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۷۳ ـ ۱۷٤.

۲ ـ در لهوف این واقعه را در ضمن وقایع شب عاشورا با نام محمّد بن بشیر حضرمی آورده است.

۳ ـ ابصار العین، ص ۱۷٤؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱٦۳.

٤ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۷۱؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

می‌دانند که از اصحاب باقی ماندند و قبل از شهادت بنی هاشم به میدان رفتند.[۱]

در زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام[۲] و زیارت ناحیهٔ مقدسه به او سلام داده شده است.

السّلام عَلیٰ بِشْرِبْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمیِّ، شَکَرَ اللهُ لَکَ قَوْلَکَ للحسین وَ قَدْ اَذِنَ لَکَ فی الانصرافِ: أَکَلَتْنی إذَنْ السِّباعُ حَیّاً إنْ فارَقْتُکَ وَأَسْأَلُ عَنکَ الرُّکْبانَ وَأخْذُلُکَ مَعَ قِلَّةِ الأعوانِ، لا یکُونُ هٰذا أبداً[۳].

۱۲. بکر بن حی تیمی

او در لشکر عمر بن سعد بود. در روز عاشورا به حضرت سیّد الشهدا علیه السلام پیوست و بعد از حملهٔ اوّل شهید شد.[٤] برخی هم معتقدند در حملهٔ اوّل شهید شده است.[٥]

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۹؛ وقعة الطّف، ص ۲۳۹.

۲ ـ اقبال الأعمال، ص ۷۱٤.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۰، زیارت ناحیه مقدسه.

٤ ـ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ٥۹۲ با نام «بکر بن حی تیمی»؛ ابصار العین، ص ۱۹٤؛ تنقیح المقال، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۷.

٥ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۷٤.

۱۳. جابر بن حارث سلمانی

از شخصیت‌های شیعه در کوفه بود و در نهضت مسلم بن عقیل شرکت داشت، بعد از شکست نهضت، همراه گروهی شامل عمر بن خالد و سعد غلامش و مجمع *عائذی* و فرزندش از کوفه خارج شد.[۱] آنها در *عُذیب هجانات* به امام حسین علیه‌السلام پیوستند، لشکر حرّ، درصدد بود مانع پیوستن آنها به حضرت سیّد الشهدا شود، ولی امام فرمود: «آنها از اصحاب من هستند».[۲]

او روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شد.[۳]

نام او را حباب، حسان، حیّان و جناده هم گفته‌اند.[٤]

در زیارت رجبیه امام حسین علیه‌السلام[٥] به او سلام داده‌اند.

---

۱ ـ انصار الحسین:۷۹.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۱٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۰٦.

۳ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

٤ ـ انصارالحسین، ص ۷۹؛ رجال طوسی، ص ۷۲ با عنوان «جنادة بن حرث سلمانی».

٥ ـ اقبال الأعمال، ص ۷۱٤.

۱٤. جابر بن حجاج تیمی

او از سوارکاران شجاع کوفه و از بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل بود. وی غلام عامر بن نهشل تیمی بود.[۱] همراه امام حسین علیه‌السلام در کربلا حاضر شد و در رکاب امام به شهادت رسید. شهادت او در حمله اول قبل از ظهر به وقوع پیوست.[۲]

بعضی گفته‌اند: در کربلا از سپاه عمر بن سعد به سپاه حضرت سیّد الشهدا علیه‌السلام پیوست.

۱۵. جبلة بن علی شیبانی

از شجاعان کوفه بود. در صفّین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشت. در قیام حضرت مسلم شرکت داشت، سپس به طرف امام حسین علیه‌السلام آمد و در کربلا با ایشان بود. در حملهٔ اوّل شهید شد.[۳] **السّلام علی جَبَلة بن علیّ الشّیبانی**[٤]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۹۳.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۹۳؛ الحدائق الوردیه، ص ۱۲۲؛ فرهنگ عاشورا، ص ۱۲۷.

۳ ـ ابصار العین، ص ۲۱۵.

٤ ـ اقبال الأعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۲، زیارت ناحیه مقدسه.

شاید نام «جبلة بن عبدالله» که در زیارت رجبیه آمده[1] اشاره به همین فرد باشد؛ هرچند آیة الله خوئی تحت دو عنوان جداگانه آنها را ذکر کرده است.[2]

۱۶. جنادة بن کعب انصاری

وی جنادة بن کعب بن الحرث الانصاری الخزرجی است که از مکّه با اهل و عیال و فرزندش عمرو، همراه امام بود. در کربلا در حملهٔ اوّل شهید شد.[3]

برخی هم گفته‌اند: وی مبارزه کرد و رجز می‌خواند:

أنا جناد وأنا ابن الحارث لست بخوّار ولا بناکث
عن بیعتي حتّی یرثني وارث الیوم شلوی فی الصّعید ماکث[4]

سپس حمله کرد و جنگید تا شهید شد.[5]

۱ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.
۲ ـ انصار الحسین، ص ۷۹.
۳ ـ ابصار العین، ص ۱۵۸.
٤ ـ من جناد و فرزند حارثم، سست و ترسو و پیمان شکن نیستم، از بیعتم رویگردان نیستم تا وارثی از من ارث ببرد، امروز در موقعیت بالایی قرار گرفته‌ام.
۵ ـ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۲۸؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰٤.

۱۷. جُنْدَب بن جُحَیر خولانی کندی

از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام[۱] و از چهره‌های بارز شیعه در کوفه و از اصحاب امام حسین علیه السلام بود. قبل از رسیدن سپاه حرّ به امام، از کوفه خارج شد و به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست. در حملهٔ اوّل شهید شد.[۲] و در زیارت رجبیه[۳] و زیارت ناحیهٔ مقدسه به او سلام داده‌اند.

السّلام علی جُنْدَبِ بن حِجْر الخولانی[٤]

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۲.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۷٤.

۳ ـ اقبال الأعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ اقبال الأعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۲، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۸. جَونْ

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام است.[۱] جون غلامِ سیاهِ فضیل بن عباس بن عبدالمطلب بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را خریدند و به ابوذر بخشیدند. پس از شهادت ابوذر، خدمت امیرالمؤمنین و فرزندانشان بود. با امام حسین علیه‌السلام از مدینه به مکّه و از مکّه به کربلا آمد.[۲] او شب عاشورا، در کربلا به اصلاح و تعمیر اسلحه‌ها مشغول بود.[۳]

روز عاشورا اذن میدان گرفت، امام او را آزاد کرد و اجازه داد که برود، امّا او گفت: «ای پسر رسول خدا! همان‌گونه که در روزهای راحتی در کنار شما بودم، امروز هم در کنار شما هستم. گرچه بویم ناخوش و حَسَبَم پست و رنگم سیاه است، ولی می‌خواهم به بهشت رَوَم، شرافت یابم و رو سفید شوم. به خدا قسم از شما جدا نمی‌شوم تا اینکه خونِ سیاهم با خونِ شما آغشته شود».[٤] به میدان رفت و رجز خواند:

کیف یری الکفّار ضرب الأسود بالسیف ضرباً عن بني محمّد

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۲. موسوعة زیارات المعصومین علیهم‌السلام، ج۳، ص٤٦٦.

۲ ـ پاورقی رجال طوسی، ص ۷۲؛ یوم الطّفّ، ص ۱۱۳؛ فرهنگ عاشورا، ص ۱۳۱.

۳ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۸.

٤ ـ لهوف، ص ٤۷؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲۲.

أذبُّ عـــنهم بـــاللّسان واليـــد أرجو به الجنّة يـوم المـورد[1]

مبارزه کرد و بیست و پنج نفر را کشت تا اینکه شهید شد. امام حسین علیه‌السلام به بالین او آمد و دعا کرد: «**اللهمّ بیّض وجهه...**؛ بار الها! او را روسفید، خوشبوی و با نیکان محشور گردان، بین او و محمّد و آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله آشنایی و دوستی برقرار کن».

از امام باقر علیه‌السلام از پدرش امام سجاد علیه‌السلام نقل شده: مردم بعد از واقعه عاشورا می‌آمدند و شهدا را دفن می‌کردند، پیکر جون را بعد از ده روز در حالی یافتند که بوی مشک از او به مشام می‌رسید.[2] در زیارت رجبیه امام حسین علیه‌السلام[3] و زیارت ناحیه مقدسه نام او آمده است.

السَّلامُ علی جَوْنِ بنِ حُوَيٍّ مولی أبی ذَرٍّ الغفاریِّ[4]

---

۱ ـ چگونه می‌بینند کفّار مبارزهٔ غلامِ سیاه را؟! با ضربهٔ شمشیر از فرزندان محمّد دفاع کنم، من با دست و زبان از آنان دفاع می‌کنم. به وسیلهٔ آن امیدوارم روز قیامت بهشت نصیبم گردد.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٢٢ و ٢٣.

۳ ـ اقبال الأعمال، ص ٧١٣.

٤ ـ اقبال الأعمال، ص ٥٧٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٧١، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۹. جوین بن مالک ضبعی

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام است.[۱] او در لشگر عمر بن سعد بود و شاهد پذیرفته نشدن شرایط امام بود، از این جهت شبانه به حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام پیوست و در رکاب ایشان شهید شد.[۲] نام وی در شمار شهدای حملهٔ اوّل آمده است.[۳] در زیارت ناحیهٔ مقدسه[٤] و زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند.

السّلام علی جوین بن مالك[٥]

۲۰. حارث بن امرئ القیس کندی

از شجاعان و عابدان بوده و در جنگ‌ها شهرت زیادی به دست آورده بود. با عمر بن سعد به کربلا آمده بود؛ چون ابن سعد شرایط امام را نپذیرفت و امام را محاصره کرد، او به کاروان امام حسینعليه‌السلام پیوست و در حملهٔ اوّل شهید شد.[٦]

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۲.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۹٤؛ اعیان الشیعه، ج ٤، ص ۲۹۹.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۸۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۵۳؛ فرهنگ عاشورا، ص ۱۳۲.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱ در زیارت ناحیه مقدسه با عنوان حویّ بن مالک الضبعي آمده است.

٥ ـ اقبال الأعمال، ص ۷۱٤، زیارت رجبیه.

٦ ـ اعیان الشیعه، ج ٤، ص ۳۰۲؛ ابصار العین، ص ۱۷۳؛ الحدائق الوردیة، ص ۱۲۲.

۲۱. حبیب بن عبدالله نهشلی

او تابعی و از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بود. در کربلا حضور داشت، و در حملهٔ اوّل شهید شد.[۱] بعضی او را همان «شبیب بن عبدالله نهشلی» یا «ابو عمرو نهشلی» می‌دانند.[۲]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه[۳] و زیارت رجبیه امام حسین علیه‌السلام[٤] اینچنین به او سلام داده شده است:

السَّلام علی شبیب بن عبدالله النَّهشلي

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ٧٤.

۲ ـ انصار الحسین، ص ۹۲؛ یوم الطّفّ، ص ۱۲٦؛ فرهنگ عاشورا، ص ۱٤۱.

۳ ـ بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ٧١.

٤ ـ اقبال الأعمال، ج۲، ص ٥٧٦.

۲۲. حبیب بن مظاهر

او اهـل کـوفه، از طـایفهٔ بـنی اسـد و از اصـحاب حـضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب خاص سه امام بزرگوار بود.(۱)

حبیب از شاگردان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام و از حـاملان عـلم آن حضرت و در هـمهٔ جـنگها کـنار ایشـان و عـضو گـروه شـرطة *الخمیس* بود، چنانکه آگاه به علم *منایا و بلایا* بود. در گفتگویی با میثم تمّار چگونگی شهادت یکدیگر را بـه هـم خـبر مـی‌دادنـد.(۲)

شیخ کَشّی از فضیل بن زبیر نقل می‌کند: روزی میثم تمّار بـر اسـبی سوار بود. در کنار مجلس بـنی اسـد، بـه حـبیب بـن مـظاهر اسـدی برخورد. با هم به گفتگو پرداختند. حبیب گـفت: گـویی پـیرمردی را می‌بینم که جلوی سـرش مـو نـدارد و شکـمش بـزرگ است و نـزد دارالرزق خربزه می‌فروشد، که بـرای دوسـتی خـاندان پـیامبر بـه دار آویخته می‌شود و بالای دار شکمش دریده می‌شود.

میثم هم گفت: من مرد سرخ رویی را که دو گیسوی بـلند دارد می‌شناسم، کـه بـرای یـاری فـرزند دختـر پـیامبرش از شـهر بـیرون می‌رود و کشته می‌شود و سرش را در کـوفه مـی‌گردانـند. سـپس از هـم جـدا شـدند. حـاضرین مـجلس گـفتند: دروغگـوتر از ایـن دو ندیدیم. هنوز حاضران جلسه متفرق نشده بودند که رشـید هـجری

---

۱ ـ رجـــــال طـــوسی، ص۳۸، ٦٧ و ۷۲؛ مـــــوسوعة زیـــــارات المعصومین علیهم السلام، ج۳، ص٤٦٠.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۰۱؛ فرهنگ عاشورا، ص ۱٤۱.

به دنبال آنها آمد؛ از حاضران مجلس خبر آنان را پرسید. گفتند: از هم جدا شدند و چنان و چنین می‌گفتند. رشید گفت: خدا میثم را رحمت کند، فراموش کرده که بگوید به عطای کسی که سر را می‌آورد صد درهم افزوده می‌شود. سپس برگشت. آن مردم گفتند: به خدا این از آن دو دروغگوتر است. همان مردم گفتند: چیزی نگذشت که میثم را بر در خانهٔ عمرو بن حریث بالای دار دیدیم و سر حبیب بن مظاهر را که با حسین کشته شده بود آوردند و آنچه را که گفته بودند به چشم خود دیدیم.(۱)

حبیب از جملهٔ کسانی بود که برای حضرت سیّد الشهداء نامه نوشتند و ایشان را به کوفه دعوت کردند.(۲) او در نهضت مسلم بن عقیل شرکت داشت و برای امام حسین علیه‌السلام بیعت می‌گرفت. زمانی که مسلم بن عقیل در کوفه نامهٔ امام را قرائت کرد و مردم فوج فوج به طرف او می‌آمدند، عابس از بین جمعیت به پا خاست و طیّ سخنانی اعلام وفاداری و پشتیبانی از آن نهضت کرد، سپس حبیب بن مظاهر به پا خاست و گفت: خدا رحمت کند تو را ای عابس... به خدا قسم من هم مثل عابس بر همین عزمم.(۳)

پس از شکست نهضت مسلم بن عقیل، قبیلهٔ بنی اسد، مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر را پنهان کردند تا آسیبی به آنها

۱ ـ رجال کشّی، ص ۷۸ رقم ۱۳۳؛ ابصار العین، ص ۱۰۱.
۲ ـ ر.ک. وقعة الطّفّ، ص ۹۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۲٦۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۱؛ لهوف، ص ۱٤.
۳ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۰۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۲٦٤؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸٦.

نرسد و هنگامی که امام به کربلا آمد، آن دو شبانه به سوی امام حسین علیه السلام حرکت کردند، روزها مخفی می‌شدند و شبها طیّ طریق می‌کردند تا به حضرت سیّد الشهدا ملحق شدند.(۱)

وقتی حبیب کمی یاران حضرت و بسیاری دشمنان را دید، نزد امام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! در این نزدیکی یک تیره از بنی اسد هستند؛ اجازه می‌دهید نزد آنها بروم و آنها را به یاری تو بخوانم؛ شاید خدا به وسیلهٔ آنها از تو دفاع کند. امام فرمود: اجازه دادم. حبیب نیمه شب ناشناس نزد آنان رفت، او را شناختند، گفتند: چه حاجت داری؟ گفت: بهترین سوغات را برای شما آورده‌ام؛ آمده‌ام شما را به یاری پسر دختر پیامبرمان دعوت کنم. او با جمعی از مؤمنان است که هر کدام از هزار مرد بهترند و او را وانگذارند و هرگز تسلیم نکنند و عمر سعد آنها را محاصره کرده است. شما عشیرهٔ من هستید، این خیرخواهی را برای شما آورده‌ام. پس امروز در نصرت او از من اطاعت کنید تا به شرف دنیا و آخرت برسید. به خدا هر کدام از شما که در راه خدا و همراه با پسر دختر پیامبر، به قصد اجر الهی کشته شوید، در علّیین همراه پیامبر خواهید بود. مردی از بنی اسد به نام عبدالله بن بشر از جا پرید و گفت: من اول کسی هستم که این دعوت را می‌پذیرم. سپس مردان آن قوم آمدند تا نود مرد از آنها فراهم گردید که به یاری حسین آیند. همان وقت مردی از آن تیره خود را به عمر سعد رسانید و واقعه را خبر داد. عمر سعد ابن ازرق را با چهارصد سوار

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۰۲.

به سوی بنی اسد فرستاد و در این میان که آنها به سوی سپاه امام می‌آمدند، سواران ابن سعد کنار فرات، نزدیک خیمه‌گاه امام، سر راه را به آنان گرفتند و میان آنان جنگ سختی درگرفت. بنی اسد دانستند که تاب مقاومت ندارند، گریختند. حبیب برگشت و به امام واقعه را گزارش داد. امام فرمود: **وما تشاؤون إلّا أن يشاء الله. لا حول ولا قوّة إلّا بالله**[1]

حبیب بن مظاهر، حامیِ امام حسین علیه‌السلام و ناصحِ اهل کوفه بود. در کربلا قرة بن قیس حنظلی که حاملِ پیام ابن سعد بود را نصیحت کرد و از او خواست، با توجّه به معرفتش نسبت به خاندان رسالت، نزد امام بماند و او را یاری کند.[2] روز تاسوعا به نصیحت اهل کوفه پرداخت و گفت: «**أما والله لبئس القوم عند الله غداً قوم يقدمون عليه قد قتلوا ذرّيّة نبيّه صلی‌الله‌علیه‌وآله وعترته وأهل بيته صلی‌الله‌علیه‌وآله وعُبّاد أهل هذا المصر المجتهدين بالأسحار وذاكرين الله كثيراً**؛ به خدا قسم چه بد مردمی باشند در پیشگاه خداوند قومی که فردای قیامت نزد او حاضر شوند، در حالی‌که کشته باشند ذرّیهٔ پیامبر خود و خاندان او و اهل بیت او و عابدان این شهر را که سحرگاهان مشغول تهجّد و عبادت‌اند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».[3]

روز عاشورا امام حسین علیه‌السلام او را به فرماندهی جناح چپ

---

۱ ـ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٨٦؛ ابصار العین، ص ١٠٢.

۲ ـ وقعة الطّفّ، ص١٨٤؛ تاریخ طبری، ج٤، ص٣١١ و مقتل خوارزمی، ج١، ص٣٤٢.

۳ ـ وقعة الطّف، ص ١٩٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٢٣.

لشکر منصوب کرد.[۱]

وقتی امام برای ادای فریضهٔ نماز مهلت خواست، حصین بن تمیم گفت: نماز از شما پذیرفته نیست!! حبیب پاسخ داد: ای نادان! گمان می‌کنی نماز آل رسول صلی الله علیه و آله پذیرفته نیست و نماز تو مقبول است؟!![۲] حصین بن تمیم حمله‌ور شد، حبیب بن مظاهر هم برای مبارزه با او خارج شد و ضربتی بر صورت اسبش فرود آورد که حصین بر زمین افتاد، یارانش او را نجات دادند، حبیب رجز می‌خواند و مبارزه می‌کرد، قسمتی از رجز او چنین است:

أنا حبیب و أبی مُظاهرُ　　فارِس هیجاءَ و حربٍ تُسْعَرُ
أنتم اَعَدُّ عُدَّةً و أکثرُ　　و نحن أوفی منکم و أصبَرُ
و نحنُ أعلی حُجّةً و أظهرُ　　حقاً و أتقی منکم و أعذَرُ[۳]

جنگ نمایانی کرد تا اینکه بَدیل بن صُریم با شمشیر بر سرش و مرد دیگری از بنی تمیم نیزه به او زد، از اسب پایین افتاد، خواست برخیزد، حصین بن تمیم ضربهٔ دیگری بر سر او زد و آن

---

۱ ـ ارشاد مفید، ص ۲۱٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۰.

۲ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳٤؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰.

۳ ـ من حبیب هستم و پدرم مظاهر است؛ سواره میدان جنگ در حالی که آتش جنگ شعله‌ور است. شما سلاحتان بهتر و تعدادتان بیشتر است؛ و ما از شما باوفاتر و شکیباتریم و حجّت و دلیل ما به حق بالاتر و آشکارتر است و از شما پرهیزکارتر و دلیلی بهتر داریم.

مرد تمیمی سر از تن حبیب بن مظاهر جدا کرد. شهادت او بر امام گران بود و دل مبارکش را شکست و فرمود: از خدا انتظار دارم یاران و حامیان مرا اجر دهد.[1] همچنین فرمود: ای حبیب! چه برگزیده مردی بودی که خداوند به تو توفیق داد هر شب قرآن ختم کنی.[2]

حبیب بن مظاهر در سن ۷۵ سالگی[3] قبل از نماز ظهر به شهادت رسید.[4] سر او همراه سرهای شهدا در کوفه گردانده شد.[5] در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند: **السّلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی**[6]

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۵؛ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۰. هر دو منبع با کمی اختلاف و اختصار، نوشته‌اند: بر سر قتل حبیب اختلاف می‌شود که کدامیک او را به قتل رسانده‌اند و شریک در قتل هستند! در نهایت با هم مصالحه می‌کنند، سپس مرد تمیمی سر را به کوفه می‌آورد، قاسم پسر حبیب سر را مشاهده می‌کند و مطالبه می‌کند و آن مرد ابا می‌کند، چند سال بعد قاسم او را در لشکر مصعب بن زبیر، در خیمه، می‌کُشد.

۲ ـ دمع السجوم، ص ۱٤۱.

۳ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۱٤۲.

٤ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۵؛ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۰؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۳. در بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲٦ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲ شهادت او بعد از ظهر دانسته شده است.

٥ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۱٤۲.

٦ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦ و ۷۱۲.

۲۳. حجّاج بن زید سعدی

او اهل بصره و از قبیلهٔ سعد بن تمیم بود. به عنوان فرستادهٔ امام حسین علیه‌السلام نامه هایی از طرف ایشان برای مسعود بن عمرو ازدی و دیگر بزرگان بصره برد و از آنها برای یاری حضرت امام حسین علیه‌السلام دعوت کرد.[۱] جواب نامه را، از طرفِ مسعود بن عمرو برای امام آورد و همواره با امام بود تا اینکه در رکاب ایشان شهید شد.[۲] بعضی او را در شمار شهدای حملهٔ اوّل می‌دانند، برخی هم معتقدند در مبارزهٔ بعدازظهر شهید شد.[۳]

از او با عناوین «حجاج بن بدر سعدی» و «حجاج بن یزید» هم یاد شده است.[٤]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه و زیارت رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی الحجّاج بن زَیدِ السَّعدی[۵]

---

۱ ـ انصارالحسین، ص ۸۲.

۲ ـ ابصار العین، ص ۲۱۲.

۳ ـ همان، ص ۲۱٤.

٤ ـ انصارالحسین، ص ۸۲.

۵ ـ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۱ و اقبال الاعمال، ص ۵۷٦، زیارت ناحیه مقدسه؛ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤، زیارت رجبیه. در این زیارت با عنوان حجّاج بن بدر از او یاد شده است.

۲٤. حجّاج بن مسروق جعفی

از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بود. او از کوفه به مکّه رفت و به امام حسین علیه السلام ملحق شد و همراه ایشان به کربلا آمد. در اوقات نماز، مؤذن امام بود.[۱] در ذوحُسَم ـ منزلی که کاروان امام با لشکر حرّ بن یزید ریاحی برخورد کردند ـ موقع ظهر امام به حجّاج فرمود اذان بگوید و سپاه حرّ نیز به امامت امام حسین علیه السلام نماز خواندند.[۲]

در منزلگاه *قصر بنی مقاتل* امام حجّاج بن مسروق و یزید بن المغفل را در پی عبیدالله بن حر جعفی فرستادند تا او را به پیوستنِ به امام دعوت کنند، اما او این دعوت را نپذیرفت.[۳]

حجّاج بن مسروق روز عاشورا خدمت امام رسید، اذن میدان گرفت، به میدان رفت و مبارزه کرد، در حالی که بدنش خون آلود بود، برگشت و این رجز را می‌خواند:

فدتك نفسي هادياً مهديّاً — فاليوم ألقي جدّك النبيّا
ثمّ أباك ذا الندى عليّاً — ذاك الذي نعرفه وصيّاً[٤]

---

۱ ـ اعیان الشیعه، ج ٤، ص ٥٦٨؛ انصار الحسین، ص ۸۳.

۲ ـ وقعة الطّفّ، ص ١٦٩.

۳ ـ اعیان الشیعه، ج ٤، ص ٥٦٨.

٤ ـ یا حسین جانم فدایت! که هدایت کننده و هدایت شده‌ای، امروز جدّت پیامبر را ملاقات می‌کنم، سپس پدرت علیّ مرتضی را که صاحب نیکی است و کسی که او را وصیّ پیامبر می‌شناسم.

امام فرمود: من هم آنان را ملاقات خواهم کرد و به شما ملحق می‌شوم.

حجّاج دو مرتبه به میدان رفت و مبارزه کرد تا شهید شد.[۱]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه و رجبیه به او سلام داده‌اند:

السّلام علی الحجّاج بنِ مسروقِ الجُعفي[۲]

۲۵. حرث بن نبهان

پدرش *نبهان* غلامِ حمزة بن عبدالمطلب، سوارکار ماهر و شجاعی بود حرث از یاران امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام بود و سپس به امام حسین علیه السلام پیوست و با ایشان به کربلا آمد و در حملهٔ اوّل شهید شد.[۳] در کتب تاریخی از او با عنوان «حارث» هم یاد شده است.

---

۱ ـ اعیان الشیعه، ج ٤، ص ٥٦٨ به نقل از ابصار العین، ص ١٥١ ـ ١٥٣.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٧١؛ اقبال الأعمال، ص ٥٧٦، زیارت ناحیه مقدسه؛ اقبال الأعمال، ص ٧١٤، زیارت رجبیه.

۳ ـ اعیان الشیعه، ج ٤، ص ٣٧٥؛ ابصار العین، ص ٩٨.

۲۶. حُرّ بن یزید ریاحی

آزاد مردی که به ندای حق لبیک گفت و شهادت در راه حقّ را بر ماندنِ ذلت‌بار ترجیح داد و مشتاقانه به یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت. حرّ از شخصیت‌های ممتاز کوفه و یکی از سران سپاه اموی در کربلا بود که «یک چهارم» نیروهای قبائل تمیم و همدان را رهبری می‌کرد.(۱) به دستور ابن زیاد با هزار سوار به طرف امام حسین علیه السلام حرکت و در ذو حُسَم با سپاه امام برخورد کرد. امام حسین علیه السلام دستور دادند: این گروه را آب بنوشانید و اسب‌هایشان را هم سیراب کنید! موقع نماز امام دستور دادند حجّاج بن مسروق اذان بگوید، سپس خطبه‌ای ایراد فرمودند و بعد مؤذن اقامهٔ نماز ظهر را گفت و حرّ با اصحابش نماز را به امامت امام حسین علیه السلام خواندند. بعد از نماز عصر و خطبهٔ امام، حرّ عرض کرد:(۲) ما مأموریت داریم شما را به نزد عبیدالله ببریم. امام فرمود: «**الموت أدنى إليك من ذلك**؛ مرگ به تو از این پیشنهاد نزدیکتر است». امام خواستند بازگردند ولی حرّ مانع شد. امام فرمودند: مادرت در سوگت بنشیند! چه می‌خواهی؟! حرّ گفت: اگر جز شما در این حال با من سخنی این چنین می‌گفت از او نمی‌گذشتم ولی نمی‌توانم نام مادر شما را جز به نیکی ببرم.(۳)

---

۱ ـ انصارالحسین، ص۸۳. موسوعة زیارات المعصومین علیهم السلام، ج۳، ص۴۵۹.

۲ ـ برای توضیحات بیشتر ر.ک: وقعة الطف، ص ۱۷۰ ـ ۱۷۱.

۳ ـ وقعة الطّف، ص ۱۶۸ ـ ۱۷۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۹ ـ

امـام فـرمود: پس چـه مـی‌خواهـی؟ حُـر گـفت: شـما را نـزد عبیدالله ببرم! امام فرمود: به خدا سـوگند بـا تـو نـخواهـم آمـد. حُـر گفت: به خدا سوگند هرگز شـما را رهـا نکـنم و تـا سـه مـرتبه ایـن سخنان ردّ و بدل گردید. حُر گفت: من مأمور جنگ بـا شـما نـیستم ولی مأمورم از شما جدا نشوم تا شما را بـه کـوفه بـرسانم. پس اگـر شما از آمدن خودداری می‌کنید راهی را انتخاب نمایید کـه بـه کـوفه ختم نشود، به مدینه هـم مـنتهی نشـود. تـا مـن نـامه‌ای بـه عـبیدالله بنویسم و شما هم در صورت تـمایل نـامه‌ای بـه یـزید بـنویسید تـا شاید این امر به عافیت و صلح منتهی گردد و در پیش من این بـهتر از آن است که به جنگ و ستیز با شما آلوده شوم.

امام حسین علیه‌السلام نه به طـرف کـوفه رفـتند و نـه مـدینه، بـلکه از ناحیهٔ چپ راه عـذیب و *قـادسیه* حـرکت کـردند.[1] حـرّ پـیوسته کـاروان امـام حسـین علیه‌السلام را تـعقیب مـی‌کرد و هـنگامی کـه مـجال می‌یافت به امام عرض می‌کرد: برای خـدا حـرمت جـان خـویش را پاس دار که من معتقدم اگـر جـنگ کـنی کشـته خـواهـی شـد. امـام فرمود: مرا از مرگ می‌ترسانی؟! کار شما به جـایی رسـیده است کـه مـرا بکشـید؟! و مـن هـمان را مـی‌گویم کـه آن مـرد اوسـی ـ کـه می‌خواست به یاری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برود به پسر عـمویش کـه او را از کشته شدن بیم می‌داد ـ گفت: من می‌روم و مرگ بـرای جـوانـمرد ننگ نیست، هنگامی که نیتش حق باشد و در حال اسلام بـجنگد و

← ۳۳۲.

۱ ـ وقعة الطفّ، ص ۱۷۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۸۲.

در راه مردان صالح و شایسته جانبازی کند و از هلاک شدگان جدا گشته به گناهکاری پشت کند. پس در این صورت اگر زنده ماندم پشیمان نیستم و اگر مُردم سرزنشی ندارم. بس است برای تو که زنده بمانی و بینی تو را به خاک بمالند.

چون حُرّ این اشعار را شنید کناره گرفت و با فاصلهٔ کمی از امام مسیر دیگری را انتخاب کرد[1]، تا بالأخره به کربلا رسیدند.

روز عاشورا، پس از خطبه‌های امام و بعضی از اصحاب، حرّ که جنگ را جدّی دید به طرف عمر بن سعد آمد و گفت: آیا با حسین جنگ می‌کنی؟!

او گفت: به خدا سوگند قتالی که کمترین آن، قطع سرها و دستها باشد!! حرّ گفت: آنچه حسین بیان کرد برای تو کافی نبود؟! ابن سعد گفت: اگر کار به دست من بود می‌پذیرفتم ولی امیر تو عبیدالله نپذیرفت!!

حرّ باز گشت وبه مردی از قبیله‌اش که همراهش بود به نام قرّة بن قیس الریاحی گفت: آیا امروز اسبت را آب داده‌ای؟ به همین بهانه از اردوگاه ابن سعد جدا شد، کم کم به لشکر امام حسین علیه‌السلام نزدیک می‌شد، مهاجر بن أوس الریاحی گفت: می‌خواهی حمله کنی؟ حرّ ساکت شد و حالت لرز عجیبی او را گرفته بود. مهاجر به او گفت: این چه حالتی است که در تو می‌بینم؟ حرّ گفت: به خدا سوگند خود را بین بهشت و دوزخ می‌بینم، به خدا قسم چیزی را

---

۱ ـ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۵۹؛ قصهٔ کربلا، ص ۱۹۶؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۸۲ ـ ۸۳؛ زندگانی امام حسین علیه‌السلام، ص ۳۶۰.

بر بهشت بر نمی‌گزینم اگر چه پاره پاره و سوخته شوم! سپس به امام ملحق شد، اظهار پشیمانی کرد و گفت: «ای پسر رسول خدا! جانم به فدایت، من کسی بودم که بر تو سخت گرفتم، و تو را در این مکان فرود آوردم. به خدا سوگند اگر می‌دانستم که این گروه با تو چنین کاری خواهند کرد هرگز دست به چنین کاری (بستن راه بر امام) نمی‌زدم، من به درگاه خداوند توبه می‌کنم، آیا توبهٔ من پذیرفته می‌شود؟».

امام فرمودند: آری خداوند توبهٔ تو را می‌پذیرد،... پیاده شو.

حرّ گفت: سواره باشم برای شما بهتر است تا پیاده شوم، روی اسب مبارزه می‌کنم و بعد فرود می‌آیم.[1] امام فرمود: خدایت رحمت کند هر چه می‌خواهی انجام بده.

خطبهٔ حُرّ

حر پیش روی حضرت، در مقابل لشکر ایستاد و گفت: ای مردم کوفه! مادر به عزایتان بنشیند و گریه کند. این مرد شایسته را به سوی خود خواندید و چون به سوی شما ـ که می‌گفتید در یاری او با دشمنانش خواهید جنگید ـ آمد، دست از یاری او برداشتید! بر او یورش آورده، می‌خواهید او را بکشید. راه نفس کشیدن را بر او بسته‌اید و از هر سو محاصره‌اش کرده‌اید و از رفتن او به شهرهای پهناور خدا جلوگیری می‌کنید. همچون اسیری در دست شما گرفتار شده، نه می‌تواند سودی به خود برساند نه

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲ ـ ۱۳؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۰ ـ ۱۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۲.

زیانی را از خود دور کند و آب فراتی را که یهود و مجوس و نصرانی می‌نوشند و خوک‌های سیاه و سگان در آن می‌غلطند به روی او و زنان و کودکانش بسته‌اید؛ تا حدّی که تشنگی ایشان را به حال بیهوشی انداخته، چه بد رعایت محمّد را در خاندانش نمودید! خدا روز تشنگی شدید، شما را سیراب نکند.

گروهی با تیر بر او حمله کردند، او به طرف امام حسین علیه‌السلام آمد و در مقابل ایشان ایستاد.(۱)

آتش جنگ شعله‌ور شد، عدّه‌ای در میدان مبارزه می‌جنگیدند، حرّ به سپاه دشمن حمله کرد و این گونه به شعر عنتره تمثل می‌جست و می‌گفت:

ما زلت أرميهم بثُغرة نحره و لَبانه حتی تَسَربَلَ بالدم(۲)

در این هنگام مردی از بنی حارث به مبارزهٔ او آمد. حرّ مهلتش نداد و او را کشت.

اسب حرّ جراحاتی برداشت تا اینکه یزید بن سفیان که دشمنی دیرینه‌ای با حرّ داشت و در جستجوی او بود، به تحریک حصین بن تمیم (که حرّ را به یزید بن سفیان معرفی کرد) وارد میدان شد و با حرّ جنگید تا اینکه به دست حرّ به هلاکت رسید.(۳)

---

۱ ـ دربارهٔ خطبه حرّ ر.ک: وقعةالطّفّ، ص۲۱۵ وبحارالانوار، ج۴۵، ص۱۱.

۲ ـ همواره به گلو و سینه و گریبانشان تیر می‌زنم تا خون آن را فرا گیرد. گویی پیراهنی از خون پوشیده است.

۳ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۲۳.

حملات و مبارزات ادامه داشت، ایوب بن شرح تیری به اسب حرّ زد و اسب را از پای درآورد، حرّ همچون شیر، شمشیر به دست و پیاده می‌جنگید تا چهل و چند نفر را کشت و رجز می‌خواند:

اِنْ تعقروا بي فأنا ابن الحرّ أشجع من ذي لِبَد هِزَبْر(۱)

زهیر بن قین و حرّ بن یزید با هم با دشمن پیکار می‌کردند، وقتی یکی از آنها در محاصره قرار می‌گرفت دیگری او را از محاصره خارج می‌کرد و ساعتی اینگونه مبارزه کردند و حرّ رجز می‌خواند(۲):

إنّي أنا الحرّ و مأوى الضّيف أضرب فی أعراضهم بالسيف
عن خير من حلّ مِنیٰ والخيف أضربهم ولا أری من حيف(۳)

او مبارزه کرد و دلیرانه جنگید تا اینکه لشکر پیاده ابن سعد او را محاصره کردند و به شهادت رساندند.(٤) قاتل او ایوب بن مسرّح و سوار دیگری بوده است.(٥)

اصحاب امام حسین علیه‌السلام حرّ را در حالی که رمقی داشت در

---

۱ ـ هرچند شتر مرا پی می‌کنید، من فرزند آزاده و شجاع‌تر از شیر ژیان هستم.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳٦؛ ابصار العین، ص ۲۱۰.

۳ ـ همانا من حرّم که پناهگاه مهمانم، در دفاع از بهترین کسانی که در منی و خیف فرود آمده‌اند با شمشیر دشمنانشان را می‌زنم و انحرافی در کارم نمی‌بینم.

٤ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۲.

٥ ـ ارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸.

مقابل امام بردند، امام خاک از صورتش پاک کردند و گفتند: «تو آزاده‌ای همان گونه که مادرت نام نهاد، تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای».[1] آنگاه سر او را با دستمالی بستند. قبیلهٔ حرّ پس از عاشورا او را در فاصلهٔ یک میلی از امام دفن کردند. نقل کرده‌اند شاه اسماعیل صفوی، قبر حرّ را گشود، او را سالم یافت، پارچهٔ سرش را باز کرد، خون جاری شد، آن را بست و دستور داد قبّه‌ای بر قبرش بسازند.[2] در زیارت رجبیه در اوّل و آخر زیارت و در زیارت ناحیهٔ مقدسه به او سلام داده‌اند:

السّلام علی الحُرّ بن یزید الرِّیاحیِّ[3]

۲۷. حَلاس بن عمرو راسبی

از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام است.[4] او و برادرش نعمان، اهل کوفه و از یاران حضرت علی علیه السلام بودند؛ حُلاس در کوفه فرمانده سپاه امیر المؤمنین علیه السلام بود. آنها همراه لشکر ابن سعد به کربلا آمدند. وقتی ابن سعد شرایط امام را

---

۱ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۳ ـ ۱٤ و بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۳ ـ ۱٤. این دو منبع می‌نویسند: حرّ هنگام پیوستن به امام، از ایشان خواست اوّلین قتیل در رکاب امام باشد و حرّ را اولین مبارز از سپاه امام می‌دانند.

۲ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۱٤٥.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱ و اقبال الاعمال، ص ٥۷٦، زیارت ناحیه مقدسه؛ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤، زیارت رجبیه.

٤ ـ رجال طوسی، ص ۳۹ و ۷۳.

نپذیرفت، شبانه به اردوگاه امام آمدند و در رکاب امام بودند تا شهید شدند.[۱]

حلاس در حملهٔ اوّل شهید شد.[۲] در زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند: **السّلام علی حَلاّسِ بن عَمرو**[۳]

با عنوان حلاش هم از او یاد شده است.[٤]

۲۸. حمّاد بن حمّاد خُزاعی مرادی

در شمار شهدای کربلا ذکر شده است.[٥] در زیارت رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی حَمّاد بن حَمّاد المرادیّ[٦]

۲۹. حنظلة بن اسعد شبامی

از اصحاب امام حسین علیه السلام[۷] و از چهره‌های بارز شیعه در کوفه است، او شجاع و قاری قرآن و دارای کلامی رسا بود. در

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۸۷؛ انصار الحسین، ص ۸۵.

۲ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۳.

۳ ـ اقبال الأعمال، ص ۱۷٤ (در این نسخه با عنوان «جلاس» از او نام برده شده است).

٤ ـ اعیان الشیعه، ج ٥، ص ۲۱٦.

٥ ـ انصار الحسین، ص ۱۳٤؛ فرهنگ عاشورا، ص ۱٥٤.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۷ ـ رجال طوسی، ص ۷۳.

کـربلا بـه امـام پـیوست و در ایّـام *مـهادنة* (قـبل از جـنگ)، امـام حسـین علیه‌السلام نـامه‌های خـود را تـوسط او بـه عـمر بـن سـعد می‌فرستاد.(۱)

روز عاشورا بـرای حـفاظت امـام حسـین علیه‌السلام تـیرها، نـیزه‌ها و شمشیرها را بـه صـورت و جـان خـویش مـی‌خرید. از امـام اجـازه گرفت و اهل کوفه را با آیات قرآن مـوعظه مـی‌کرد: ﴿**یـا قَـوْمِ إِنِّـي أَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزابِ * مِثْلَ دَأْبِ قَـوْمِ نُـوحٍ وَ عـادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ * وَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ * يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِـنْ عاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَـهُ مِـنْ هـادٍ**﴾(۲) ای قـوم! حسـین را نکشید. ﴿**فَـيُسْحِتَكُمْ بِـعَذابٍ وَ قَـدْ خـابَ مَـنِ افْـتَرىٰ**﴾(۳). امـام حسین علیه‌السلام به او فرمود: این قوم مستوجب عذابند؛ چرا که آنها را بـه

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۳۰.

۲ ـ ای قوم! من بر شما مـی‌ترسم از روزی مـانند روز سـخت احـزاب (و امم پیشین). مثل روزگار ناگوار قوم نوح و عاد و ثمود و امـم بـعد از اینان (که همه به کیفر و عصیان هلاک شدند) و خـدا هـیچ اراده ظـلم در حق بندگان نکند. ای قوم! من برای شما از عـذاب روز قـیامت کـه خـلق از سـختی آن بـه فـریاد آیـند سـخت مـی‌ترسم. روزی کـه از عذاب آن هر سو بگریزند و هیچ از قهر خدا پناهی نیابید و هـر کـه را خدا گمراه کند دیگـر بـرای او راهـنمایی نـیست. (غـافر، آیـات ۳۰ ـ ۳۳).

۳ ـ که بنیاد شما را بر بـاد هـلاک دهـد. و هـر کس بـه خـدا افـترا بست سخت زیانکار شد (طه، آیه ٦١).

حقّ دعوت کردی و نپذیرفتند و برای ریختن خون تو و یارانت قیام کردند، تو چگونه آنها را نصیحت می‌کنی در حالی که برادران شایستهٔ تو را به شهادت رساندند! گفت: درست فرمودی فدایت شوم! سپس حنظلة اذن میدان گرفت: آیا بروم به سوی پروردگارم و به برادرانم ملحق شوم؟ حضرت اجازه داد و فرمود: برو به سوی چیزی بهتر از دنیا و آنچه در آن است، و به سوی جهان و سلطنتی که زوال نپذیرد. حنظله گفت: **السّلام علیك، یابن رسول الله و علی أهل بیتك**، خداوند ما و شما را در بهشت گردهم آورد! امام حسین علیه‌السلام فرمود: آمین! آمین!.

سپس به سپاه کوفه حمله کرد و مبارزه کرد تا اینکه به فیض شهادت نائل شد.(۱)

در زیارت ناحیهٔ مقدسه و رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی حنظلة بنِ سَعْدِ الشَّبامیِّ(۲)

---

۱ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۷؛ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۵؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۳ و اقبال الاعمال، ص ۵۷۷، زیارت ناحیه مقدسه؛ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤ زیارت رجبیه. در این نسخه با عناوین شامی و شیبانی از او نام برده شده است.

۳۰. حنظلة بن عمرو شیبانی

در زمرهٔ شهدای حملهٔ اوّل ذکر شده است.[۱] برخی هم او را شهید نبردِ تن به تن می‌دانند. احتمالاً او همان «حنظلة بن اسعد شبامی» باشد.[۲]

۳۱. خالد بن عمرو بن خالد ازدی

وی پس از شهادت پدرش به میدان آمد و رجز خواند:

صبراً على الموت بني قحطان كيما تكونوا في رضي الرحمن
ذي المجد والعزّة والبرهان وذوالعلىٰ والطول والإحسان
يا أبتا قد صرت في الجنان في قصر ربٍّ حسن البنيان[۳]

و جنگید تا اینکه شهید شد.[٤]

---

۱ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

۲ ـ انصارالحسین، ص ۱۱۳.

۳ ـ ای بنی قحطان بر مرگ شکیبا باشید تا خدای رحمانِ صاحب بزرگی و عزّت و برهان و دارای بلندی مرتبه و بخشش و احسان، از شما خشنود باشد. ای پدر به بهشت رفتی ـ در قصر خداوند که نیک بنیان است.

٤ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۱؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۸.

۳۲. رُمَیْث بن عمرو[۱]

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام است[۲] و در زمرهٔ شهدای کربلا ذکر شده است. در زیارت رجبیه به او سلام شده است:

السّلام علی رُمَیْثِ بن عمرو[۳]

۳۳. زائدة بن مهاجر[٤]

در شمار شهدای کربلا آمده است. احتمال داده‌اند او همان «یزید بن زیاد بن مهاجر» باشد.[٥] در زیارت رجبیه نام او آمده است: **السّلام علی زائدة بن مُهاجر**[٦]

۱ ـ بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ۱۹۹ ح ۱٥ به نقل از مناقب؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳٤۰ به نقل از مصباح الزائر.

۲ ـ رجال طوسی، ص ۷۳؛ بحارالأنوار، ج ٤٤، ص ۱۹۹ از مناقب، ج ٤، ص ۷۷ ـ ۷۸.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳٤۱؛ إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۳٤٦.

٥ ـ انصار الحسین، ص ۱۱٤.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳٤۱.

۳٤. زاهر بن عمرو

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام است.[۱] وی قهرمانی با تجربه و شجاع از محبّان اهل بیت بود. همگام و همدوش عمرو بن حمق بر علیه *زیاد بن ابیه* بپاخاست و تحت تعقیب معاویه قرار گرفت. سرانجام عمرو بن حمق به دست عمّال معاویه به قتل رسید، ولی زاهر خود را پنهان کرد. در سال شصت هجری مناسک حج را بجا آورد، با امام حسینعليه‌السلام ملاقات کرد و همراه ایشان به کربلا آمد.[۲] روز عاشورا در حملهٔ نخست شهید شد.[۳]

نام او در زیارت ناحیهٔ مقدسه[٤] و رجبیه[٥] آمده است:

السّلام علیٰ زاهرِ مولی عمرو بن الحمق

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۳.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۷۳. در بعضی از منابع زاهر، غلام عمرو و در برخی دیگر صاحب و همراه و بعضی فرزند او ذکر شده است.

۳ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲. در این منبع نام او با عنوان «زاهد» ذکر شده است.

٥ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۳۵. زهیر بن بشر خثعمی[۱]

از شهدای حملهٔ نخست روز عاشورا بود.[۲] نام او در زیارت ناحیهٔ مقدسه آمده است:

السّلام علی زُهیرِ بنِ بشر الخَثعمی[۳]

۳٦. زهیر بن سائب (سیار)[٤]

از شهدای کربلاست.[٥] در زیارت رجبیه به او سلام شده است:

السّلام علی زُهَیرِ بنِ سیارٍ[٦]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲ و ج ۱۰۱، ص ۲۷۳.

۲ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۰.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦، زیارت ناحیه مقدسه؛ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤، زیارت رجبیه. در این زیارت با عنوان زهیر بن شبیره از او نام برده شده است.

٤ ـ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳٤۰.

٥ ـ انصارالحسین، ص ۱۱٤.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۳۷. زهیر بن سلیم ازدی

او و خاندانش از یاران حضرت علی‌علیه‌السلام بودند و در میدانهای نبرد، رشادتها نشان می‌دادند.[۱] زهیر در شب عاشورا، وقتی که تصمیم سپاه کوفه را بر جنگ با امام دید، به سپاه امام حسین‌علیه‌السلام پیوست.[۲] و روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شد.[۳]

السّلام علی زُهَیر بن سُلَیْمِ الأزدِیِّ[٤]

۳۸. زهیر بن سلیمان

در شمار شهدای کربلا ذکر شده است.[۵] در زیارت رجبیه نامش آمده است:

السّلام علیٰ زهیر بن سُلیمان[٦]

---

۱ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۲۰۰.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۸٦؛ أعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۰.

۳ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷.

۵ ـ انصارالحسین، ص ۱۱٤. با عنوان «زهیر بن سلمان» هم از او نام برده شده.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۳۹. زهیر بن قین بجلی

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعلیه‌السلام بود.[۱] وی مردی شجاع و شریف در میان قومش بود و در کوفه اقامت داشت. شجاعت او در جنگها مشهور بوده، ابتدا عثمانی بود؛ در سال شصت هجری همراه خانواده به حجّ مشرف شد، در راه بازگشت از حج، مشمول هدایت الهی شد و با امام حسین‌علیه‌السلام برخورد کرد و شیعهٔ علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام شد و همراه امام به کربلا آمد.[۲]

نقل شده است که در راه برگشت از مکّه زهیر کراهت داشت با امام هم‌منزل شود، ولی در یکی از منازل ناچار هم‌منزل شدند. وقتی فرستادهٔ امام حسین‌علیه‌السلام زهیر را به خیمهٔ امام دعوت کرد، ابتدا او رغبتی به رفتن به طرف امام از خود نشان نداد. همسرش دلهم بنت عمرو به او گفت: سبحان الله! فرزند پیامبرِ خدا تو را می‌طلبد و تو در رفتن تأمل می‌کنی؟! می‌رفتی و به سخنش گوش فرا می‌دادی. زهیر خدمت امام رسید و دیری نگذشت که شاد و خرّم برگشت و به اصحابش گفت: هر کس از شما می‌خواهد از من تبعیت کند، وگرنه آخر عهد و دوستی ماست... و به همسرش گفت: تو آزاد هستی، به خانواده‌ات ملحق شو، نمی‌خواهم به

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۳.

۲ ـ ابصار العین، ص۱٦۱. موسوعة زیارت المعصومین‌علیهم‌السلام، ج۳، ص٤٥۹.

سبب من ضرری به تو برسد.[1] من تصمیم گرفتم همراه حسین باشم و جانم را سپر بلایش کنم. زن از جایش برخاست و گریه کرد و با زهیر وداع نمود و گفت: خدا یار و مددکارت باشد و هر چه خیر است برایت پیش آورد. فقط خواهشم این است که مرا روز قیامت نزد جدّ حسین از یاد مبری.

در عذیب هجانات که کار بر امام سخت شد، امام حسین علیه السلام خطابه‌ای ایراد فرمودند. زهیر برخاست و اعلام وفاداری کرد و گفت: یابن رسول الله! سخنانت ـ که خداوند ما را با آن هدایت کند ـ را شنیدیم، اگر دنیا برای ما جاوید و همیشگی می‌بود هر آینه کشته شدن در رکاب تو را، بر ماندن در دنیای ماندگار ترجیح می‌دادیم.[2]

در نینوا به دستور ابن زیاد، حرّ کار را بر امام سخت گرفت و خواست امام و اصحابش در همین بیابان مستقر شوند. زهیر به امام گفت: اجازه دهید تا با اینها مقاتله کنیم؛ اکنون جنگیدن با آنان آسانتر است از زمانی که بقیّه به آنان ملحق شوند. امام فرمود: من نمی‌خواهم شروع کننده جنگ با آنها باشم.[3]

زهیر از اعضای گروه بیست نفره بود که به فرماندهی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و به دستور امام حسین علیه السلام به سوی سپاه

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱٦۱؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۲۹۸؛ لهوف، ص ۳۱.

۲ ـ لهوف، ص ۳٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۰۵.

۳ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۷۷ ـ ۱۷۹؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۰۹ (با اختصار).

اموی مأموریت یافتند تا خبردار شوند که آنها چه می‌خواهند؟ و چه شده که درصدد هجوم به لشکر امام حسین علیه السلام هستند.(۱)

ابتدا حبیب بن مظاهر لشکر دشمن را نصیحت کرد. عزرة بن قیس، یکی از سپاهیان دشمن، گفت: ای حبیب! هر چه خواهی و هر چه می‌توانی خودستایی کن. زهیر پاسخ داد: ای عزره! خداوند عزّوجلّ اهل بیت را از هر پلیدی دور نموده و آنان را پاک و منزّه قرار داده است؛ از خدا بترس که من خیرخواه توام. تو را به خدا از آن گروه مباش که یاری گمراهان کنند و به خاطر خشنودی آنان، نفوسی را که طیب و طاهرند بکشند.(۲) عزره گفت: ای زهیر! تو از شیعیان این خاندان نبودی بلکه طرفدار عثمان بودی! زهیر پاسخ داد: به خدا سوگند که نامه‌ای برای او ننوشتم و قاصدی را نزد او نفرستادم و وعدهٔ یاری به او ندادم. بلکه او را در بین راه دیدار نمودم و هنگامی که او را دیدم رسول خدا و منزلت حسین را نزد او به یاد آوردم و چون دانستم که شما بر او رحم نخواهید کرد، تصمیم به یاریش گرفتم تا جان خود را فدای او کنم؛ باشد که حقوق خدا و پیامبر او را، که شما نادیده گرفته‌اید، حفظ کرده باشم.(۳)

زهیر، شب عاشورا از جمله کسانی بود که بعد از سخنان امام، خالصانه حمایت خویش را اعلام کرد و گفت: والله! هر آینه دوست دارم کشته شوم، آنگاه زنده شوم دو مرتبه کشته شوم تا

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۹۳؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۵.

۲ ـ نفس المهموم، ص ٤۲٦؛ قصهٔ کربلا، ص ۲٤۲.

۳ ـ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸٤؛ قصهٔ کربلا، ص ۲٤۳.

هزار مرتبه مرا بکشند و زنده شوم و در ازایِ آن خداوند، مرگ را از جانِ تو و جانِ جوانانِ اهل بیت دور کند.[1]

امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا زهیر بن قین را به فرماندهی جناح راست سپاه منصوب کرد.[2]

روز عاشورا سواره و غرق در سلاح در مقابل اهل کوفه ایستاد و آنها را نصحیت کرد. خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم کوفه! از عذاب خدا بترسید. حق مسلمان بر مسلمان این است که برادرش را نصیحت کند؛ ما هم اکنون برادریم و بر یک دین، مادامی که جنگی رخ نداده است و چون کار به مقاتله کشید شما یک امت و ما امت دیگری خواهیم بود. خدا ما را به وسیلهٔ خاندان رسولش در مقام آزمونی بزرگ قرار داده است تا ما را بیازماید. من شما را به یاری این خاندان و ترک یاری یزید و عبیدالله بن زیاد فرا می‌خوانم؛ زیرا شما در حکومت اینان به جز سوء رفتار و قتل و کشتار و به دار آویختن و کشتن قاریان قرآن، همانند حجر بن عدی و اصحاب او و هانی بن عروه و امثال او ندیده‌اید. سپاهیان عمر سعد وی را ناسزا گفتند و عبیدالله را مدح کردند. آنگاه گفتند: ما از این مکان نمی‌رویم تا حسین و یارانش را بکشیم و یا آنان را نزد عبیدالله ببریم.

زهیر گفت: ای بندگان خدا! فرزند فاطمه به محبّت سزاوارتر از پسر سمیه (عبیدالله بن زیاد) است. اگر او را یاری نمی‌کنید

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۹۹؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۸؛ لهوف، ص ٤٠.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ٦.

دست خود را به خون او آلوده نکنید. او را رها کنید تا یزید هر طور می‌خواهد با او رفتار کند. به جان خودم سوگند که یزید، بدون کشتن حسین نیز از شما خشنود خواهد بود. در این میان شمر تیری به سوی زهیر پرتاب کرد و گفت: ساکت باش، خدا صدای تو را فرو نشاند! تو با زیادی سخنت ما را آزردی. زهیر در پاسخ شمر گفت: ای اعرابی زاده (ای بیابان نشین) من با تو سخن نگویم؛ تو حیوانی بیش نیستی. من گمان ندارم حتی دو آیه از کتاب خدا را بدانی. مژده باد تو را به رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک الهی. شمر گفت: خدا تو را و امام تو را پس از ساعتی خواهد کشت! زهیر گفت: مرا از مرگ می‌ترسانی!! به خدا سوگند در نظر من، شهادت با حسین بهتر از زندگی جاودانه با شماست. سپس زهیر رو به مردم کرد و با صدایی بلند گفت: ای بندگان خدا! این مرد درشت خوی، شما را نفریبد. به خدا سوگند شفاعت رسول خدا هرگز به گروهی که خون فرزندان و اهل بیت او را بریزند و یاران آنها را بکشند، نخواهد رسید. پس مردی از یاران امام بانگ برداشت ای زهیر! باز گرد. امام می‌فرماید: به جان خودم سوگند همان گونه که مؤمن آل فرعون قومش را نصیحت کرد تو نیز در نصیحت این گمراهان انجام وظیفه کردی و در دعوت آنان به راه مستقیم، پافشاری نمودی ـ اگر سودی داشته باشد.(۱)

او با حرّ بن یزید ریاحی به دشمن حمله می‌کرد، هر کدام

۱ ـ کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٦٣؛ نفس المهموم، ص ٢٤٣؛ قصهٔ کربلا، ص ٢٦٥.

در محاصرهٔ دشمن قرار می‌گرفت، دیگری او را نجات می‌داد و ساعتی بدین گونه جنگیدند.[۱] موقع نماز ظهر حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام به او و سعید بن عبدالله فرمود که جلوی ایشان بایستند؛ زهیر سپر تیرها شد تا امام نماز خواند.[۲] او بعد از نماز، دست روی شانهٔ امام نهاد و این رجز را خواند:

أقدم هُديت هادياً مهديّا فاليوم تَلقىٰ جَدَّكَ النَّبيّا
و حَسَناً و الْمُرْتَضىٰ عَلِيّا و ذاالجَناحَيْنِ الفَتىٰ الكميّا
و اَسَدالله الشَّهيدَ الحَيّا[۳]

زهیر مبارزه سختی کرد[٤] و می‌گفت:

أنَا زهير و أنا ابن القين أذودهم بالسيف عن حسين
إنّ الحسين أحد السبطين من عترة البرّ التقي الزّين[٥]

سپس کثیر (بشیر) بن عبدالله و مهاجر بن اوس به او حمله کردند و به شهادتش رساندند.[٦]

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳٦.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰.

۳ ـ به پیش! هدایت شده و راهنما! امروز جدّت پیامبر را ملاقات خواهی کرد. و همچنین حسن و مرتضی علی و [جعفر طیار] آن جوانمرد شجاع و [حمزه] شیر خدا شهید زنده را.

٤ ـ در بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲٥ نقل شده ۱۲۰ نفر را کشت.

٥ ـ منم زهیر و منم فرزند قین! با شمشیر آنان را از حسین‌عليه‌السلام دفع می‌کنم. حسین یکی از دو سبط [پیامبر] است، از خاندانی نیک و پرهیزکار.

٦ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳٦؛ مقتل

در زیارت رجبیه[۱] و زیارت ناحیه مقدسه[۲] به او سلام داده‌اند.

السّلام عَلیٰ زُهَیْرِ بنِ القَینِ البَجَلیِّ، القائل للحسین و قد أَذِنَ له في الانصراف: لا والله لا یکونُ ذلك أبَداً، أتْرُكُ ابنَ رسولِ اللهِ أسیراً فی یَدِ الأَعداءِ وَ اَنْجُو؟ لا أراني اللهُ ذلك الیومَ.

۴۰. زید (بدر) بن معقل

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعلیه‌السلام بود.[۳] در زیارت ناحیه مقدسه به او سلام شده است:

السّلام علی زید بن مَعْقِلِ الجعفی[۴]

نام او به صورت بدر بن معقل جعفی هم ذکر شده است.[۵]

← خوارزمی، ج۲، ص ۲۳ ـ ۲٤؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲۵.

۱ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱۳.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦.

۳ ـ رجال طوسی، ص ۷۳.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦.

۵ ـ زید و بدر شباهت نوشتاری دارند و بقیه نام مشترک است و در اقبال الاعمال چاپ سنگی در متن «بدر» نوشته شده و نسخه بدل «زید» ذکر شده است. بعضی‌ها هم این نام را با منذر بن مفصل جعفی متحد دانسته‌اند. انصار الحسین، ص ۹۹.

۴۱. سالم بن ابوجعد (غلام عامر بن مسلم)

او همراه مولایش عامر بن مسلم و یزید بن ثبیط عبدی از بصره خارج شدند و در ابطح به امام حسین علیه‌السلام پیوستند و تا کربلا همراه امام بودند. سالم در روز عاشورا شهید شد.[۱] در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او و آقایش آمده است:

السّلام علی سالمٍ مَوْلیٰ عامِرْ بن مُسلِمٍ[۲]

۴۲. سالم بن عمرو

از شجاعان و شیعیان کوفه بود. در نهضت مسلم بن عقیل شرکت داشت، بعد از شهادت مسلم بن عقیل دستگیر شد. ولی از چنگ دشمنان گریخت و مخفی شد.[۳] زمانی که خبر رسیدن امام را به کربلا شنید از کوفه خارج شد و به امام پیوست و با امام بود تا این که شهید شد.[۴] او از شهدای حملهٔ اوّل است.[۵]

---

۱ ـ یوم الطّفّ، ص ۴۱؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۵۰؛ پاورقی رجال طوسی، ص ۷۷.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ۵۷۶. در زیارت رجبیه «مسلم مولی عامر بن مسلم» ذکر شده که ظاهراً همان «سالم بن ابوجعد» است (اقبال الاعمال، ص ۷۱۴).

۳ ـ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۸.

۴ ـ همان منبع؛ ابصار العین، ص ۱۸۲.

۵ ـ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۵۳؛ فرهنگ عاشورا، ص ۲۲۰.

در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلام علی سالِمٍ مَوْلی بني المدنيّة الكلبي[1]

۴۳. سعد بن حنظله تمیمی

روز عاشورا برای مبارزه خارج شد و این گونه رجز خواند:

صبراً علی الأسیاف و الأسنّة صبراً علیها لدخول الجنّة
و حور عین ناعمات هنّة لمن یرید الفوز لا بالظنّة
یا نفس للراحة فاجهدنّه و في طلاب الخیر فارغبنّه[2]

سپس حمله کرد و جنگید تا اینکه شهید شد.[3] بعضی او را همان حنظلة بن اسعد شبامی می‌دانند.[4]

---

۱ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۲.

۲ ـ بر شمشیرها و نیزه‌ها صبر کن، صبر برای وارد شدن به بهشت و حوریان و نعمت‌های گوارا برای کسی که سعادت یقینی می‌خواهد نه از روی گمان. ای نفس برای راحتی تلاش کن و در به دست آوردن خیر رغبت داشته باش.

۳ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴ ـ انصارالحسین، ص ۸۸.

٤٤. سعد بن عبدالله (غلام عمرو بن خالد صیداوی)

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام[١] و مرد شریف و بلند همّتی بود. همراه آقایش عمرو بن خالد صیداوی و چند نفر دیگر از کوفه خارج شدند و در *عذیب هجانات* به امام پیوستند ـ[٢] هر چند حرّ بن یزید ریاحی می‌خواست از پیوستن آنها به امام جلوگیری کند.[٣] آنها در اوّل جنگ با شمشیرهای کشیده بر سپاه اموی حمله کردند و در محاصرهٔ دشمن واقع شدند. سپس حضرت ابوالفضل‌عليه‌السلام بر دشمن حمله کرد و آنها، در حالی که زخمی شده بودند، آزاد شدند. ولی دشمن، دو مرتبه حمله کرد و آنها مبارزه کردند تا اینکه در کنار هم، در اوّل جنگ به شهادت رسیدند.[٤]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه، بعد از عمرو بن خالد صیداوی، به او سلام داده‌اند:

السّلام علیٰ سَعدٍ مولاه[٥]

---

١ ـ رجال طوسی، ص ٧٤.

٢ ـ أعیان الشیعه، ج ٧، ص ٢٢٥.

٣ ـ شرح آن در ص ١٤٧ ـ ١٤٩ ذیل عنوان «عمرو بن خالد» آمده است.

٤ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٤٠؛ ابصار العین، ص ٦١.

٥ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٧؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٧٢. در بحارالأنوار با عنوان «سعید» آمده است.

٤٥. سعید بن عبدالله حنفی

از نـامداران شـیعه در کـوفه و مـردی شـجاع و اهـل عـبادت بود.[١] او و هانی بن هانی سبیعی سومین و آخرین گـروهی بـودند کـه بـا دعـوت‌نامه‌ای از سـوی اهـل کـوفه بـه سـوی امـام فـرستاده می‌شدند.[٢] ایشان نامه امام را نیز بـرای اهـل کـوفه آوردنـد؛ جـملهٔ معروف امام دربارهٔ «وظـیفهٔ پـیشوا» در هـمین نـامه آمـده است: «... **فلعمري ما الإمام إلّا العامل بالكتاب...**».[٣]

وقتی مسلم به کـوفه آمـد، سـعید بـن عـبدالله بـعد از عـابس و حبیب بن مظاهر قیام نمود و اعلان بیعت و یاری کرد.[٤] او سـپس نامهٔ مسلم بن عقیل را خدمت امام برد و در مکّه نزد امام مـاند و بـه کربلا آمد و شهید شد.[٥]

عـظمت روحـی، اخـلاص و مـردانگـی او را در سـخنانش در شب عـاشورا مـی‌یابیم کـه گـفت: «نـه، بـه خـدا سـوگند، تـو را وانمی‌گذارم تا خدا بداند ما حـرمت رسـول خـدا را، در نـبود او، در

---

١ ـ ابصار العین، ص ٢١٦.

٢ ـ وقعة الطّفّ، ص ٩٣؛ تـاریخ طـبری، ج ٤، ص ٢٦٣؛ ارشـاد مـفید، ص ١٨٥؛ مقتل خوارزمی، ج ١، ص ٢٨٣؛ لهوف، ص ١٥.

٣ ـ وقعة الطّفّ، ص ٩٦؛ تـاریخ طـبری، ج ٤، ص ٢٦٣؛ ارشـاد مـفید، ص ١٨٥.

٤ ـ وقعة الطّفّ، ص ١٠٠؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٢٦٤.

٥ ـ ابـصار العـین، ص٢١٧. مـوسوعة زیـارات المـعصومین علیهم‌السلام، ج٣، ص٤٥٨.

مورد شما حفظ نمودیم. اگر بدانم کشته می‌شوم، سپس زنده می‌شوم، دو مرتبه سوزانده می‌شوم و هفتاد بار این کار را با من انجام دهند، باز از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو فدا شوم؛ چگونه چنین نکنم، با آن که کشته شدن یک بار بیش نیست و پس از آن کرامت ابدی و بی‌پایان است».[1]

ظهر عاشورا به فرمان امام، در مقابل ایشان ایستاد تا امام حسین علیه‌السلام نماز بخواند. او خود را از چپ و راست سپر تیرها قرار داد[2] به طوری که تیرها گاهی به صورتش گاهی به سینه‌اش و گاهی به دست‌ها و گاه به پهلوهایش اصابت می‌کرد و به امام علیه‌السلام نمی‌رسید. تا اینکه در مقابل امام به زمین افتاد. و در آن حال می‌گفت: خدایا آنان را لعنت کن، لعنتی که به عاد و ثمود شد. خدایا سلام مرا به پیامبرت برسان و آنچه درد و جراحت به من رسید به او بگو که من آن را برای یاری فرزند پیامبرت خواستار بودم. آنگاه رو به امام حسین علیه‌السلام کرد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا به عهد خود وفا کردم؟ امام فرمود: بله. تو در بهشت پیش روی من هستی. آنگاه سعید به شهادت رسید. در پیکر او به غیر از زخم شمشیر و نیزه سیزده چوبه تیر یافتند.[3] در زیارت رجبیه به او

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۹۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۵۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۸.

۲ ـ ابصار العین، ص ۲۱۸.

۳ ـ بحارالانوار، ج٤٥، ص۲۱؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۲۱؛ وقعة الطّفّ، ص۲۳۲؛ لهوف، ص٤٨.

سلام داده‌اند[1] و در زیارت ناحیهٔ مقدسه علاوه بر سلام، سخنان او و دعای حضرت امام هادی علیه‌السلام در حق او، آمده است:

السّلام على سَعْدِ بنِ عبدالله الحَنَفيّ، القائِلِ لِلحُسَينِ وَقَد أذِنَ لَهُ في الانصرافِ: لا وَالله لا نُخَلِّيكَ حَتّى يَعلَمَ اللهُ أنّا قَد حَفِظنا غَيبَةَ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فيكَ، وَاللهِ لَو أعلَمُ أنّي أُقتَلُ ثُمَّ أُحيا ثُمَّ أُحرَقُ ثُمَّ أُذْرىٰ ويُفعَلُ بي ذلكَ سَبعينَ مَرّةً ما فارَقتُكَ، حتّى ألقىٰ حِمامي دُونَكَ وَكَيفَ أفعَلُ ذلك وَإنَّما هِيَ مَوتَةٌ أو قَتلَةٌ واحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ بَعدَهَا الكَرامَةُ الّتي لا انقِضاءَ لَها أبَداً. فَقَد لَقيتَ حِمامَكَ، وَواسَيتَ إمامَكَ، وَلَقيتَ مِنَ اللهِ الكَرامَةَ في دارِ المُقامَةِ، حَشَرَنَا اللهُ مَعَكُم فِي المُستَشهِدينَ، وَرَزَقنا مُرافَقَتَكُم في أعلىٰ عِلِّيّين[2]

---

۱ ـ اقبال الاعمال، ص۷۱۳.

۲ ـ اقبال الأعمال، ص ۵۷۵ ـ ۵۷۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۰. دقت شود که در این زیارت با عنوان «سعید بن عبدالله» از او نام برده شده است.

٤٦. سلمان بن مضارب بجلی

پسر عموی زهیر بن قین است و همراه وی به امام حسین علیه السلام پیوست[۱] و در بعدازظهر عاشورا شهید شد.[۲]

٤٧. سلیمان بن سلیمان ازدی

در شمار شهدای کربلا ذکر شده است. در زیارت رجبیه بـه او سلام داده‌اند:

السّلام علی سلیمانَ بن سلیمانَ الأزدي[۳].

---

۱ ـ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۸۸؛ انصار الحسین، ص ۱۱۵.

۲ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۲۲۹.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۵؛ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۴۸. سلیمان مولی الحسین علیه‌السلام[۱]

در شمار شهدای کربلا آمده و در زیارت ناحیه مقدسه به او سلام داده شده است:

السّلام علی سلیمان مولی الحسین بن أمیر المؤمنین ولعن الله قاتله سلیمان بن عوفِ الحضرمي[۲].

---

۱ ـ علامه مامقانی می‌گوید: این سلیمان، مادرش کبشه کنیز امام حسین علیه‌السلام بود و او را به ابو رزین تزویج کرد. سلیمان از او متولد شد. ظاهر قول شیخ و ابن داود و برخی دیگر این است که در کربلا شهید شده است ولیکن جمعی از سیره نویسان می‌گویند: امام حسین علیه‌السلام نامه‌ای به وسیله او به اشراف بصره نوشت. منذر بن جارود او را دستگیر کرد و پیش ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد دستور قتل او را صادر کرد و سلیمان بن عوف حضرمی او را به شهادت رساند و آنچه در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است که «**السلام علی سلیمان مولی الحسین بن أمیر المؤمنین ولعن الله قاتله سلیمان بن عوف الحضرمی**» دلالتی بر شهادت او در سرزمین کربلا ندارد، چرا که کسانی که در راه امام حسین علیه‌السلام کشته شده‌اند در نیل به شرف و سعادت همانند شهدای کربلا هستند. (ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ٦٥ شماره ۵۲۵۳).

لازم به یادآوری است که در زیارت رجبیه نام او سلیمان بن عوف حضرمی و در برخی نقل‌ها سلیمان بن عون حضرمی آمده است که به نظر می‌رسد اشتباهی رخ داده است. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به موسوعة زیارات المعصومین علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۴۷۲ پاورقی ۲.

۲ ـ بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ٦٩.

۴۹. سلیمان بن کثیر

او را از شهدای کربلا ذکر کرده‌اند. احتمالاً او همان «مسلم بن کثیر ازدی اعرج» باشد.[۱] در زیارت رجبیه از او یاد شده است:

السّلام علی سُلَیمانَ بن کثیر[۲]

۵۰. سوّار بن منعم بن حابس همدانی

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام است.[۳] قبل از شروع جنگ به ایشان ملحق شد و در حملهٔ اوّل مجروح و اسیر گردید.[۴] او را نزد عمر بن سعد آوردند، ابن سعد خواست سوّار را به قتل برساند ولی قومش شفاعت او را کردند. وی پس از شش ماه به شهادت رسید.[۵] **السّلام عَلَی الْجَریح المأسور سوّار بن أبی حُمَیْرِ الفهمي الهَمدانيِّ**[۶]

---

۱ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۵؛ فرهنگ عاشورا، ص ۲۳۰.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۳ ـ رجال طوسی، ص ۷٤.

٤ ـ قصهٔ کربلا، ص ۲۸۳.

۵ ـ ابصار العین، ص ۱۳۵.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۳. احتمال دارد ابی حُمیر کنیهٔ منعم پدر سوّار باشد.

۵۱. سوید بن عمرو خثعمی

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام[۱] و مردی شریف و کثیر الصلاة بود. در میدان نبرد همچون شیر مبارزه می‌کرد و در برابر سختی‌ها و مشکلات بسیار مقاوم و صبور بود. آخرین نفر از اصحاب است که شهید شد. وی جراحات زیادی برداشته و در میان کشتگان افتاده بود. زمانی به هوش آمد که شنید می‌گویند: حسین علیه‌السلام کشته شد! پس با خنجری که همراه داشت، لَختی مبارزه کرد[۲] تا او را عروة بن بکار و زید بن رقاد جهنی شهید کردند.[۳]

۵۲. سیف بن حارث بن سُریع جابری

او و مالک بن عبد بن سریع که برادر مادری و پسر عمو بودند به همراه غلامشان شبیب، روز عاشورا هنگامی که امام حسین را در آن حال مشاهده کردند، خدمت امام رسیدند، در حالی که گریه می‌کردند. امام حسین علیه‌السلام به آنها فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا می‌گریید؟! به خدا سوگند ساعتی دیگر چشمانتان روشن خواهد شد.

آنها گفتند: خدا ما را فدای تو کند؛ به خدا بر خود نمی‌گرییم،

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷٤.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٢٤؛ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۹؛ لهوف، ص ٤٨.

۳ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۹.

بلکه برای این که تو را در محاصرهٔ دشمن می‌بینیم، گریانیم و قادر نیستیم تا با چیزی بیش از جانمان از تو دفاع کنیم. امام آنها را دعا کرد و فرمود: ای برادر زادگانم! خدا به خاطر این همراهی و یاری من بهترین پاداشی که به متّقین می‌دهد به شما عطا نماید. آنها با امام خداحافظی کرده به میدان رفتند و گفتند: السّلام علیك یابن رسول الله! امام فرمود: سلام و رحمت خدا بر شما باد! سپس پشت به پشت یکدیگر مبارزه کردند تا اینکه هر دو به شهادت رسیدند.[1] در زیارت ناحیهٔ مقدسه[2] و زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند:

السّلام علی سیف بن الحارث[3]

۵۳. سیف بن مالک عبدی

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام[4] و از جمله کسانی بود که در خانهٔ مارية بنت منقذ عبدی جمع می‌شدند. خانهٔ مارية در بصره محلّ گردهمایی شیعیان بود. سیف از همراهان یزید بن ثبیط بود

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۷ ـ ۳۳۸؛ وقعة الطّفّ، ص ۲۳٤؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۱؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۳۲٥.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۳؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷۷. در این زیارت با عنوان «شبیب بن حارث» از او نام برده شده است.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ رجال طوسی، ص ۷٤.

که از بصره خارج شدند و در ابطح به امام حسین علیه السلام پیوستند.[۱] او همراه امام به کربلا آمد و بعدازظهر عاشورا شهید شد.[۲] بعضی هم او را از شهدای حملهٔ اوّل می‌دانند.[۳] در زیارت رجبیه[٤] و ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلام علی سیف بن مالك[٥]

٥٤. شبیب بن عبدالله (غلامِ حارث بن سُریع)

او دلاوری شجاع بود که با سیف و مالک فرزندان سُریع به امام حسین علیه السلام پیوست و در حملهٔ اوّل شهید شد.[٦] شبیب به قولی از صحابهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همچنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ‌های سه گانهٔ ایشان ـ جمل، صفین و نهروان ـ شرکت داشت.[۷]

۱ ـ عنصر شجاعت، ص ۲۱.
۲ ـ ابصار العین، ص ۱۹۲.
۳ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.
٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤. در این زیارت با عنوان «سفیان بن مالک» از او نام برده شده است.
٥ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦.
٦ ـ ابصار العین، ص ۱۳۳.
۷ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۲٤۳.

۵۵. شوذب (مولی شاکر)

از رجال شیعه و از معدود دلیران بنام و حامل و حافظ حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام بود. مجلس حدیث داشت و شیعیان از او نقل حدیث می‌کردند.[۱] او همراه مولایش، عابس بن ابی شبیب شاکری، نامهٔ مسلم بن عقیل را از کوفه به مکّه خدمت امام رساند و نزد امام ماند تا به کربلا آمد.[۲]

روز عاشورا عابس از شوذب پرسید: می‌خواهی چه کنی؟ پاسخ داد: می‌خواهم با تو در رکاب فرزند پیامبر خدا مبارزه کنم تا شهید شوم. عابس گفت: از تو همین انتظار می‌رود؛ پس برو در کنار امام که تو را مانند سایر یاران به حساب آورد.

شوذب خدمت امام حسین علیه السلام رسید، سلام کرد و به میدان رفت، مبارزه کرد تا به شهادت رسید.[۳]

در زیارت رجبیه[٤] و ناحیهٔ مقدسه از او یاد شده است: **السّلام علی شَوْذَبٍ مَوْلیٰ شاکِرٍ**[۵]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۲۹.

۲ ـ یوم الطّفّ، ص ۱۰۱.

۳ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۸؛ وقعة الطّفّ، ص ۲۳٦.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤. در این زیارت با عنوان «سوید مولی شاکر» از او یاد شده است.

۵ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۳.

٥٦. ضرغامة بن مالک تغلبی

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام[١] و از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل بیعت کرد. او با سپاه ابن سعد از کوفه خارج شد و در کربلا به امام پیوست. در رکاب امام با دشمنان جنگید تا اینکه بعدازظهر شهید شد.[٢] برخی هم شهادت او را در حملهٔ اوّل می‌دانند.[٣] در زیارت ناحیه مقدسه[٤] و رجبیه[٥] به او سلام داده‌اند: **السّلام علی ضرغامَةِ بن مالك**

٥٧. عابس بن ابی شبیب شاکری

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام[٦] و از تیره بنی شاکر از قبیلهٔ هَمْدان است. عابس از رجال شیعه و رؤسای آنها و مردی شجاع، سخنور و متهجّد بود. طایفه بنی شاکر از مخلصین به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و شجاعان در جنگ بودند و لقب *فتیان الصباح* *جوانمردان صبح* داشتند.[٧] نقل شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در

---

١ ـ رجال طوسی، ص ٧٥.

٢ ـ ابصار العین، ص ١٩٩.

٣ ـ مناقب، ج ٤، ص ١١٣.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٧١.

٥ ـ اقبال الاعمال، ص ٧١٤.

٦ ـ رجال طوسی، ص ٧٨. موسوعة زیارات المعصومین علیهم‌السلام، ج ٣، ص ٤٦٩.

٧ ـ ابصار العین، ص ١٢٦.

جنگ صفین فرموده‌اند: اگر تعداد قبیله بنی شاکر به هزار نفر می‌رسید حقِ عبادت خدا بجا آورده می‌شد.(۱)

وقتی مسلم بن عقیل به کوفه آمد و شیعیان در منزل مختار اجتماع کردند، نامهٔ امام حسین علیه السلام را برای آنان خواند؛ ایشان گریستند. آنگاه عابس بپا خاست و گفت: «من شما را از مردم خبر نمی‌دهم، چون نمی‌دانم در دلهای آنها چه قصدی است، ولی از خودم بگویم: من دعوت شما را اجابت کردم و با دشمن شما می‌جنگم و در یاری شما شمشیر می‌زنم تا اینکه خدا را ملاقات کنم و هدفی جز تحصیل رضایت خدا ندارم».(۲) آنگاه حبیب برخاست و طی سخنانی کلام عابس را تأیید کرد.

از سخنان عابس چنین بر می‌آید که او شخصی محتاط و دقیق و نامطمئن از مردم و در عینِ حال با اراده در جهت انقلاب بوده است.(۳) بعد از بیعت مردم با مسلم بن عقیل، مسلم نامه‌ای مبنی بر بیعت انبوهی از اهل کوفه به امام حسین علیه السلام نوشت و آن نامه را توسط عابس بن ابی شبیب به مکّه ارسال کرد.(٤)

عابس روز عاشورا می‌گفت: امروز روزی است که باید برای سعادت خویش با هر چه در توان داریم تلاش کنیم؛ زیرا بعد از امروز عملی مقدور نیست و فقط حساب است.

آنگاه خدمت امام آمد و گفت: «یا ابا عبدالله! به خدا قسم

---

۱ ـ وقعة الصفین، ص ۳۱٤.

۲ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۰۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۲٦٤.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۹۳.

٤ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۱۱.

روی زمین چه در نزدیک یا دور کسی عزیزتر و محبوب‌تر از تو نزد من نیست، اگر من چیزی عزیزتر از جانم و خونم داشتم که فدایت کنم و کشته شدن را از تو دفع کنم، هر آینه تقدیم می‌کردم. سلام بر تو ای ابا عبدالله! گواهی می‌دهم که بر راه شما و پدر شما استوارم». سپس با شمشیر آخته به سوی دشمن رفت.

ربیع بن تمیم می‌گوید: چون او را دیدم و شناختم و سابقهٔ او را در جنگ‌ها می‌دانستم که او از شجاع‌ترین مردم است؛ به لشکر ابن سعد گفتم: این شیر شیران است، این فرزند شبیب است. مبادا کسی به جنگ او رود! عابس مکرّر مبارز طلبید، و می‌گفت: مردی نیست؟! ولی کسی به میدان نرفت. ابن سعد دستور سنگباران او را داد. عابس که چنین دید، زره و کلاه خود را برداشت و بر سپاه کوفه حمله کرد. ربیع بن تمیم می‌گوید: بیش از دویست رزمنده را تار و مار کرد، سپس لشکر از هر طرف حمله‌ور شدند و او را به شهادت رساندند و سرش را از تن جدا کردند. مردانی بر سر اینکه چه کسی او را به قتل رسانده است منازعه می‌کردند، ابن سعد گفت: منازعه نکنید به خدا قسم، یک نفر نمی تواند این مرد را کشته باشد.[1] در زیارت ناحیهٔ مقدسه[2] و رجبیه به او سلام داده‌اند: **السّلام علی عابسِ بن شبیب الشّاکِریّ**[3]

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۸؛ وقعة الطّفّ، ص ۲۳٦؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲۸.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۳؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷۷. در بحار با عنوان «عابس بن ابی شبیب» یاد شده است.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۵۸. عامر بن جلیده (خلیده)

در شمار شهدای کربلا ذکر شده است[۱] و در زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند: **السّلام علی عامر بن جلیدة**[۲]

۵۹. عمّار بن حسّان بن شریح طائی

از اصحاب حضرت سیّد الشهداء علیه السلام است.[۳] وی از شیعیان مخلص و از شجاعان معروف بود. پدرش حسّان از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ‌های جمل و صفین شرکت داشت و شهید شد. عمّار از مکّه در خدمت امام حسین علیه السلام و ملازم ایشان بود.[٤] تا اینکه در روز عاشورا در حملهٔ اوّل به شهادت رسید.[۵]

یکی از نوادگان او، عبدالله بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عمّار است. که از علما و راویان و صاحب کتاب *قضایا امیرالمؤمنین* علیه السلام است که آن را از پدرش و پدرش از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.[٦]

---

۱ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۵.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۳ ـ در رجال طوسی، ص ۷۷ با عنوان «عمّار» از او یاد شده است و در انصار الحسین به نقل از نجاشی با عنوان «عامر».

٤ ـ ابصار العین، ص ۱۹۷.

۵ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

٦ ـ رجال نجاشی، ص ۲۲۹؛ ابصار العین، ص ۱۹۷.

در زیارت رجبیه[۱] و ناحیهٔ مقدسه به او سلام داده‌اند:
السّلام علیٰ عمّار بن حَسّانِ بن شُرَیح الطائي[۲]

٦٠. عامر بن مالک

از شهدای کربلاست.[۳] در زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند:
السّلام علی عامر بن مالك[٤]

٦١. عامر بن مسلم عبدی

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام است.[٥] وی از شیعیان بصره بود و با غلامش *سالم*، همراه یزید بن ثبیط از بصره خارج و در مکه به امام ملحق شد و همراه امام به کربلا آمد.[٦] وی در حملهٔ اوّل به فیض شهادت نائل شد.[۷] در زیارت رجبیه[۸] و ناحیهٔ مقدسه نام او ذکر شده است: **السّلام علی عامر بن مسلم**[۹]

---

۱ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.
۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦ .
۳ ـ انصارالحسین، ص ۱۱٥.
٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.
٥ ـ رجال طوسی، ص ۷۷.
٦ ـ ابصار العین، ص ۱۹۱.
۷ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.
۸ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.
۹ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲.

٦٢. عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام است.[١] او مردی شجاع، دلاور و از تابعین بود.[٢] عبدالرحمن به همراه قیس بن مسهر نامه‌های مردم کوفه را در شب دوازدهم ماه رمضان، در مکّه خدمت امام حسینعليه‌السلام رساند.[٣] امام وی را همراه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد.[٤] عبدالرحمن مجدداً به مکّه بازگشت و از جمله یاران امام بود.[٥] روز عاشورا در حملهٔ اوّل به فیض شهادت نائل آمد.[٦] برخی هم معتقدند وی به میدان رفت و مبارزه کرد و رجز خواند تا شهید شد.[٧] رجز او را چنین نقل کرده‌اند:

صبراً علی الأسیاف والأسنّة صبراً علیها لدخول الجنّة[٨]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه بر او سلام داده‌اند:

السّلام علی عبدالرّحمن بن عبدالله الکُدَرِ الأرحبي[٩]

---

١ ـ رجال طوسی، ص ٧٧.

٢ ـ ابصار العین، ص ١٣١. در یوم الطّفّ، ص ٤٣ از اصحاب شمرده شده است.

٣ ـ وقعة الطّفّ، ص ٩٢.

٤ ـ وقعة الطّفّ، ص ٩٦.

٥ ـ ابصار العین، ص ١٣٢.

٦ ـ مناقب، ج ٤، ص ١١٣.

٧ ـ ابصار العین، ص ١٣٢.

٨ ـ صبر کن بر شمشیرها و نیزه‌ها، صبر کن برای داخل شدن در بهشت.

٩ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٧٣؛ اقبال الاعمال، ص ٥٧٧.

۶۳. عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری خزرجی

او از اصحاب حضرت امام حسین علیه‌السلام[۱] و صحابی مخلص رسول خدا و از یاران حضرت علی علیه‌السلام است. در محضر امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرآن را یاد گرفت و حضرت مربّی او بودند. امام علی علیه‌السلام در رحبهٔ کوفه از مردم خواستند هر کس در غدیر خم حاضر بوده و حدیث غدیر را شنیده بپا خیزد. او و گروه دیگری برخاستند و گفتند از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم که می‌فرمود: «**ألا إنّ الله عزّ وجلّ وليّي وأنا وليّ المؤمنين فمن كنت مولاه فعليّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه وأحبّ من أَحَبَّه وأبغض من أبغضه واعن من أعانة**»[۲] عبدالرحمن برای امام حسین علیه‌السلام در کوفه بیعت می‌گرفت.[۳] او از مکّه همراه امام بود و به کربلا آمد.[۴] شب عاشورا با بریر بن خضیر شوخی می‌کردند.[۵] روز عاشورا در حملهٔ نخست شهید شد.[۶]

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۶.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۵۷ ـ ۱۵۸.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۹۵.

۴ ـ ابصار العین، ص ۱۵۸.

۵ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱؛ لهوف، ص ۴۰.

۶ ـ ابصار العین، ص ۱۵۸.

٦٤. عبدالرّحمن بن عبدالله يزنی

از شـــهدای کـربلاست.[١] روز عـاشورا بـه مـیدان رفت و اینگونه رجز خواند:

أنـا ابـن عـبدالله مـن آل يـزن ديني على دين حسين و حسن
أضربكم ضَرْبَ فتىً من اليمن أرجو بذاك الفوز عندَ المُؤتَمَنْ[٢]

و مبارزه کرد تا به فیض شهادت نائل آمد.[٣] نام او در زیارت رجبیه به این صورت آمده است:

السَّلام على عبدالرحمن بن عبدالله الأزدي[٤]

٦٥. عبدالرحمن بن عروة بن حرّاق غفاری

از اصحاب امـام حسـین علیه‌السلام[٥] و از اشـراف و شـجاعان کـوفه بود. جدّش حرّاق از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در سه جـنگ

---

١ ـ انصار الحسین، ص ٩٦.

٢ ـ مـن فـرزند عـبدالله هسـتم از آل يـزن، دينـم ديـن حسـن و حسـين است. شـما را مـی‌زنم ضـربت جـوانـی از يـمن، بـدين وسـيله امـيد سعادت دارم نزد خدای مورد اعتماد.

٣ ـ مـقتل خـوارزمـی، ج ٢، ص ٢١؛ بـحارالانـوار، ج ٤٥، ص ٢٢؛ مناقب، ج ٤، ص ١٠٢.

٤ ـ اقبال الأعمال، ص ٧١٣.

٥ ـ در رجـال طـوسی، ص ٧٧ از او و بـرادرش بـا عـنوان «عـبدالله و عبدالرحمن ابنا عزرة» یاد شده است.

در رکاب ایشان جنگید. عبدالرحمن به همراه برادرش عبدالله در کربلا به امام پیوست.[1] روز عاشورا خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند، سلام کردند و گفتند: دوست داریم در برابرت مبارزه و از حریم تو دفاع کنیم. امام فرمود: آفرین بر شما! نزدیک شوید. آنها شروع به قتال و مبارزه کردند و یکی رجز می‌خواند و دیگری تکمیل می‌کرد:

قد علمت حقاً بنو غِفار و خندفٌ بعد بني نِزار
لنضر بن معشر الفجّار بكلّ عضب صارم بتّار
يا قوم ذودوا عن بني الأحرار بالمشرفي و القنا الخطّار[2]

آن دو مبارزه کردند تا به درجهٔ رفیع شهادت نائل آمدند.[3]
در زیارت ناحیهٔ مقدسه و رجبیه[4] به ایشان سلام داده‌اند.

السّلام على عبدالله و عبدالرحمن ابني عُرْوَة بن حرّاق الغفاريين[5]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۷۵.

۲ ـ بدرستی قبیله بنی غفار و خندف بعد از بنی نزار دانستند که با هر شمشیر تیز برّان گروه نابکار فاجر را می‌زنیم. ای طایفه من از خاندان آزاده دفاع کنید و با شمشیر مشرفی و نیزه خم کننده دفاع کنید.

۳ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۷؛ ابصار العین، ص ۱۷۵.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱۳.

۵ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۱ ـ ۷۲.

٦٦. عبدالرحمن بن مسعود

او و پدرش مسعود بن حجّاج از معروفین شیعه و از شجاعان معروف بودند. با سپاه اموی به کربلا آمدند ولی قبل از شروع جنگ به امام پیوستند. در حملهٔ اوّل به فیض شهادت رسیدند.[١]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه به عبدالرحمن و پدرش سلام شده است: **السّلام علی مسعود بن الحجّاج و ابنه**[٢]

٦٧. عبدالرحمن بن یزید

از شهدای کربلاست.[٣] در زیارت رجبیه به او سلام شده است:

السّلام علی عبدالرّحمن بن یزید[٤]

٦٨. عبدالله بن أبی بکر

در زمرهٔ شهدای کربلا ذکر شده است.[٥]

---

١ ـ ابصار العین، ص ١٩٣.

٢ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٧١ ـ ٧٢.

٣ ـ انصارالحسین، ص ١١٥.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٧١٤.

٥ ـ انصار الحسین، ص ١١٥.

٦٩. عبدالله بن بشر خثعمی

از مشاهیر دلاوران و حامیان حق بود، او و پدرش در جنگ‌ها مشهور بودند. عبدالله با لشکر ابن سعد به کربلا آمد ولی قبل از شروع جنگ به امام حسین علیه السلام پیوست. در حملهٔ اوّل قبل ازظهر شهید شد.(۱)

۷۰. عبدالله بن عروة حرّاق غفاری

از اصحاب حضرت سیّد الشهدا علیه السلام بود.(۲) وی را در شمار شهدای حملهٔ اوّل ذکر کرده‌اند.(۳) او از اشراف و شجاعان کوفه بود. جدّش حرّاق از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و در سه جنگ در رکاب ایشان مبارزه کرد. عبدالله همراه برادرش، عبدالرحمن در کربلا به امام پیوست.(٤) روز عاشورا خدمت امام آمدند، سلام کردند، اذن میدان گرفته و شجاعانه رجز خواندند و جنگیدند تا به فیض شهادت نائل آمدند.(٥)

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۷۰.

۲ ـ چنانکه در شرح برادرش، عبدالرحمن ذکر شد، در رجال طوسی، ص ۷۷ نام پدرش «عزرة» ثبت شده است.

۳ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳؛ انصار الحسین، ص ۱۱٦.

٤ ـ ابصار العین، ص ۱۷٥.

٥ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۷؛ ابصار العین، ص ۱۷٥.

در زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام[1] و ناحیهٔ مقدسه به ایشان سلام داده‌اند.

السّلام علی عبدالله و عبدالرّحمن ابني عُرْوة بن حرّاق الغفاريين[2]

۷۱. عبدالله بن عمیر کلبی

او از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسین علیه السلام است.[3] کنیه‌اش ابو وهب و مردی شریف و شجاع بود. در کوفه نزدیک *چاه جعد هَمْدان* خانه داشت. همسرش اُمّ وهب دختر عبد از قبیلهٔ نمر بن قاسط بود.

عبدالله بن عمیر از سازماندهی و اعزام لشکر ابن سعد از نخیله به سوی کربلا، مطّلع شد. او که مشتاق جهاد با مشرکان بود، جنگ با لشکر ابن سعد را کمتر از جهاد با مشرکان ندانست. همسرش را از تصمیم خود برای یاری پسر رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه ساخت. ابو وهب همراه همسرش شبانه از کوفه خارج شدند.[4] و در شب هشتم محرم به امام حسین علیه السلام پیوستند.[5]

---

۱ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱۳.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۶؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱.

۳ ـ در رجال طوسی، ص ۷۸ با عنوان «عبدالله بن عمیرة» ذکر شده است.

٤ ـ در لهوف، ص ٤٥ نقل می‌کند که او همراه همسر و مادرش به کربلا رفتند.

۵ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۳۰۳.

روز عاشورا در اوّل قتال، عمر بن سعد به طرف امام تیر انداخت و لشکر او به طرف سپاه امام تیر پرتاب کردند. غلامِ ابن زیاد، *سالم* و غلام زیاد بن ابیه، *یسار* به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر از جای برخاستند که به میدان بروند؛ امّا امام حسین علیه‌السلام مانع شدند. عبدالله بن عمیر برخاست و از امام اذن میدان گرفت. امام به او نظر کردند، او را مردی بلند بالا، با بازوانی قوی و سینه‌ای گشاده یافتند؛ آنگاه فرمودند: «گمان دارم حریفان را از پای درآوری، اگر می‌خواهی به جانب آنها برو».

عبدالله بن عمیر به میدان رفت، آنها از نَسَب عبدالله سؤال کردند، خود را معرفی کرد. آنها گفتند: ما تو را نمی‌شناسیم! می‌خواهیم با حبیب یا زهیر یا بریر مبارزه کنیم. عبدالله بن عمیر گفت: مگر اختیار با توست؟! هر کس به جنگ تو آید، بهتر از تو خواهد بود. سپس به یسار حمله کرد و او را از پای درآورد... یاران امام فریاد برآوردند که سالم آهنگ تو کرده او اهمیت نداد، سپس سالم با شمشیر بر عبدالله حمله کرد و انگشتان دست چپ وی قطع شد، ولی او به سالم امان نداد و با شمشیر سالم را از پای درآورد.[1] عبدالله بن عمیر در حالی که دو حریف خود را کشته بود از میدان برگشت و در مقابل امام حسین علیه‌السلام رجز خواند:

اِنْ تَنْكُرُوني فأنا ابنُ كَلْب حَسبِي بِبَيْتي في عُلَيم حَسبِي

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۱۷؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲٦؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۲۲۰؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۲.

إنّـي آمْـرِءُ ذُو مـرة و عـصبِ و لَسْتُ بـالخَوّارِ عـندَ الحرب
إنّـــي زَعـــيمٌ لَكِ اُمَّ وَهَبِ بِالطَّعْنِ فيهِم مقدماً و الضَربِ[1]

امّ وهب، همسر عبدالله بن عمیر، عمود خیمه را برداشت و به طرف میدان آمد، در حالی که همسرش را تشویق و ترغیب به جهاد می‌کرد، و می‌گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! در کنار ذریهٔ رسول خدا جهاد کن. عبدالله بن عمیر می‌خواست او را به سوی زنان باز گرداند، امّا ام وهب لباس همسر خود را گرفته و می‌گفت: هرگز تو را رها نمی‌کنم تا در کنارت کشته شوم. عبدالله که دست راستش در اثر خون کشته شده‌ها به دستهٔ شمشیر چسبیده بود و انگشتان دست چپش قطع شده بود نتوانست همسرش را باز گرداند. امام حسین علیه‌السلام آمدند او را دعا کردند و فرمودند: خدا شما را جزای خیر دهد به سوی زنان باز گرد و با آنان باش خدا تو را رحمت کند، جنگ بر زنان واجب نیست. پس امّ وهب برگشت. سپاه ابن سعد از طرف چپ و راست حمله کردند، او گروهی از آنان را کشت. در این هنگام، هانی بن ثُبیت حضرمی و بکیر بن حی تیمی بر او حمله کردند و عبدالله بن عمیر را به شهادت

۱ ـ اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند قبیله کلب هستم. کفایت می‌کند که بیت من در قبیلهٔ بنی عُلیم است. مردی هستم نیرومند و... وغیرتمند و هنگام جنگ ضعیف و ترسو نیستم. ای ام وهب من تعهّد می‌کنم که با نیزه زدن و شمشیر زدن به دشمن روی کنم. وقعة الطّفّ، ص ۲۱۸؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۷؛ ابصار العین، ص ۱۸۰؛ ارشاد مفید، ص ۲۲۰؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۲.

رساندند.[1] آنگاه سپاه دشمن از سواره و پیاده به یاوران امام حمله کردند و جنگ سختی درگرفت و اکثر اصحاب امام بر زمین افتادند. چون غبار رزم فرو نشست، همسر عبدالله بر بالین او آمد و خاک از رخسار او پاک نمود و گفت: بهشت خدا گوارایت باد! از خدایی که بهشت را روزیت کرد می‌خواهم که مرا مصاحب تو قرار دهد. در این اثناء شمر به غلامش رستم گفت: تا عمود خود را بر سر او فرود آورد و در اثر این ضربه امّ وهب همانجا به شهادت رسید.[2]

در زیارت رجبیه[3] و ناحیهٔ مقدسه بر او سلام شده است:

السّلام علی عبدالله بن عمیر الکلبی[4]

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۲٦؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۲؛ ابصارالعین، ص ۱۸۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱؛ قصهٔ کربلا، ص ۲۹۰.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۳؛ ابصار العین، ص ۱۸۱.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱۳.

٤ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱.

۷۲ و ۷۳ ـ عبدالله و عبیدالله بن یزید بن ثبیط عبدی

عبدالله و عبیدالله از اصحاب حضرت سیّد الشهداء علیه السلام هستند.[۱] این دو برادر اهل بصره بودند. پدرشان یزید بن ثُبیط، از افرادی بود که در منزل مارية بنت منقذ عبدی جمع می‌شدند، او تصمیم گرفت خدمت امام برسد و به ایشان ملحق شود. ده پسر داشت، از آنها پرسید کدامیک از شما با من می‌آیید؟ عبدالله و عبیدالله همراه پدر شدند و در ابطح به امام حسین علیه السلام رسیدند. این دو برادر در حملهٔ اوّل به شهادت رسیدند.[۲]

در زیارت رجبیه[۳] و ناحیهٔ مقدسه به آنها سلام داده‌اند:

السّلام علی عبدالله و عبیدالله آبني یزید بن ثُبیت القیس[٤]

۷٤. عثمان بن عروه (فروه) غفاری

در شمار شهدای کربلا آمده است.[٥] در زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند: **السّلام علی عثمان عروة (فروة) الغفاري**[٦]

بعضی احتمال داده‌اند که با قرّة بن ابی قرّة یکی باشد.[۷]

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۷.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۸۹.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲، زیارت ناحیه مقدسه.

٥ ـ انصار الحسین، ص ۱۱٥.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۷ ـ انصار الحسین، ص ۱۲۲.

۷۵. عمّار بن ابی سلامه دالانی

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام[۱] و نیز از اصحاب رسول خدا و از یاران حضرت علی‌عليه‌السلام بود که در جنگ‌های جمل، صفّین و نهروان در رکاب ایشان مبارزه و مجاهدت می‌کرد. هنگامی که برای جنگ جمل به طرف بصره می‌رفتند از حضرت سؤال کرد: وقتی با اصحاب جمل روبرو شدی چه خواهی کرد؟ امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام فرمود: آنها را به خدا و طاعت او دعوت می‌کنم، اگر سر باز زدند و اِبا کردند، با آنها می‌جنگم. عمّار گفت: آن کس که مردم را به سوی خداوند بخواند هرگز مغلوب نگردد.

عمّار بن ابی سلامة در کربلا خدمت امام آمد و در حملهٔ اوّل شهید شد.[۲] او از تیرهٔ *دالان* از قبیله *هَمْدان* بود.

در زیارت ناحیهٔ مقدسه از او یاد شده است:

السّلام علی عمّار بن أبي سَلامَةِ الهمداني[۳]

۷۶. عمّار بن حسان طائی

وی از شیعیان مخلص و از شجاعان معروف بود. پدرش از یاران حضرت علی‌عليه‌السلام و در جنگ‌ها همراه ایشان بود، تا اینکه در صفین شهید شد. عمّار از مکّه همواره همراه امام حسین‌عليه‌السلام بود تا

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۸.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۳۳.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۳.

به کربلا آمد و در حملهٔ اول در رکاب امام شهید شد.[۱]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه[۲] و رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی عمّار بن حسّان[۳]

۷۷. عمران بن کعب بن حارث اشجعی

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام است.[٤] و از شهدای حملهٔ اوّل در روز عاشورا است.[٥] در زیارت رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی عِمران بن أبی کَعب[٦]

۷۸. عُمَرِ بن جندب حضرمی

از شهدای کربلاست. وی از حضرموت یمن بود.[۷] در زیارت ناحیهٔ مقدسه به او سلام داده‌اند:

السّلام علی عُمَر بنِ جُنْدَبِ الحَضْرَمیِّ[۸]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۹۷.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ رجال طوسی، ص ۷٦.

٥ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۷ ـ انصار الحسین، ص ۱۰۱.

۸ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ٥۷۷ (در بعضی از نُسخ عمر بن الاحدوث آمده است).

۷۹. عمرو بن خالد ازدی

او همراه فرزندش خالد در کربلا حضور داشته، در مبارزهٔ اول بعد از وهب به میدان رفت و این رجز را می‌خواند:

الیوم یا نفس إلی الرحمن فَأَبْشري بالروح والریحان
الیوم تجزین علی الإحسان قد کان مِنك غابر الزمان
ما خُطّ في اللوح لدی الدیّان فالیوم زال ذاك بالغفران
لا تجزعي فکلّ حيٍّ فان والصبر أحظیٰ لك بالأمان[۱]

و مبارزه کرد تا به شهادت رسید.[۲]

۸۰. عمرو بن جنادهٔ انصاری

وی از شهدای نوجوان کربلاست. روز عاشورا یازده سال داشت.[۳] پدرش نیز در رکاب امام حسین علیه‌السلام شهید شد. عمرو بن جناده همراه پدر و مادرش از مکّه با حضرت سیّد الشهدا به کربلا

---

۱ ـ ای نفس امروز به سوی خدای رحمان رهسپاری، پس به آسایش و طراوت تو را بشارت باد. امروز بر احسان پاداش می‌گیری، چه زمان‌هایی از تو گذشت و چه اوقاتی از تو طی شد! آنچه که در لوح محفوظ نزد خداوند نوشته شده، امروز با غفران خدا محو شد. جزع نکن، چرا که هر زنده‌ای می‌میرد، برای تو صبر پربهره‌تر از آسایش و امنیت است.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۱ (با اندکی تفاوت).

۳ ـ مقتل مقرّم، ص ۲۵۳.

آمدند.[1] او پس از شهادت پدر، به میدان رفت، در ابتداء امام به او اذن نداد و گفت: پدر این جوان کشته شده، شاید مادرش راضی نباشد که به میدان رود. عمرو پاسخ داد: مادرم به من اذن داده و امر کرده که به میدان بروم. پس از اذن امام به میدان رفت، رجز خواند و جنگید تا این که او را به شهادت رساندند و سرش را به طرف سپاه حضرت سیّد الشهدا پرتاب کردند. مادرش، بحریه بنت مسعود خزرجی[2] سر را گرفت و گفت: «آفرین بر تو ای پسرم! ای نور چشمم! و ای شادی قلبم!» سپس سر را به طرف لشکر ابن سعد پرتاب کرد و مردی را کشت، بعد چوبهٔ خیمه را برداشت و به لشکر حمله کرد و رجز خواند و می‌گفت:

إنّي عجوزٌ في النساء ضعيفة — بـالية خـاويةٌ نـحيفة
أضـربكم بـضربة عـنيفة — دون بني فـاطمة شـريفة[3]

و دو مرد را کشت، سپس امام دستور به برگشت او به خیمه دادند و برای او دعا کردند.[4]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۵۸.

۲ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۳۲۷.

۳ ـ من پیرزنی ناتوانم، نحیف و سالخورده‌ام و افتاده‌ام؛ [اما] شما را با ضربتی شدید می‌زنم، تا دفاع کنم از فرزندان فاطمهٔ شریف.

٤ ـ در ابصار العین، ص ۱۵۹ تحت عنوان عمر یاد شده، ولی در مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۵ و بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۲۷ ـ ۲۸، همین ماجرا برای جوانی که پدرش در معرکه کشته شد، ذکر شده و نام جوان عنوان نشده و تحت عنوان عمرو بن جنادة انصاری فقط ←

۸۱ عمرو بن‌خالد بن صیداوی

او مرد شریفی از کوفه و از محبّین و مخلصین ولایت اهل بیت بود. در نهضت مسلم بن عقیل شرکت داشت. بعد از شهادت قیس بن مُسهَّر صیداوی، با خبر شد که حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در حاجز هستند. عمرو بن خالد همراه با غلامش سعد، و مجمّع عائذی و پسرش، و جنادة بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی، به دلالت و راهنمایی طرماح بن عدی طائی، از کوفه خارج و در عذیب هجانات به امام پیوست. آنها خدمت امام رسیدند و سلام کرده و اشعاری را که طرماح هنگام نزدیک شدن به غافلهٔ امام حسین علیه السلام خوانده بود بر امام علیه السلام عرضه کردند:

یا ناقتي لا تذعري من زجري — وشمّري قبل طلوع الفجر
بخير ركبان و خير سفر — حتّى تحلّي بكريم النجر
الماجد الحرّ رحيب الصدر — أتى به الله لخير أمر
ثمة أبقاه بقاء الدهر(۱)

← رجزی را ذکر کرده‌اند. محمد مهدی شمس الدین در انصار الحسین، ص ۱۰۰ و بعضی دیگر از مورخین، این دو شخصیت ـ یعنی جوان مذکور در بحار و مقتل خوارزمی و عمر بن جنادهٔ مذکور در ابصار العین ـ را یکی می‌دانند.

۱ ـ ای شتر من نترس از تند راندن من، و آماده باش تا قبل از دمیدن سپیدهٔ صبح، با بهترین سواران و بهترین سفر، بر شخص بزرگوار تشنه‌ای وارد شوم. بزرگوار آزاده‌ای که شرح صدر دارد، خدا او را آورده برای بهترین کار. خدا او را نگاه دارد تا دنیا برپاست.

حضرت به آنها فرمود: «به خدا قسم امید دارم آنچه خداوند برای ما خواسته است خیر باشد، چه کشته شویم و چه پیروز».[1]

حرّ وقتی آنها را دید به امام گفت: این افراد از اهل کوفه، از کسانی که همراه شما آمده‌اند، نیستند؛ یا آنها را حبس می‌کنم یا باز می‌گردانم. امام فرمود: از آنان دفاع می‌کنم همانطور که از خودم دفاع می‌کنم. زیرا آنان اصحاب و یاران من هستند و تو قرار گذاشتی که تا نامهٔ ابن زیاد نرسد مزاحم من نشوی. حرّ گفت: ولی اینان با شما نیامدند. امام فرمود: آنان اصحاب من هستند و به منزلهٔ افرادی هستند که با من آمده‌اند. و اگر به قرار عمل نکردی با تو مبارزه می‌کنم. آنگاه حرّ از آنان دست برداشت.[2]

روز عاشورا عمرو بن خالد و غلامش سعد، همراه جابر بن حارث و مجمع عائذی در اوّل جنگ، با شمشیرهای کشیده، به لشکر ابن سعد حمله کردند، ناگهان این گروه از سپاه امام حسین علیه‌السلام جدا شده و در محاصره قرار گرفتند. حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بر دشمن حمله، و آنها را از محاصره آزاد کردند؛ در حالی که مجروح بودند. مجدداً سپاه ابن سعد به آنها حمله کرد، آنان جنگیدند و در یک مکان شهید شدند.[3]

برخی هم او را در شمار شهدای مبارزه می‌دانند که به میدان

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۱٤.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۰۵؛ ابصار العین، ص ۱۱۵.

۳ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۸؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳٤۰؛ ابصار العین، ص ۱۱٦.

رفت، رجز خواند و جنگید تا شهید شد.[۱]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلام علی عمر[و] بن خالد الصیداویّ[۲]

۸۲ عَمرو بن ضبیعه تمیمی

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام است.[۳] او سوارکاری شجاع و پیشتاز بود. از کوفه همراه لشکر ابن سعد به کربلا آمد.[٤] وقتی سپاه کوفه شرایط امام حسینعليه‌السلام را نپذیرفت، به سپاه امام ملحق شد[٥] و در حملهٔ اوّل به شهادت رسید.[٦]

---

۱ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۱؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۸.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲. منابعی که عمرو بن خالد ازدی را یاد کرده‌اند، عمرو بن خالد اسدی صیداوی را ذکر نکرده‌اند و بالعکس. اما مشخصات فرق دارد: اولی را همراه فرزند و دومی را در گروه چهار نفری ذکر کرده‌اند و همچنین رجزها متفاوت است. محمدمهدی شمس الدین در کتاب انصار الحسین هر دو را ذکر کرده و نظر علامه تستری مبنی بر وحدت مسمّای این دو نام را را محتمل دانسته، هرچند این نظر را اختیار نکرده است.

۳ ـ رجال طوسی، ص ۷۷.

٤ ـ ابصار العین، ص ۱۹٤.

٥ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۳۲۸.

٦ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳ با عنوان «عمرو بن مشیعة».

ابن حجر در کتاب *اصابه* گفته که او از نام‌آوران جنگ‌ها و مردی شجاع بوده و رسول خدا را درک کرده است.[۱]

در زیارت رجبیه[۲] و ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلام علی عَمرو بن ضُبَیْعَةِ [الضَّبُعیّ][۳]

۸۳ عمرو بن عبدالله جُنْدَعی

او قبل از شروع درگیری و جنگ در کربلا به امام حسین علیه‌السلام پیوست. روز عاشورا در رکاب حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام جنگید، ضربتی بر سرش رسید و مجروح شد، افراد قبیله‌اش او را از معرکه خارج کردند، در اثر همین ضربه یک سال بیمار بود، سپس وفات کرد. آنچه در زیارت ناحیهٔ مقدسه ذکر شده است مؤید مطالب بالاست:[٤]

السّلام عَلَی المُرَتَّثِ مَعَهُ عَمرو بنِ عَبْدِاللهِ الجُنْدَعیِّ[۵]

---

۱ ـ قصهٔ کربلا، ص ۲۸۵؛ وسیلة الدارین، ص ۲۷۷.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ٧١٤.

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ٥٧٦.

٤ ـ ابصار العین، ص ١٣٦.

۵ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٧؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۳.

۸٤ عمرو بن قرظهٔ انصاری

پدر او قرظه، صحابی رسول خدا و راوی حدیث و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. قرظه از خزرجیانی بود که به کوفه آمد و در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جنگید و از طرف آن حضرت، استاندار فارس شد و حدود سال ۵۱ وفات یافت و دو فرزند به نامهای عمرو و علی بجا گذاشت.

عمرو، قبل از شروع درگیری از کوفه به کربلا آمد و به امام حسین علیه السلام پیوست. امام برای گفتگوهایش با ابن سعد، عمرو را می‌فرستاد تا اینکه شمر به کربلا آمد و این مذاکرات قطع شد.(۱)

روز عاشورا عمرو بن قَرظَه انصاری اذن میدان گرفت و مشتاقانه به میدان آمد و جنگید و عدّهٔ زیادی از لشکر دشمن را کشت.(۲) و این چنین رجز می‌خواند:

قد عَلِمَتْ كتيبةُ الأنصارِ أنّي سَأَحمي حَوْزَةَ الذِّمار
ضَرْبَ غُلامٍ غير نِكْسٍ شاري دون حسين مُهْجَتي و داري(۳)(٤)

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۵۵.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۲۲؛ لهوف، ص ٤۶.

۳ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۲۳؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۶؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۵؛ ابصار العین، ص ۱۵۶.

٤ ـ سپاه انصار دانسته‌اند که من از کسی که مسئولیت حفظ جانش با من است حمایت و حفاظت می‌کنم. ضربت‌های من ضربه‌های ←

او بین دفاع و جهاد جمع کرد، هر تیری به طرف امام حسین علیه‌السلام می‌آمد خود را سپر قرار داده، تیرهای دشمن را از امام دور می‌کرد تا اینکه آسیبی به امام نرسد. تا اینکه از شدّت جراحت بدنش سنگین شد، از امام پرسید: ای پسر پیامبر! آیا به عهدم وفا کردم؟ امام فرمود: آری! تو پیش از من به بهشت می‌روی، سلام مرا به پیامبر برسان و بگو که من در پی تو می‌آیم. سپس جنگید تا شهید شد.[1] در زیارت رجبیه[2] و ناحیهٔ مقدسه به او سلام شده است:

السّلام علی عَمْرو بن قَرْظَةِ الانصاریِّ[3]

← جوانی است که مبارزه می‌کند از صحنه نمی‌گریزد، جان و مال من فدای حسین باد.

ابن نما می‌گوید: مصرع آخر رجز عمرو کنایه و اشاره به پاسخ عمر سعد به امام است؛ چرا که عمر سعد در پاسخ امام که فرمود: با من همراه شو، گفت: بر خانهٔ خود بیمناکم. امام فرمود: من عوض آن را خواهم داد. عمر سعد پاسخ داد: بر مالم می‌ترسم. امام فرمود: من در حجاز از مال خود به تو خواهم داد. عمر سعد استقبال نکرد و امتناع کرد. مثیر الأحزان، ص ٦١؛ ابصار العین، ص ١٥٦؛ قصهٔ کربلا، ص ٢٩٧.

١ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٢٢؛ لهوف، ص ٤٦؛ ابصار العین، ص ١٥٦.

٢ ـ اقبال الاعمال، ص ٧١٣. در این زیارت با عنوان «عُمَر بن قرظة الأنصاری» از او یاد شده است.

٣ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٧١؛ اقبال الاعمال، ص ٥٧١، زیارت ناحیه مقدسه.

برادر عمرو، علی در سپاه ابن سعد بود، بعد از کشته شدن برادرش بانگ برآورد: «یا حسین! یا کذّاب ابن الکذّاب! آیا برادرم را گمراه و مغرور کردی تا اینکه کشته شد؟ امام فرمود: خدا برادرت را گمراه نکرد بلکه هدایت کرد و تو را گمراه کرد! علی گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم یا به دست تو کشته نشوم! و به امام حمله کرد، نافع بن هلال نیزه‌ای زد، و او را بر زمین انداخت، اما قومش او را نجات دادند.[1]

۸۵ عمرو بن مطاع جعفی

در زمرهٔ شهدای کربلا محسوب می‌شود. او روز عاشورا به میدان رفت و رجز خواند و جنگید تا به مقام رفیع شهادت نائل آمد.[2] رجز او چنین بود:

أنا ابن جعفي و أبي مطاع — وفي يميني مرهف قطّاع
وأسمر سنانة لماع — يرى له من ضوئه شعاع
قد طاب لي في يومي القراع — دون حسين وله الدفاع[3]

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۲۳؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۰؛ ابصار العین، ص ۱۵٦.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۲.

۳ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲. من فرزند خاندان جعفی هستم و پدرم مطاع است، در دست راستم شمشیر تیز و برنده است. نیزهٔ تیز و درخشان را فرو می‌کنم، که شعاعی از نورش دیده می‌شود. چه خوش است امروز جنگ برای من، در رکاب حسین و دفاع از او.

۸۶. عمیر بن عبدالله مذحجی

روز عاشورا به میدان رفت و رجز خواند:

قد علمت سعد وحی مذحج إنّي ليث الغاب لم اهجهج
أُعلو بسيفي هامّة المدجّج و أترکُ القرن لدى التعرّج
فريسة الضبع الأزل الأعرج فمن تراه واقفاً بمنهجي[۱]

و جنگید تا اینکه مُسلم بن ضبابي و عبدالله بجلی او را به شهادت رساندند.[۲]

۸۷. غیلان بن عبدالرحمن

در شمار شهدای کربلاست[۳] و در زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند: **السّلام علی غَیلانِ بن عبدالرحمن**[٤]

---

۱ ـ قبیله بنی سعد و مذحج می‌دانند، من شیر بیشه‌ای هستم که باز نمی‌ایستم. سران مسلح به آهن را با شمشیرم بالا می‌برم، و شاخ‌های پیچ دار یلان را رها می‌کنم و آن را طعمهٔ گرگ و کفتار لنگ کنم، و کسی که آن را ببیند به روش من آگاه شود.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۲؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۸.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۸۸. قارب غلام امام حسین علیه‌السلام

مادرش فُکیهه کنیز امام حسین علیه‌السلام بود و در خانهٔ رباب، همسر امام خدمت می‌کرد.[۱] عبدالله دئلی با فکیهه ازدواج کرد و قارب متولّد شد. او غلام امام حسین علیه‌السلام بود، از مدینه به مکّه آمد و سپس همراه امام به کربلا رفت. روز عاشورا، قبل از ظهر در حملهٔ اوّل شهید شد.[۲]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلامُ علی قاربٍ مولی الحسین بنِ علیّ[۳]

۸۹. قاسط بن زهیر تغلبی

از اصحاب امام حسین علیه‌السلام است.[٤] او و دو برادرش از اصحاب امیرالمؤمنین بودند و در جنگ‌های سه گانه شرکت کردند و حماسه آفریدند ـ به خصوص در جنگ صفین. پس از شهادت حضرت علی علیه‌السلام در کوفه ماندند و از اصحاب و یاران امام حسن علیه‌السلام بودند. وقتی از آمدن امام حسین علیه‌السلام به کربلا آگاه شدند، شبانه خود را به امام رساندند.

۱ ـ فرهنگ عاشورا، ص ۲٤۹.

۲ ـ ابصار العین، ص ۹٦.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۵؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ٦۹.

٤ ـ رجال طوسی، ص ۷۹ با عنوان قاسط بن عبدالله ذکر کرده است.

قاسط روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شد.[۱]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه[۲] و رجبیه نام او آمده است:

السّلامُ علی قاسط و کرش اِبْنَي زهیر[۳]

۹۰. قاسم بن حارث

در شمار شهدای کربلا ذکر شده است.[٤] در زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند:

السّلام علی قاسم بن الحارث الکاهلي[٥]

برخی هم احتمال داده‌اند که او همان «قاسم بن حبیب ازدی» باشد.[٦]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۲۰۰.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱. در بحارالانوار «قاسط و کرش ابنَیْ ظهیر التَغْلِبِیَّیْنِ» ثبت شده است.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

٥ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٦ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

۹۱. قاسم بن حبیب ازدی

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام[۱] و از شیعیان شجاع کوفه بود، با سپاه ابن سعد از کوفه خارج شد ولی در کربلا، قبل از شروع جنگ، به امام پیوست. روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شد.[۲] در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلام علی قاسم بن حبیب الأَزَدیِّ[۳]

۹۲. قرّة بن أبی قرّه غفاری

روز عاشورا به میدان آمد و اینگونه رجز خواند:

قد علمتْ حقّاً بنو غفار و خندف بعد بني نزار
بأنّني الليث لدى الغبار لأضربنّ معشر الفجار
ضرباً وجيعاً عن بني الأخيار[٤]

سپس جنگید و شصت و هشت نفر را کشت و به شهادت رسید.[۵]

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۷۹.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۸٦.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۳.

٤ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۲؛ مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۱؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۲٤. همانا قبیلهٔ غفار و خندف و نزار می‌دانند که من شیر هنگام برخاستن غبار جنگم و گروه ستمکاران را با ضربتی دردناک می‌زنم و از برگزیدگان دفاع می‌کنم.

۵ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۲.

۹۳. قعنب بن عمرو تمری (نمری)

از شیعیان بصره بود که با حجّاج بن بدر سعدی نامهٔ یکی از بزرگان بصره، مسعود بن عمرو الازدی را خدمت امام بردند و نزد ایشان ماندند و به کربلا آمدند. قعنب روز عاشورا در رکاب امام شهید شد.(۱)

در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلام علی قَعْنَبِ بْنِ عَمْرو التَّمْرِيِّ(۲)

۹٤. قیس بن عبدالله همدانی

از شهدای کربلاست.(۳) در زیارت رجبیه به او سلام داده‌اند:

السّلام علی قیس بن عبدالله الهمداني(٤)

۹۵. کرش (کردوس) بن زهیر تغلبی

او و دو برادرش قاسط و مقسط هر سه از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و مجاهدین نام‌آور در جنگهای آن حضرت، به خصوص جنگ صفین، بودند. بعداً به اصحاب امام حسن پیوستند و در کوفه ساکن شدند. هنگامی که امام حسین وارد کربلا شدند، او همراه برادرانش، قاسط و مقسط مخفیانه به کربلا آمد و به امام

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۲۱۲ و ۲۱۵.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۲؛ اقبال الاعمال، ص ۵۷٦.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

پیوست. کرش روز عاشورا در رکاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام به شهادت رسید.[۱]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه[۲] و رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی قاسط و کرش ابني زهیر[۳]

۹۶. کنانة بن عتیق

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعليه‌السلام[٤] و از قهرمانان، عابدان و قاریان کوفه بود. در کربلا به امام پیوست.[٥] روز عاشورا در حملهٔ اوّل به شهادت رسید.[٦]

در زیارت رجبیه[۷] و ناحیهٔ مقدسه به او سلام داده‌اند:

السّلام علی کَنانة بن عَتیق[۸]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۲۰۰.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱ در بحارالانوار «قاسط و کرش ابني ظهیر التَغْلِبِیَّیْنِ» ثبت شده است.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ رجال طوسی، ص ۷۹.

٥ ـ ابصار العین، ص ۱۹۹.

٦ ـ ابصار العین، ص ۱۹۹؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

۷ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۸ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱، زیارت ناحیه مقدسه.

۹۷. مالک بن دودان

از شهدای کربلاست.[۱] روز عاشورا به میدان رفت و این رجز را خواند:

الیکم من مالك الضرغام ضرب فتی یحمی عن الکرام
یرجو ثواب الله ذی الانعام[۲]

۹۸. مالک بن عبدالله بن سریع جابری

مالک و برادر مادری او سیف بن حرث بن سریع جابری که پسر عمو هم محسوب می‌شدند، به همراه شبیب، غلام حرث، خدمت امام رسیدند در حالی که گریان بودند. امام به آنها فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا گریانید؟! به خدا سوگند ساعتی دیگر چشمانتان روشن خواهد شد.

گفتند: خدا ما را فدای تو کند بر خود گریان نیستیم، چون تو را در محاصرهٔ دشمن می‌بینیم و قادر نیستیم از تو در مقابل آنان دفاع کنیم، گریانیم. امام فرمود: ای فرزندان برادرم! خدا به خاطر این همراهی و یاری بهترین پاداشی که به متقین می‌دهد به شما عطا کند.

---

۱ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

۲ ـ مناقب، ج ٤، ص ۱۰٤. [این ضربت] به طرف شما از مالکِ شیر [صفت و شجاع]، ضربت جوانمردی که از کریمان حمایت می‌کند و امید ثواب از خداوند صاحب نعمت‌ها دارد.

آنها با امام وداع کرده گفتند: «**السّلام علیك یابن رسول الله**»؛ آنگاه به میدان رفتند و با کمک یکدیگر مبارزه کردند تا اینکه هر دو به شهادت رسیدند.[۱] در زیارت ناحیهٔ مقدسه[۲] و رجبیه نام او ذکر شده است: **السّلام علی مالكِ بْنِ عبدالله الجابري**[۳]

۹۹. مجمع بن عبدالله عائذی

او تابعی و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و پدرش عبدالله بن مجمع العائذی، صحابی رسول خدا بود.[٤] مجمع و پسرش، عائذ بن مجمع بن عبدالله به همراهی جنادة بن حرث و عمرو بن خالد و... از کوفه خارج شدند و در عذیب هجانات به امام پیوستند.[٥]

ابتدا، حرّ از پیوستن این گروه به امام ممانعت کرد، ولی حضرت فرمودند: «...اینها اصحاب منند و به منزلهٔ کسانی هستند که با من آمدند...».[٦]

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۷ ـ ۳۳۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۳۱؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۳۲٥.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۳.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤، زیارت رجبیه.

٤ ـ ابصار العین، ص ۱٤٥.

٥ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۷۳؛ ابصار العین، ص ۱۱٥ و ۱٤٥.

٦ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۷٤؛ ابصار العین، ص ۱٤٥ ـ ۱٤٦. مشروح ماجرا در شرح حال عمرو بن خالد صیداوی گذشت (رجوع کنید به ص ۱٥۰).

حضرت سیّد الشهداء علیه السلام از مجمع و همراهانش دربارهٔ اهل کوفه سوال کرد، مجمع بن عبدالله، حال اشراف را برای امام گفت و افزود: «**وأمّا سائر النّاس بعد، فإنّ افئدتهم تهوى إليك، وسيوفهم غداً مشهورة عليك**؛ بقیهٔ مردم دلهایشان با توست ولی فردا شمشیرهایشان را به طرف تو می‌کشند!».[1]

روز عاشورا مجمع بن عبدالله و عمرو بن خالد و اصحابشان در اوّل جنگ، با شمشیرهای کشیده به لشکر ابن سعد حمله کردند. ناگهان این گروه از سپاه امام جدا شده و در محاصرهٔ دشمن واقع شدند. حضرت ابوالفضل علیه السلام به دشمن حمله کرده و این گروه در حالی که مجروح شده بودند از محاصره آزاد شدند. مجدداً سپاه اموی به آنها حمله‌ور شد، دلاورانه مبارزه کردند و جنگیدند تا در یک مکان شهید شدند.[2]

در زیارت رجبیه[3] و ناحیهٔ مقدسه به او سلام شده است:

السّلام على مُجمّع بنِ عبدالله العائذي[4]

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۷٤؛ ابصار العین، ص ۱٤٥ ـ ۱٤٦.

۲ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۸؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳٤۰؛ ابصار العین، ص ۱۱٦ و ۱٤٦.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۰۰. مسعود بن حجّاج

از اصحاب امام حسین علیه السلام است.[۱] مسعود و پسرش، عبدالرحمن از شجاعان و شیعیان معروف کوفه بودند. آنها با سپاه اموی از کوفه خارج شدند. در کربلا پیش از آغاز جنگ خدمت امام آمدند، سلام عرض کرده و نزد ایشان بودند. روز عاشورا در حملهٔ اوّل به فیض شهادت نائل آمدند.[۲] در زیارت رجبیه از مسعود نام برده شده[۳] و در زیارت ناحیهٔ مقدسه به او و پسرش سلام داده‌اند: **السّلام علی مسعود بن الحجّاج و ابنه**[٤]

۱۰۱. مسلم بن عوسجه

او پیرمردی بزرگوار از طایفهٔ بنی اسد و از شخصیت‌های برجستهٔ کوفه بود. مسلم از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می‌آید و از ایشان هم روایت کرده است.[۵] وی مردی شجاع، شریف و عابد بود که در فتوحات اسلامی نقش داشت[٦] و در

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۸۰.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۹۳.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲.

٥ ـ انصار الحسین، ص ۱۰٦.

٦ ـ ابصار العین، ص ۱۰۷ ـ ۱۰۸.

همهٔ جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشت.[1] او از کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و در نهضت مسلم بن عقیل، برای امام بیعت می‌گرفت و نقش دریافت پول و تهیهٔ سلاح را داشت.[2] جاسوس ابن زیاد *معقل* از همین طریق به مخفیگاه مسلم بن عقیل پی برد.[3]

مسلم بن عقیل او را به فرماندهی عدّه‌ای از طایفهٔ مَذحَج و اَسد منصوب کرد.[4]

مسلم بن عوسجه بعد از اینکه مسلم بن عقیل و هانی به شهادت رسیدند، مخفی شد و سپس با اهلش مخفیانه به کربلا آمد.[5]

شب عاشورا، پس از سخنان امام، او از جمله کسانی بود که قیام کرد و اعلام وفاداری نمود و گفت: چگونه از تو دست برداریم؟! و در ادایِ حق تو چه عذری در درگاه خداوند خواهیم داشت؟! به خدا سوگند! از تو جدا نمی‌شوم تا نیزه در سینهٔ دشمن فرو برم و تا دستهٔ شمشیر در دستم باشد، دشمن را مضروب کنم و وقتی سلاح نداشتم با سنگ به دشمنان حمله کنم تا اینکه در

---

۱ ـ فرهنگ عاشورا، ص ٤٢١. شعبی از او روایت کرده است.
۲ ـ ابصار العین، ص ۱۰۷ ـ ۱۰۸؛ فرهنگ عاشورا، ص ٤٢١.
۳ ـ ر.ک: به وقعة الطّفّ، ص ۱۱۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۲۷۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۰.
٤ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۲۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۲۷۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۹۷؛ ابصار العین، ص ۱۰۸.
٥ ـ ابصار العین، ص ۱۰۹.

رکاب تو کشته شوم.[1]

قبل از ظهر عاشورا در دفاع و پشتیبانی از امام حسین علیه السلام خواست به طرف شمر تیر پرتاب کند، ولی امام مانع او شد و فرمودند: من اکراه دارم که شروع به جنگ کنم.[2]

روز عاشورا، همان گونه که شب قبل گفته بود، با همهٔ هستی‌اش در برابر دشمن ایستاد. عمرو بن حجّاج پیشنهاد سنگباران کردن سپاه امام را داد و عمر بن سعد قبول کرد؛ عمرو از کنار فرات به امام حمله کرد، دو لشکر ساعتی با هم مبارزه و نبرد کردند. مسلم بن عوسجه جنگ نمایانی کرد که مانندش شنیده نشده است و در اثر آن غبار غلیظی میدان جنگ را پوشانید. چون غبار میدان جنگ فرو نشست، مسلم بن عوسجه را بر روی زمین دیدند! امام به طرف مسلم آمد، در حالی‌که هنوز رمقی در بدن داشت، امام فرمود: «**رحمك ربّك يا مسلم بن عوسجه ﴿فمنهم من قضى نحبه و منهم من يَنْتَظِرْ وَ ما بدّلوا تبديلاً﴾**[3]».

حبیب بن مظاهر نزدیک آمد و گفت: مرگ تو برای من بسیار دشوار است، ای مسلم! بهشت بر تو بشارت باد! مسلم با حالت ضعف گفت: بر تو نیز خیر بشارت باد! حبیب گفت: می‌دانم به دنبال تو به سوی مرگ راه می‌سپارم، اگر چنین نبود، دوست داشتم

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۹۷ ـ ۱۹۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۵۰؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۸.

۲ ـ ر.ک: وقعة الطّفّ، ص ۲۰۵؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۲۲؛ ارشاد مفید، ص ۲۱۷؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٥.

۳ ـ سورهٔ احزاب، آیه ۲۳.

هر چه را می‌خواهی به من وصیّت کنی. مسلم به امام اشاره کرد و به حبیب گفت: تو را سفارش می‌کنم به این مرد، تا اینکه در رکاب او شهید شوی. حبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد. آنگاه مسلم بن عوسجه به شهادت رسید و در جوار رحمت حق آرمید.

بعد از شهادتِ او، صدای کنیز او به ناله بلند شد: یابن عوسجتاه! یا سیّداه![1]

سپاه عمرو بن حجاج فریاد برآوردند که مسلم بن عوسجه را کشتیم. شبث بن ربعی که از فرماندهان سپاه اموی بود، بعد از شهادت مسلم بن عوسجه تأسف خویش را از قتل او آشکار کرد و گفت: «مادرتان به عزایتان بنشیند! آیا شما خود را به دست خود می‌کشید و خود را به خاطر دیگری خوار و ذلیل می‌کنید؟! آیا شادی می‌کنید که فردی مثل مسلم بن عوسجه را کشته‌اید؟ به خدا سوگند! او را در جایگاهی والا و گرامی در میان مسلمانان می‌دیدم. او را در دشت آذربایجان مشاهده کردم که شش نفر از کفّار را کشت. شما بر کشتن چنین فردی شادی می‌کنید؟!».[2]

در زیارت رجبیه[3] و ناحیهٔ مقدسه به او سلام داده‌اند:

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۲٤ ـ ۲۲٦؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۱۹ ـ ۲۰؛ لهوف، ص ٤٦.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹. موسوعة زیارات المعصومین علیهم‌السلام، ج ۳، ص ٤٦۱.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱۲.

السّلام على مسلم بن عوسجة الاسديّ، القائل للحسين و قد أذِنَ لَهُ في الانصراف: أنحن نُخلّي عنكَ؟ وَبِمَ نَعتَذِرُ عِندَاللهِ مِن أداءِ حَقِّكَ، لا وَاللهِ حَتّىٰ أكْسِرَ في صُدُورِهِم رُمحي هذا، وَأَضرِبَهُم بِسَيفي ما ثَبَتَ قائِمُهُ في يَدي، وَلا اُفارِقُكَ، وَلَو لَم يَكُن مَعي سِلاحٌ أُقاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفتُهُمْ بِالحِجارَةِ، وَلَم أُفارِقكَ حَتّى أمُوتَ مَعَكَ.

و كُنْتَ أوّل مَن شرى نفسَهُ و أوَّلَ شهيدٍ شَهِدَ لله... شَكَرَ اللهُ اسْتقدامَكَ و مواساتك إمامَك ... لعن الله المُشْتركينَ في قَتلِكَ: عَبدِاللهِ الضِّبابيِّ و عَبْدَ اللهِ بنَ خُشكارَةَ الجَبَليّ و مُسْلِمِ بن عبدِاللهِ الضَّبابيء[1]

۱۰۲. مسلم (اسلم) بن کثیر ازدی

از اصحاب امام حسین علیه السلام بود.[2] او تابعی و در جنگ‌ها همراه حضرت امیرالمؤمنین بوده است. در جنگی در رکاب مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام پایش مجروح و مصدوم شد. از کوفه به قصد حضرت سیّد الشهدا علیه السلام خارج شد و نزدیک کربلا به امام پیوست.[3] روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شد.[4]

---

۱ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۵؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦٩.

۲ ـ رجال طوسی، ص ۸۰.

۳ ـ ابصار العین، ص ۱۸۵.

٤ ـ ابصار العین، ص ۱۸۵؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

در زیارت رجبیه[1] با عنوان سلیمان بن کثیر و در زیارت ناحیه مقدسه با نام اسلم از او یاد شده است:

السّلام علی اَسلَم بن کثیر الاَزدی الأَعرَج[2]

۱۰۳. مسلم بن کناد

در شمار شهدای کربلا ذکر شده[3] و در زیارت رجبیه به او سلام شده است:

السّلامُ علی مسلم بن کناد[4]

۱۰٤. مسلم (غلام عامر بن مسلم)

غلام عامر بن مسلم بود، عامر هم در کربلا به شهادت رسید.[5] در زیارت رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی عامر بن مسلم و مولاه مسلم[6]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او «سالم» ذکر شده است.[7]

---

۱ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ۵۷۷؛ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۲، زیارت ناحیه مقدسه.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۵ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۷ ـ بحارالانوار، ج ٤۵، ص ۷۲.

۱۰۵. مقسط بن زهیر بن حرث تغلبی

او و دو برادرش کردوس (کرش) و قاسط از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام و در جنگ‌ها، به خصوص در صفین، در رکاب ایشان دلاورانه جنگیدند. در کربلا، شبانه، به امام حسین علیه السلام پیوستند. و در روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شدند.(۱)

۱۰۶. منجح (غلام امام حسین علیه السلام)

از اصحاب امام حسین علیه السلام است.(۲) مادر منجح، کنیز امام حسین علیه السلام بود. امام او را از نوفل بن حارث بن عبدالمطّلب خرید و به ازدواج سهم درآورد و منجح متولّد شد. او از غلامان حضرت بود.(۳)

مادر منجح در منزل امام سجاد علیه السلام خدمت می‌کرد. این مادر و فرزند از مدینه همراه امام بودند و بعد به کربلا آمدند. منجح روز عاشورا، پس از نبردی دلیرانه در رکاب مولایش به شهادت رسید.(٤) در زیارت رجبیه(٥) و ناحیه مقدسه به او سلام شده است: **السّلام علی مُنجحٍ مولی الحسین بن علي**(٦)

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۲۰۰.

۲ ـ رجال طوسی، ص ۸۰.

۳ ـ انصار الحسین، ص ۱۰۷.

٤ ـ فرهنگ عاشورا، ص ٤۳٦.

٥ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٦ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٥؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦۹، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۰۷. منیع بن زیاد (رقاد)

از شهدای کربلاست. در بعضی از منابع و کتب رجال نامش منیع بن رقاد دانسته شده است.[۱] در زیارت رجبیه نام او آمده است:

السّلام علی منیع بن زیاد[۲]

۱۰۸. نافع بن هلال

از اصحاب حضرت سیّد الشهداعلیه‌السلام[۳] و مردی بزرگوار، شریف، دلاور، قاری قرآن و از حاملان حدیث و از یاران امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بود. و در جنگ‌های سه گانه همراه ایشان شرکت داشت.

قبل از شهادت مسلم بن عقیل از کوفه خارج شد و همراه سه نفر در راه به امام پیوست و همراه ایشان به کربلا آمد.[٤]

در *عذیب هجانات* فرستادهٔ عبیدالله همراه با نامهٔ او، مبنی بر سخت‌گیری به امام و منع حرکت ایشان، به حرّ رسید. امام که از این نامه مطّلع شدند خطبه‌ای ایراد فرمودند، یاران بعد از خطبه،

---

۱ ـ انصار الحسین، ص ۱۱۷.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۳ ـ رجال طوسی، ص۸۰. موسوعة زیارات المعصومین‌علیهم‌السلام، ج۳، ص٤٦۳.

٤ ـ ابصار العین، ص ۱٤۷.

هر کدام اعلام وفاداری کردند. نافع برخاست و گفت: «سوگند به خدا! ما از کشته شدن و لقاء پروردگارمان، اکراهی نداریم و ما در راه خود ثابت قدم و با بصیرتیم و دوستی می‌کنیم با دوستان تو و با دشمنان تو دشمنیم».(۱)

روز هفتم محرم که به دستور عبیدالله بن زیاد و به عنوان انتقام‌خواهی از عثمان بن عفان، آب را بر سپاه امام بستند، عطش بر امام و اصحاب شدّت گرفت. امام، حضرت ابوالفضل العباس را همراه عدّه‌ای، شبانه، مأمور آوردنِ آب کردند. نافع علمدار این گروه بود. هنگامی که به شریعه رسیدند، عمرو بن حجّاج، که با پانصد نفر سپاه سواره مسؤول حفظ شریعه بود، اجازهٔ نوشیدن آب به نافع بن هلال را داد؛ ولی نافع، آن یار باوفا، از خوردن آب ابا کرد و گفت: «به خدا سوگند از این آب نمی‌نوشم در حالی که حسین و اصحابش تشنه‌اند!».

نافع به اصحاب دستور داد تا مشک‌ها را پر از آب کردند، اما عمرو بن حجاج و یارانش راه را بر ایشان بستند، نافع و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام پیوسته از آنها دفاع کردند و با قوم عمرو بن حجّاج جنگیدند و آنها را از اصحاب امام دور کردند، تا اینکه مردی از سپاه اموی به دست نافع بن هلال مجروح شد و بعدها مُرد.(۲)

روز عاشورا وقتی علی بن قرظه انصاری به خونخواهی

---

۱ ـ لهوف، ص ۳٤ ـ ۳۵.

۲ ـ وقعة الطّفّ، ص ۱۹۰ ـ ۱۹۲؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۱۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص۳٤۷. خوارزمی بیان کرده است که در این درگیری جماعتی از سپاه اموی به دست سپاه حسینی کشته شدند.

برادرش، عمرو که در کنار امام به شهادت رسیده بود، متعرض امام شد، نافع شجاعانه از امام دفاع کرد و به طرف علی نیزه‌ای پرتاب کرد که او را به زمین انداخت و مجروح کرد.(۱)

روز عاشورا این دلیرمرد می‌جنگید و می‌گفت: «**أنا الهزبر الجَمَلي أنا على دين عليّ**؛ من شیرمردی از قبیلهٔ جملی هستم، من پیرو دین علی هستم». مزاحم بن حریث برای مبارزه با نافع از سپاه اموی خارج شد و گفت: «**أنا علىٰ دين عثمان**؛ من بر دین عثمانم». نافع پاسخ داد: «تو بر دین شیطانی!» سپس حمله کرد و مزاحم را کشت!(۲)

نافع اسمش را به تیرهای مسموم نوشته بود و آنها را به سوی دشمن پرتاب می‌کرد تا اینکه دوازده نفر از سپاه اموی را کشت و عدّه‌ای را مجروح کرد. بر اثر سنگباران دشمن، بازوهایش شکست و اسیر شد، شمر او را، در حالی که از محاسنش خون جاری بود، نزد عمر بن سعد بُرد. عمر بن سعد او را سرزنش کرد و گفت: وای بر تو! چرا با خود چنین کردی؟ نافع در جواب گفت: «دوازده نفر از شما را کشتم، غیر از افرادی که مجروح کردم. خودم را ملامت نمی‌کنم، اگر دست و بازویی برایم مانده بود، مرا اسیر نمی‌کردید!!» شمر به عمر سعد گفت: او را بکش. عمر سعد گفت: تو او را آورده‌ای، اگر می‌خواهی خودت او را بکش.

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۲۳؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۰.

۲ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۲٤؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳۱؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ ارشاد مفید، ص ۲۲۱؛ بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ۱۹.

شمر *لعنه الله علیه* بر او شمشیر کشید! نافع گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی برای تو ملاقات خدا بسیار دشوار بود و خون ما بر گردن تو سنگینی می‌کرد. شکر خدای را که مرگ ما را به دست شرورترین خلقش قرار داده است. و سپس به دست شمر به فیض شهادت نائل آمد.(۱)

در زیارت رجبیه(۲) و زیارت ناحیهٔ مقدسه بر او سلام شده است:

السّلام علی نافع بن هلال بن نافع البجلي (الجملي) المراديّ(۳)

---

۱ ـ وقعة الطّف، ص ۲۳۳؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳۳٦؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲٤؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۲۷.

۲ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱۳.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۱، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۰۹. نعمان بن عمرو راسبی

از اصحاب امام حسین علیه السلام بود.[۱] نعمان و حلاس، پسران عمرو راسبی، اهل کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. همراه لشکر ابن سعد خارج شدند. چون ابن سعد شرایط امام را نپذیرفت، آنها شبانه به امام پیوستند[۲] و روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شدند.[۳]

در زیارت رجبیه نام نعمان آمده است:

السّلام علی نُعمان بن عمرو[٤]

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۸۱.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۸۷.

۳ ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، ص ۱۱۳.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۱۱۰. نعیم بن عجلان انصاری

او و برادرانش نضر و نعمان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و در جنگ صفین شرکت داشته و از جایگاه خاصی برخوردار بودند. آنها از شجاعان و شعرای کوفه بودند. نضر و نعمان پیش از حادثهٔ کربلا از دنیا رفته بودند، نعیم در قید حیات و در کوفه بود.

زمانی که امام حسین علیه السلام وارد کربلا شدند، او از کوفه خارج شد و به امام پیوست.[۱] و روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شد.[۲]

در زیارت رجبیه[۳] و ناحیهٔ مقدسه نامش ذکر شده است:

السّلام علی نُعَیم بن عجلان الانصاریّ[٤]

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۵۸.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۵۸؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۱۳.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

٤ ـ اقبال الاعمال، ص ٥۷٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۰، زیارت ناحیه مقدسه.

۱۱۱. وهب بن جناح کلبی

جوانی از اهل کوفه، که همراه مادر و همسرش به کربلا آمد. روز عاشورا به میدان رفت و در جهاد سعی زیاد نمود؛ از میدان برگشت و از مادرش سؤال کرد: آیا راضی شدی یا نه؟ مادر پاسخ داد: راضی نمی‌شوم تا در مقابل فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله کشته شوی!!! همسر وهب گفت: تو را به خدا سوگند مرا در عزایت نَنِشان! مادرش گفت: به اندوه او توجّه نکن و در راه پسرِ رسول الله صلی الله علیه و آله بجنگ، تا روز قیامت به شفاعت جدّش برسی. وهب به میدان رفت و مبارزه کرد تا اینکه دو دستش قطع شد. همسرش چوبی به دست گرفت و به طرف او آمد و می‌گفت: «پدر و مادرم فدایت! نزد این خاندان پاک بجنگ و از حرم رسول خدا دفاع کن!» وهب می‌خواست او را به طرف خیمه‌ها روانه کند ولی همسرش، لباسش را گرفت و گفت: «بر نمی‌گردم تا اینکه با تو بمیرم». امام حسین علیه السلام آمدند و فرمودند: «جزای خیر از اهل بیت بر تو باد! درود خدا بر تو! به طرف زنان برو». وهب تا رمق در بدن داشت مبارزه کرد تا به فیض شهادت نائل آمد.(۱)

---

۱ ـ لهوف، ص ٤٥. منابع و مصادر هر یک نام او را به گونه‌ای نوشته‌اند: مناقب، ج ٤، ص ۱۰۱ از او با عنوان وهب بن عبدالله کلبی یاد کرده و رجزهای او را آورده و نقل کرده که وهب نوزده سواره و سیزده پیاده را کشت و سپس اسیر شد.
بحارالانوار، ج ٤٥، ص ١٦ از او با عنوان وهب بن عبدالله بن حَباب

←

۱۱۲. هفهاف بن مهنّد راسبی

از شیعیان کوفه و از یاران علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود و در جنگ‌های سه‌گانه شرکت کرد و در جنگ صفین امیر طایفهٔ *ازد* بود. سپس از یاران حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام شد. هفهاف هنگامی که خبر نزول امام در کربلا را شنید، به طرف کربلا حرکت کرد، وقتی به کربلا رسید حادثه پایان یافته بود؛ خودش، تنها به لشکر ابن سعد حمله کرد و عدّه‌ای را کشت و سرانجام به فیض شهادت نائل گردید.(۱)

← الکلبی یاد کرده و رجزها و تعداد افرادی که به قتل رسانید را مثل مناقب آورده و شهادت او و همسرش را هم نقل کرده است.

مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱٦ از او با عنوان وهب بن عبدالله جناب کلبی یاد کرده و رجزها و نحوهٔ شهادت او و مادرش را ذکر کرده است.

مقتل الحسین و بحار روایتی ذکر می‌کنند مبنی بر این که وهب و مادرش نصرانی بوده و به دست امام حسین علیه‌السلام مسلمان شدند.

۱ ـ یوم الطّفّ، ص ۲۵۲؛ فرهنگ عاشورا، ص ٤۷۰؛ زخم، پرواز، دیدار، ص ۲۰۷ ـ ۲۱٦.

۱۱۳. یحیی بن سلیم مازنی

روز عاشورا به میدان رفت و اینگونه رجز می‌خواند:

لأضربنَّ اليوم ضرباً فيصلا
ضرباً طلحفى في العدى مستأصلا
لا عاجزاً عنهم و لا مهلّلا
ما أنا إلّا الليث يحمي الأشبلا[1]

وی به سپاه دشمن حمله کرد و پس از مبارزه‌ای شدید به شهادت رسید.[2]

---

۱ ـ امروز ضربهٔ شدید نهایی را [بر دشمن] می‌زنم ـ ضربه‌ای بسیار محکم و بنیان‌کن. در برابر آنها، نه عاجزم و نه ناتوان و نه فرار کننده‌ای از روی ترس؛ من نیستم مگر شیری که از بچه شیر حمایت می‌کند.

۲ ـ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۱؛ مناقب، ج ٤، ص ۱۰۲.

۱۱٤. یزید بن ثبیط عبدی

او مرد شریفی از شیعیان بصره و از اصحاب ابی الاسود دئلی بود. از کسانی بود که در منزل مارية بن منقذ جمع می‌شدند (خانهٔ مارية پایگاهی برای شیعیان بود). وی ده پسر داشت، وقتی نامهٔ امام حسین علیه السلام به بزرگان بصره رسید، از پسرانش پرسید کدامیک از شما همراه من می‌آیید؟ عبدالله و عبیدالله از فرزندانش، همراه پدر شدند. و از اصحاب که در خانه مارية جمع می‌شدند سؤال کرد: چه کسانی با من می‌آیند؟ عدّه‌ای نگران راه‌ها بودند، چون ابن زیاد بر راه‌ها مأمور گذاشته بود. او همراه دو پسرش، و عامر و غلامش، و سیف بن مالک و ادهم بن اُمیّة از بصره خارج شدند و در ابطح به امام پیوستند.

یزید بن ثبیط، پس از ورود به مکّه و استراحت برای دیدن امام به سوی منزلگاه ایشان رفت، ولی مطّلع شد که امام برای دیدن او رفته‌اند، یزید فوراً برگشت، وقتی امام حسین علیه السلام را دید، این آیهٔ قرآن را تلاوت نمود: ﴿**قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا**﴾[1]، سپس سلام کرد، امام پاسخ دادند و او را دعا کردند. یزید همراه امام تا کربلا آمد، پسرانش در حملهٔ اوّل و خودش در مبارزه شهید شدند. فرزندش عامر بن یزید در مرثیهٔ او و عبدالله و عبیدالله اشعاری دارد:[2]

---

۱ ـ یونس، آیه ۵۷.

۲ ـ ابصار العین، ص ۱۹۰.

يـا فـرو قـومي فـاندبي خـير البـريّة فـي القـبور
وأبكـي الشـهيد بـعبرة من فيض دمع ذي درور
وإرث الحسين مع التفجّع والتـأوّه والزفـير
قـتلوا الحـرام مـن الأئـمّة فـي الحـرام مـن الشـهور
وأبكـي يـزيد مـجدّلا وابـنيه فـي حـرّ الهـجير
مـتزملين دمـاؤهم تجري عـلى لبب النـحور
يـا لهـف نـفسي لم تـفز مـعهم بـجنّات وحـور[1]

در زيـارت نـاحيهٔ مـقدسه و رجـبيه از او ـ البته با عـناوين متفاوت[2] ـ ياد شده است:

السّلام على بدر بن رقيط وابْنَيه عبدالله و عبيدالله[3]

---

۱ ـ ای بزرگان قبیلهٔ من! شما را به گریه و ناله فرا می‌خوانم، برای بهترین خلق خدا در قبرها. و برای شهید گریه می‌کنم، با اشکی از سیلان اشک‌های گهربار برای حسین از سرِ درد مرثیه بخوانید، با حزن و ناله و فریاد. کشتند یکی از پیشوایان با حرمت را در یکی از ماه‌های حرام. و گریه می‌کنم برای یزید و دو فرزندش که در گرمای داغ ظهر تابستان به خاک افتادند. و خون‌هایشان نیز همراه با یکدیگر، جاری شد بر گلوگاه سینه‌هایشان. ای دریغ و حسرت بر نفس من که با آنان به بهشت و حور موفق نگردید.

۲ ـ در بحارالأنوار، ج ٤٥، ص ۷۲ از او با عنوان «یزید بن ثبیت قیسی» یاد شده است و در انصار الحسین، ص ۱۳۰ با عنوان «یزید بن نبیط».

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ۷۱٤.

۱۱۵. یزید بن حصَین همدانی

او مردی شجاع، پارسا و شریف و از اصحاب امام حسین علیه السلام بود.[۱] در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرده و پس از شهادت مسلم از کوفه خارج شد و به امام پیوست. روز عاشورا وقتی شدّت عطش امام و یارانش افزون شد، از امام اجازه گرفت و با سپاه اموی و ابن سعد صحبت کرد و به عمل آنها نسبت به منع آب، اعتراض کرد، ولی آنها اهل هدایت نبودند و سخنان وی اثری نبخشید. گفته شده است در حملهٔ اوّل شهید شد.[۲]

در زیارت ناحیه مقدسه به او سلام شده است:

السّلام علی یزید بن حَصینِ الهمداني المشرقي القاري[۳]

۱۱۶. یزید بن زیاد بن مهاصر (ابوالشعثاء کندی)

مرد شجاع و شریفی بود. از کوفه خارج شد و قبل از رسیدن لشکر حرّ به امام، به سپاه امام حسین علیه السلام پیوست.[٤] بعضی هم معتقدند در کربلا وقتی متوجّه شد ابن سعد، شرایط امام را نمی‌پذیرد به امام حسین علیه السلام ملحق شد.[٥] او مشهور به «ابو

---

۱ ـ رجال طوسی، ص ۸۱.

۲ ـ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۲۵.

۳ ـ اقبال الاعمال، ص ٥٧٦؛ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۰.

٤ ـ ابصار العین، ص ۱۷۱.

٥ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۷؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳٤۰.

الشعثاء کندی» می‌باشد. بعضی هم با عنوان «یزید بن مهاصر (مهاجر)» از او یاد کرده‌اند.

یزید، فرستادهٔ ابن زیاد، مالک بن نسر که حامل نامه برای حُرّ بود، را سرزنش کرد و به او گفت: «آیا مالک بن نسر تو هستی؟ مادرت به عزایت بنشیند چه آورده‌ای و برای چه آمدی؟» مالک گفت: از پیشوایم اطاعت و به عهدم وفا کردم. او جواب داد: خدا را نافرمانی و پیشوایت را اطاعت کردی و خود را نابود و ننگ و آتش را کسب نمودی! آیا نشنیدی قول خداوند تعالی را که می‌فرماید: **﴿وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ لا يُنْصَرُونَ﴾**.(۱)

او روز عاشورا می‌جنگید و این چنین رجز می‌خواند:

أنا يزيد و أبي مهاصر أشجع من ليث بِغيلٍ خادر
يا ربّ إنّي للحسين ناصر ولابن سعد تارك وهاجر(۲)

ابتدا سواره می‌جنگید، اسبش را پی کردند، آنگاه در مقابل حضرت سیّد الشهدا به زانو درآمد و صد تیر به طرف سپاه بنی امیّه پرتاب کرد که فقط پنج تیر آن ساقط شد. در موقع پرتاب تیر می‌گفت: «**أنا ابن بهدله، فرسانِ العرجله**؛ من فرزند قبیله بَهدَله هستم. آنان سواره‌اند و دیگران پیاده. و امام او را دعا می‌کردند: «**اللّهمّ سدّد رميته، واجعل ثوابه الجنّة**؛ خداوندا تیراندازی او را

۱ ـ سورهٔ قصص، آیه ٤١؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٩٠؛ ابصار العین، ص ١٧١.

۲ ـ من یزید هستم و پدرم مهاصر است و شجاع‌ترم از شیر در بیشه. خدایا من حسین را یاورم و از ابن سعد دور و بیزارم.

استوار و پاداش او را بهشت قرار ده!» یزید جنگید و به روایتی نه نفر و به روایت دیگر نوزده نفر را کشت، تا به فیض شهادت نائل آمد.(۱)

در زیارت ناحیهٔ مقدسه نام او آمده است:

السّلام علی یزید بن مُهاصِرِ الکِنْدیّ(۲)

۱۱۷. یزید بن مغفل جعفی

او محضر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد و در جنگ قادسیه در زمان خلیفهٔ اوّل حضور داشت. از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ صفین در رکاب حضرت جنگید. حضرت او را برای مبارزه با خریت بن راشد ناجی، که از خوارج بود، تحت امر معقل بن قیس به اهواز فرستاد. یزید از شجاعان شیعه و از شعرای خوب بود. در مکّه به کاروان حسینی پیوست و با ایشان به کربلا آمد. امام حسین علیه السلام او را همراه حجاج بن مسروق نزد عبیدالله بن حر جعفی فرستاد، تا از او برای یاری حضرت دعوت کنند.(۳)

یزید روز عاشورا مبارزه کرد و آنچنان شجاعانه جنگید که دشمن را به حیرت واداشت و عدّهٔ زیادی از کوفیان را کشت،

---

۱ ـ وقعة الطّفّ، ص ۲۳۷ و با تفاوت در نقل تاریخ طبری، ج ٤، ص ۳٤۰؛ ابصار العین، ص ۱۷۲ و به طور مختصر مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۹.

۲ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲.

۳ ـ ابصار العین، ص ۱۵۳.

سپس به فوز شهادت نائل آمد.[1]

او این رجز را می‌خواند:

أنـــا يـــزيد وأنـــا ابـــن مـــغفل وفي يـميني نـصل سـيف مـنجل

أعلو به الهـامات وسـط القسـطل عـن الحسـين المـاجد المُـفَضَّلِ

ابن رسول الله خير مُرسَل[2]

در زیارت ناحیهٔ مقدسه با نـام زیـد بـن مـعقل الجـعفی بـه او سلام داده‌اند:

السّلام على زيد بن مَعقِل الجُعفي[3]

۱ ـ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲ ـ من یـزید و فـرزند مـغفل هسـتم. در دست راسـتم شـمشیری صـیقل داده شده است. آن را بر فرق سرها در میان غـبارها فـرود مـی‌آورم و از حسین بـزرگوار بـا فـضیلت دفـاع مـی‌کنم. او فـرزند رسـول خـدا بـهترین پـیامبران است. (ابـصار العـین، ص ۱۵۳؛ قـصهٔ کـربلا، ص ۳۱۲).

۳ ـ بحارالانوار، ج ٤٥، ص ۷۲.

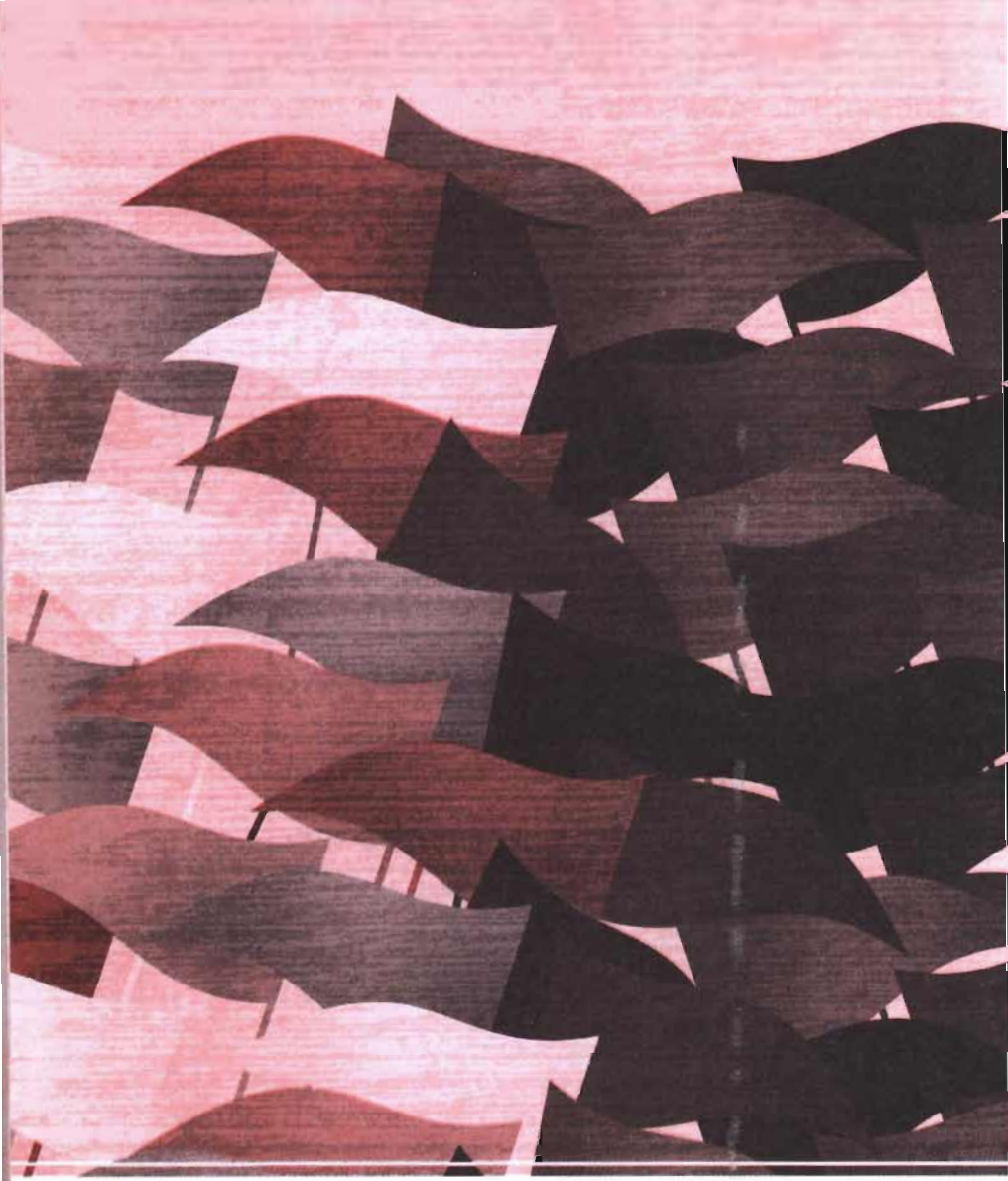

ضمائم

مسلم بن عقیل علیه‌السلام

مسلم فرزند عقیل، برادر امام علی علیه‌السلام است و مادر او کنیزی *علّیه* نام بود که عقیل او را از شام خریده بود؛ بنابراین مسلم پسر عموی امام حسین علیه‌السلام است.(۱) او با رقیه ـ یکی از دختران امیر المؤمنین، که مادرش *صهباء* از قبیلهٔ تغلب بود ـ ازدواج کرد.(۲)

هنگامی که نامه‌های اهل کوفه، مبنی بر دعوت، به امام حسین علیه‌السلام رسید، امام، مسلم بن عقیل را احضار کرد و همراه با قیس بن مسهر صیداوی، و عمارة بن عبدالله سلولی، و عبدالله و عبد الرحمن فرزندان شداد ارحبی، به کوفه اعزام فرمود.(۳) در این نامه آمده است: «... اینک برادر و پسر عمو و مطمئن‌ترین افراد خانواده‌ام مسلم بن عقیل را به سوی شما می‌فرستم، هرگاه او به من نامه نوشت که رأی شما یکی شده و همهٔ فرزانگان هم

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۷۸.

۲ ـ همان، ص ۸۹.

۳ ـ این بخش (شرح حال جناب مسلم علیه‌السلام)، به استثنای موارد اندکی که اشاره شده است، تماماً مأخوذ از کتاب ارشاد مفید، ص ۳۸۰ ـ ٤١١ می‌باشد.

عقیده‌اند، به زودی به سوی شما خواهم آمد». مسلم از مکه به مدینه وارد شد و با دو نفر راهنما عازم راه شد. دو راهنما راه را گم کرده و از شدت تشنگی جان سپردند. مسلم به محلّی به نام مضیق رسید، نامه‌ای به امام نوشت و واقعه را گزارش داد و از آنجا که این واقعه را به فال نیک نگرفته بود، از حضرت خواست او را معاف دارد، امام نپذیرفتند؛ در نتیجه مسلم به راه خود ادامه داد تا به کوفه رسید و به خانه مختار بن ابی عبید، نزول کرد. مردم به دیدار او می‌آمدند، مسلم نامه امام را برای آنها قرائت کرد و ۱۸ هزار نفر کوفی با او بیعت کردند. مسلم به امام نامه نوشت و بیعت کوفیان را به اطلاع ایشان رساند.

نعمان بن بشیر که در آن زمان از طرف یزید فرماندار کوفه بود، از ورود مسلم با خبر شد. برای جلوگیری از شورش به منبر رفته و مردم را از آشوب برحذر داشت و گفت: اسباب هلاکت مردم را فراهم نسازید و کسی که با من سر قتال نداشته باشد با او مقاتله نمی‌کنم... عبدالله بن مسلم حضرمی که هم پیمان با بنی امیه بود، برخاست و گفت: ای امیر! این‌گونه بیانات نشانهٔ ناتوانی است و چارهٔ این مردم جنگ است.

نعمان پاسخ داد: دوست‌تر دارم ضعیف باشم و خدا را اطاعت کنم تا اینکه عزیز باشم و نافرمانی خدا کنم. عبدالله بن مسلم حضرمی نامه‌ای به یزید نوشت و اوضاع را توصیف کرد و نوشت که نعمان برای شرایط فعلی کوفه ضعیف است، فردی قدرتمند منصوب کن. عمارة بن عقبه و عمر سعد نیز نامه‌های مشابهی نوشتند.

یزید، سرجون غلام معاویه را احضار و با وی مشورت کرد. او حکم معاویه به عبیدالله بن زیاد جهت استانداری بصره و کوفه را به یزید نشان داد. یزید، مسلم بن عمرو باهلی را احضار کرد و نامه‌ای با این مضمون به عبیدالله بن زیاد نوشت: فرزند عقیل در کوفه آشوب کرده و فتنه‌جویی می‌کند؛ به طرف کوفه حرکت کن، او را به بند بکش و یا بکش یا تبعید کن.

ابن زیاد با صورتی پوشیده با لشکر و همراهانش وارد کوفه شد. مردم گمان کردند، امام حسین علیه السلام آمده است و به او سلام و خوش آمد می‌گفتند. مسلم بن عمر گفت: دور شوید! این حسین نیست، ابن زیاد است. ابن زیاد صبح روز دیگر مردم را در مسجد کوفه گرد آورد و دستور فرمانداری کوفه از طرف یزید را به اطلاع مردم رساند و شروع به تهدید کرد که هر کس اطاعت نکند او را می‌کشم. سپس سرشناسان کوفه را احضار کرد و از آنها خواست طرفداران یزید و مخالفین او را معرفی کنند و اگر معرفی نکنند در امان نبوده و خون آنها ریخته می‌شود. هنگامی که مسلم بن عقیل از ورود عبیدالله باخبر شد و سخنان او را شنید، به خانهٔ هانی بن عروه رفت و در جایگاهی مخفی شد و خواص شیعیان به دیدارش می‌رفتند.

عبیدالله برای پیدا کردن جایگاه مخفی مسلم سه هزار درهم به غلامش معقل داد و گفت: به دنبال اصحاب مسلم بگرد، و هرگاه با یکی از آنان مواجه شدی، پول را نشان بده و بگو من می‌خواهم این پول را به مسلم بدهم جهت تأمین سلاح که صرف نابودی دشمن خود کند و چنان وانمود کن که تو از آنهایی و پیوسته

با آنان رفت و آمد کن تا به دیدار مسلم موفق شوی و به محل اختفایش پی ببری. معقل طبق دستور عمل کرد. روزی داخل مسجد جامع شد، مسلم بن عوسجه مشغول نماز بود، گفتند: این مرد برای حسین بیعت می‌گیرد. معقل فرصت را غنیمت شمرد و گفت: ای مرد! من اهل شام هستم، خدا نعمت دوستی اهل بیت را به من عطا کرده، و گریست. مسلم بن عوسجه گفت: خدا را سپاس که مرا با تو آشنا کرد و گفت: چند روزی در منزل من باش تا اجازه ورود بگیرم. بالاخره معقل به حضور مسلم رسید. و به قدری خود را مخلص نشان داد که هر روز زودتر از دیگران وارد می‌شد و از همه دیرتر منزل را ترک می‌کرد و همهٔ اطلاعات را به عبیدالله بن زیاد می‌رساند. هانی بن عروه از وقتی ابن زیاد وارد کوفه شده بود خود را به بیماری زده و در مجلس او حضور نمی‌یافت. ابن زیاد از اطرافیان جویای حال هانی شد. گفتند: بیمار است. گفت: اگر می‌دانستم که بیمار است به دیدنش می‌رفتم، ولی شنیده‌ام بهبود یافته و [از خانه بیرون می‌آید، و] جلوی درب خانهٔ خود می‌نشیند؛ با وی ملاقات کنید و بگویید به دیدار ما بیاید.[1]

---

۱ ـ وقعة الطف، ص ۱۱۵؛ ارشاد مفید، ص ۳۹۰.

در بعضی منابع آمده: هنگامی که عبیدالله از بصره آمد، شریک بن اعور را که از شیعیان و مورد احترام ابن زیاد نیز بود با خود آورده بود. شریک در کوفه به خانهٔ هانی وارد شد و در خانه هانی مریض شد. ابن زیاد کسی را نزد او فرستاد و پیغام داد که می‌خواهد از وی عیادت کند. شریک که متوجه شد به مسلم گفت: این فرد فاسق

←

فرستادگان عبیدالله شبی با هانی که جلوی درب خانه‌اش نشسته بود، ملاقات کردند. علت عدم حضور او را جویا شدند. گفت: همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، بیماری مانع ملاقات شده است. گفتند: راست است، ولی عبیدالله اطلاع یافته که بهبودی یافته‌ای و شب‌ها جلوی درب خانه می‌نشینی و اکنون برای رفع کدورت، تو را به خدا سوگند می‌دهیم که با ما سوار شده به حضور پسر زیاد بیایی. هانی کلام آنان را پذیرفت و سوار مرکب شد. نزدیک قصر که رسید، احساس خطر کرد و به حسان بن اسما برادر زاده‌اش

← تبهکار فاجر به عیادت من می‌آید. چون پیش من نشست تو به او حمله کن و او را بکش. هانی که مطلع شد، گفت: من خوش ندارم که این مرد در خانهٔ من کشته شود. وقتی ابن زیاد وارد شد شریک منتظر مسلم بود. وقتی دید اقدامی نکرد، برای او شعر خواند که مفهوم آن این بود که منتظر چه هستی؟! اقدام کن که فرصت از دست می‌رود. عبیدالله که متوجه منظور شریک نشده بود، گفت: هذیان می‌گوید؟ و... (وقعة الطف، ص ۱۱۳).

ولی به نظر می‌رسد این داستان ساختگی باشد، چرا که بزرگانی چون شیخ مفید این داستان را نقل نکرده‌اند و مرحوم صفائی حائری به دلایل ذیل این داستان را دور از واقعیت می‌داند:

۱. ابن زیاد که از داخل خانهٔ هانی به وسیلهٔ معقلِ جاسوس اطلاع داشت، چگونه به عیادت می‌رود.

۲. شریک در حال سلامت از یاوران عبیدالله بن زیاد بود. چگونه در مریضی شیعه شد و دلائل دیگر. (شیخ عباس صفائی حائری، تاریخ سید الشهداء، ص ۲٤٤).

گفت: بیمناکم! وی پاسخ داد: به خدا قسم هیچ خوفی احساس نمی‌کنم؛ چون نمی‌دانست هانی برای چه موضوعی احضار شده است. وقتی هانی بر عبیدالله وارد شد، عده‌ای از نزدیکان عبیدالله گفتند: احمقی با پای خود به خانه هلاکت وارد شد. عبیدالله به شریح قاضی که حضور داشت توجه کرد و این شعر را خواند:

اريد حياته و يريد قتلي عذيرك من خليلك مراد[1]

هانی وقتی این را شنید در اندیشه فرو رفت و گفت: چرا این دفعه رأی تو از من برگشته است؟ عبیدالله بن زیاد گفت: آرام باش! چگونه توقع احترام داری با آنکه در خانهٔ خود کارهایی کرده‌ای که برای یزید و همهٔ مؤمنان زیان‌آور است؟! مسلم بن عقیل را به خانهٔ خود جای داده‌ای و مبارزان و اسباب جنگ را در منزل خود فراهم کرده‌ای. هانی تکذیب کرد. عبیدالله معقل را خواند و گفت: این مرد را می‌شناسی؟ هانی متوجه شد که این جاسوس بوده است؛ لحظاتی تأمل کرد و به عبیدالله گفت: من مسلم را به خانهٔ خود دعوت نکرده‌ام و از کارهای او اطلاع نداشتم، تا آنکه به خانهٔ ما آمد و درخواست کرد او را در منزل خود بپذیرم و من چاره‌ای ندیدم جز اینکه از او پذیرایی کنم. اکنون اگر بخواهی به تمام معنی متعهد می‌شوم و وثیقه می‌سپارم که در صدد آزار تو برنیایم و با تو بیعت کنم.

ابن زیاد گفت: به خدا قسم! از تو هیچگاه دست برنمی‌دارم تا

---

۱ ـ من می‌خواهم او زنده بماند و او آرزومند است که مرا بکشند. اگر این نظر من مورد پسند نیست بگو کسی را بیاورید که عذر خطای خود را بخواهد.

اینکه او را تسلیم من کنی. هانی پاسخ داد: به خدا قسم! چنین کاری را هرگز نمی‌کنم. این سخن چند بار ردّ و بدل شد. مسلم بن عمرو باهلی به ابن زیاد گفت: من او را قانع می‌سازم. ولیکن هانی در برابر اصرار مسلم بن عمرو نیز پاسخ داد: عار و ننگی بالاتر از این نیست که میهمان و پناهندهٔ خود را تحویل ستمگری دهم. الآن من زنده و توانا هستم و یارانم بسیار. اگر تنها هم شوم دست از یاری او برندارم و در راه او جان می‌سپارم.

مسلم بن عمرو او را سوگند می‌داد ولی اثری نکرد. ابن زیاد هانی را پیش خواند و گفت: اگر از تحویل مسلم خودداری کنی گردنت را می‌زنم. هانی پاسخ داد: خیال کردی از تو بازخواست نمی‌کنند! اگر چنین کنی شمشیرهای برّان از نیام کشیده و تو را در خانه محاصره کنند. عبیدالله فکر کرد که نزدیکان وی حاضرند. او را به نزدیک تخت فرا خواند و گفت: وای بر تو! مرا از شمشیرهای آخته می‌ترسانی؟! و با چوب‌دستی آنقدر به صورت هانی زد که دماغش شکست و محاسنش خون آلود و پوست صورتش کنده شد و در نتیجه چوب‌دستی‌اش شکست. ابن زیاد برای توجیه کار خود گفت: این از خوارج است. حسان بن اسماء که از این عمل به شدت ناراحت بود گفت: تو به ما گفتی او را برای استحکام ارتباط و همکاری به حضور تو آوریم. اکنون مکر کردی و او را خارجی خواندی و دماغش را شکستی و صورتش را خون آلود کردی و اراده کردی او را از پای در آوری؟!

عبیدالله با تمسخر گفت: تو هم اینجا هستی؟! آنگاه دستور داد او را هم با مشت زده به گوشه‌ای نشانیدند.

خبر به عمرو بن حجاج رسید، وی به طرف قبیلهٔ مذحج رفت و همراه با عده زیادی از مذحجیان، اطراف قصر ابن زیاد را احاطه کرده، با صدای بلند گفت: من پسر حجاجم و اینان سواران و بزرگان مذحج هستند. از مقصود خود دست برندارند و تا آخرین قطرهٔ خون ایستاده‌اند. اینان شنیده‌اند که بزرگشان کشته شده و اکنون به خونخواهی آمده‌اند.

ابن زیاد به شریح قاضی گفت: برو و از نزدیک وضع هانی را بررسی کن و نتیجه بررسی را به آنها ابلاغ کن و به آنها بگو که هانی کشته نشده و زنده است. شریح هم حضور هانی رسید؛ هانی که او را دید دانست که به طمع مال و مقام برای شهادت نابجا آمده، او را از خدا بیم داد و به خدا پناه برد و گفت: نابود شدند مردم من! کجایند دینداران و کجایند اهل شهر؟! و این سخنان را در هنگامی می‌گفت که خون بر رخسارش جاری بود. در این هنگام صدای همهمه و غوغای مردمِ خود را که کنار قصر آمده بودند شنید. گفت: خیال می‌کنم این همهمهٔ مردم مذحج و پیروان مسلمان من است و یقین دارم اگر ده نفر از آنها بتوانند بر من وارد شوند مرا از این بیچارگی رهایی خواهند داد.

شریح که صدای هانی را شنید به طرف مردم مذحج رفته و گفت: پسر زیاد از موقعیت شما و علاقه شما نسبت به هانی اطلاع پیدا کرد و چون شما را ناراحت دید به من دستور داد تا از نزدیک با هانی ملاقات کرده و خبر سلامتی او را به شما اطلاع دهم. من با او ملاقات کردم و دیدم او زنده است و کسی که خبر قتل او را به شما داده دروغ گفته است.

عمرو بن حجاج و یاران او که خیال کردند قاضی شهر راست می‌گوید، خدا را شکر کرده و مراجعت کردند.

پسر زیاد که خود را از خطر مذحجیان در امان دید از قصر خارج شد و همراه نزدیکان و لشکریان به مسجد رفت و بر منبر قرار گرفت و گفت: ای مردم! از خدا و پیشوایان خود پیروی کنید و میان خود تفرقه ایجاد نکنید؛ زیرا ممکن است بر اثر دوئیت به هلاکت برسید و خوار گردید و کشته شوید و آزار ببینید...

ناگهان دیده‌بانانِ وی وارد شدند و گفتند: مسلم بن عقیل آمد. ابن زیاد برای اینکه غافل‌گیر نشود به سرعت از مسجد خارج شد و وارد قصر شده، دستور داد دروازه را ببندند.

عبدالله حازم جریان هانی را به اطلاع مسلم رساند. مسلم اصحاب خود را خبر کرد و به حال آماده‌باش درآورد و لوای جنگ را به سران قبایل داد. در نتیجه چهار هزار نفر آمادهٔ جنگ شدند و مسجد و بازار پر از جمعیت شد و مردم به مسلم پیوستند و ابن زیاد تا می‌توانست از درب دار الاماره حفاظت می‌کرد. در قصر سی نفر خدمتگزار و بیست نفر از سران قبایل حضور داشتند. عده‌ای از اشراف که از ابتدا حضور نداشتند، وقتی خبردار شدند، به مسلم پیوستند.

آنهایی که طرفدار ابن زیاد بودند از پشت بام به دیدن افراد مسلم آمده بودند. اصحاب مسلم هم به آنان سنگ پرتاب می‌کردند و به آنان و عبیدالله و پدرش بد می‌گفتند.

ابن زیاد، کثیر بن شهاب را خواند و به او گفت که برود و با قبیله مذحج صحبت کند و آنان را از جنگ منصرف نماید و از

مخالفت با ابن زیاد بترساند و به محمد بن اشعث گفت که با قبیله کنده و حضرموت مذاکره کند و به قعقاع ذهلی و شبث بن ربعی و حجار بن ابجر عجلی و شمر بن ذی الجوشن عامری دستور مشابهی داد. ابن زیاد اشراف را جمع کرد و به آنان گفت که با مردم از بالای قصر صحبت کنند و افراد را از اطراف مسلم پراکنده سازند.

اشراف چنین کردند و مردم کم کم پراکنده شدند و یکدیگر را از جنگ منصرف ساختند. وقتی مسلم نماز مغرب را خواند، سی نفر از چهار هزار نفر باقی ماندند. و هنگامی که از مسجد خارج شد، بیش از ده نفر باقی نماندند و چون به سوی محله کِنده رفت آن ده نفر هم متفرق شدند و کسی او را به خانهٔ خود دعوت نکرد.

مسلم در میان کوچه‌های کوفه سرگردان ماند، تا به خانهٔ زنی به نام *طوعه* نزدیک شد.

طوعه کنیز اشعث بن قیس بود و از او یک پسر داشت؛ اشعث او را آزاد کرده بود و طوعه به همسری اسید حضرمی درآمده بود.

مسلم که در خلوت کوچه چشمش به طوعه افتاد اظهار تشنگی کرد. طوعه آب آورد و باز گشت. دید هنوز مسلم نرفته است. گفت: بندهٔ خدا آب نوشیدی، چرا به خانهٔ خود نمی‌روی؟ از اینجا برخیز و به خانهٔ خود برو، زیرا مناسب نیست بر در خانهٔ من بنشینی. مسلم گفت: من غریبم و خانه ندارم؛ مرا در خانهٔ خود جای ده. طوعه گفت: تو کیستی؟ گفت: من مسلم بن عقیل هستم. زن تعجب کرد و گفت: واقعاً تو مسلم بن عقیل هستی؟ گفت: آری. زن گفت: این خانهٔ محقر من در اختیار توست و اتاقی غیر از آن

اتاقی که خود در آن بود در اختیار مسلم قرار داد و غذا حاضر کرد، ولی مسلم، چون ناراحت بود، نتوانست غذا بخورد.

طولی نکشید فرزند زن که بلال نام داشت به خانه آمد و جریان را فهمید. مادرش او را سوگند داد، این خبر را با کسی در میان نگذارد.

پس از اینکه افراد مسلم پراکنده شدند، دیگر سر و صدایی نبود. ابن زیاد به افراد خود دستور داد که از پشت بام قصر به بیرون توجه کنند که آیا از افراد مسلم کسی باقی مانده یا نه؛ که به وی خبر دادند کسی باقی نیست. ابن زیاد گفت: در عین حال ممکن است در جایی کمین کرده باشند؛ افراد او مشعل برداشته همه جا را جستجو کردند. وقتی ابن زیاد مطمئن شد، درب دار الاماره را که روبروی مسجد بود باز کرد و اعلام نمود هر کس نماز عشاء را در مسجد بجا نیاورد در امان نخواهد بود. با این اخطار پس از اندکی مسجد پر از جمعیت شد.

ابن زیاد به منبر رفت و گفت: فرزند عقیل دست به مخالفتی زد که شما از آن باخبرید. هر کس او را پناه دهد در امان نخواهد بود و هر کس او را تحویل دهد دیه او را به وی پرداخت خواهیم کرد.

آنگاه به حصین بن نمیر گفت: مادرت به عزایت بنشیند اگر در اثر بی‌احتیاطی، فرزند عقیل از دست تو فرار کرد! اکنون اختیار همه خانه‌های کوفه را به تو سپردم تا او را پیدا کنی.

پس از آن وارد قصر شد و بر تخت جلوس کرد و بار عام داد. مردم دسته دسته برای سلام به دیدن او می‌آمدند و پرچمی برای

عمرو بن حریث قرار داد و او را امیر مردم ساخت و محمد بن اشعث را بسیار تکریم کرد.

صبح فردا، بلال نزد عبدالرحمن بن محمد بن اشعث آمد و او را از محل مسلم مطلع ساخت. عبدالرحمن به دیدار پدرش که نزد ابن زیاد بود رفت و وی را باخبر ساخت. ابن زیاد محمد بن اشعث و قومش را مأمور کرد و عبیدالله سُلَمی را با هفتاد نفر از قبیلهٔ قیس همراه او ساخت تا به طرف خانه طوعه بروند.

مسلم صدای پای اسب‌ها را که شنید فهمید برای دستگیری او آمده‌اند، شمشیر کشید و به آنان حمله کرد و مبارزه سنگینی نمود. فرستادگان ابن زیاد که دیدند به این سادگی ممکن نیست مسلم را از پای در آورند به پشت بام رفته او را هدف سنگ‌ها قرار داده و نی‌ها را آتش می‌زدند و روی سر او می‌ریختند.

تا این که مسلم را امان دادند، مسلم با اینکه یقین داشت حیله است، از فرط جراحات و خستگی تسلیم شد و استرجاع کرد و گریست و می‌گفت: به خدا سوگند! برای خود گریه نمی‌کنم، گریهٔ من برای حسین و یاران او است.

آنگاه رو به پسر اشعث کرد و گفت: می‌دانم امان تو نتیجه‌ای ندارد، لیکن اگر می‌توانی برای من قدم خیری بردار و کسی را از طرف من به طرف امام حسین روانه ساز و بگو پسر عقیل گرفتار شده و کشته خواهد شد و تو با اطرافیان باز گرد و به کوفه نیا.

پسر اشعث مسلم را با آن وضع ناگوار وارد قصر کرد و ابن زیاد را مطلع ساخت که به مسلم امان داده است. ابن زیاد گفت: از

کجا به وی امان دادی؟! من تو را فرستادم که او را بیاوری نه اینکه امان بدهی.

وقتی مسلم وارد قصر شد چشمش به کوزه آبی افتاد. اظهار تشنگی کرد و آب طلبید. مسلم بن عمرو گفت: این آب گوارا را می‌بینی؟! قطره‌ای از آن را نمی‌آشامی مگر اینکه وارد جهنم شوی و از حمیم آن بیاشامی. مسلم گفت: تو از من سزاوارتری که از حمیم بنوشی.

عمرو بن حریث که شاهد ماجرا بود به غلامش دستور داد کوزه آبی برای مسلم بیاورد. غلام جامی از کوزه پر کرد و به مسلم داد. مسلم هر چه می‌خواست بنوشد، ظرف پر از خون می‌شد و دندان‌های آسیب دیده‌اش در آن ریخت. آنگاه خدا را شکر کرد و گفت: اگر قسمت من در این آب بود می‌نوشیدم، ولی معلوم می‌شود از آن بهره‌ای ندارم.

آنگاه فرستاده ابن زیاد آمد و مسلم را نزد او برد.

مسلم به ابن زیاد سلام نکرد. اطرافیان او گفتند: چرا سلام نکردی؟ گفت: کسی که قصد کشتن مرا دارد سلامی بر او نیست. اگر قصد کشتن مرا ندارد بسیار به او سلام خواهم کرد.

ابن زیاد گفت: به جان خودم قسم کشته خواهی شد. مسلم گفت: اجازه بده به یکی از نزدیکان خود وصیتی کنم. به اطراف نگاه کرد، عمر بن سعد را دید، گفت: نیازی به تو دارم، آن را از دیگران پوشیده دار. عمر بن سعد ابتدا نپذیرفت. ابن زیاد تعجب کرد و گفت: عمر! نیاز پسر عمویت را به جا نمی‌آوری؟ عمر بن

سعد با مسلم به گوشه‌ای رفتند. مسلم گفت: وقتی وارد کوفه شدم، هفتصد درهم وام گرفتم. پس از من شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادان کن و چون به تیغ کین پسر زیاد کشته شدم، بدن مرا از او بگیر و به خاک بسپار و کسی را امر کن تا حسین را در راه ملاقات کند و از آمدن به کوفه منصرف سازد، زیرا من به حسین نوشته بودم که به زودی به جانب کوفه کوچ فرماید و یقیناً هم اکنون در راه است.

پس از ادای وصیت مسلم، عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و به او گزارش داد. ابن زیاد به عمر گفت: کسی که در مسند امانت داری قرار می‌گیرد خیانت نمی‌کند و تو باید اسرار او را فاش نمی‌کردی ولی مسلم خائنی را امین خود ساخت.

آنگاه ابن زیاد به عمر بن سعد گفت: آنچه را مسلم در اختیار تو گذارد بفروش و بدهی او را بپرداز. از تو جلوگیری نمی‌کنیم و بدن او را پس از اینکه سر از بدنش جدا کردیم، هر جا شد به خاک سپار. اما حسین، اگر او کاری با ما نداشته باشد با او کاری نداریم.

آنگاه ابن زیاد گفت: ای پسر عقیل! آمدی و جمعیت مردم را متفرق ساختی و آنان را به دشمنی بر یکدیگر تحریک نمودی.

مسلم گفت: چنین نیست که تو پنداشتی. مردم شهر معتقدند پدر تو نیاکانشان را کشت و خونهایشان را ریخت و آئین کسری و قیصر را رواج داد، ما آمدیم که رسم دادگری را برقرار سازیم و مردم را به دستور کتاب آسمانی امر فرماییم.

ابن زیاد گفت: ای نابکار فاسق! تو را چه به این حرف‌ها؟! چرا آنگاه که در مدینه بودی این کارها را نمی‌کردی و شراب

می‌خوردی و مستی می‌کردی؟

مسلم گفت: به خدا سوگند دروغ می‌گویی، من هیچگاه شراب نخورده‌ام. تو از روی عداوت و کمال بی‌اطلاعی چنین نسبتی را به من می‌دهی و به راستی که تو به باده گساری از من شایسته‌تری؛ باده‌گسار کسی است که مانند سگ دیوانه چنگال و پوز خود را به خون مسلمانان آلوده سازد و آدم‌کشی نماید و خون ناحق بریزد و با مسلمانان دشمنی نماید و به افراد و اشخاص بدگمان باشد و روزگار به لهو و لعب بگذراند و با اینکه همه این اعمال ناپسند را مرتکب می‌شود، خیال کند کار نامناسبی نکرده و خطایی از او سر نزده است.

ابن زیاد گفت: تو خود را پارسا و دلسوز مردم قلمداد می‌کنی با آنکه نفست، تو را به سودای خلافت وادار کرد و خدا تو را شایسته برای این کار نمی‌داند و نمی‌گذارد به آرزوی خود برسی.

مسلم فرمود: اگر ما شایستهٔ مقام خلافت نباشیم چه کسی به غیر از ما سزاوار آن مقام خواهد بود؟

ابن زیاد گفت: امیرالمؤمنین یزید!

مسلم فرمود: خدا را در همه حال سپاسگزاریم و بدانچه او میان ما و شما حکومت فرماید خرسندیم.

ابن زیاد گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به وضعی نکشم که هیچ کسی در اسلام چنان کشته نشده باشد!!

مسلم فرمود: آری، تو شایسته‌ای که در اسلام بدعتی بگذاری! و کسی مثل تو از کشتن‌های سخت و مثله کردن و بدباطنی نمودن و اعمال ناشایست رویگردان نیستی.

ابن زیاد بی‌تاب شده و به او و امام حسین و حضرت علی و عقیل علیهم‌السلام ناسزا گفت و مسلم دیگر پاسخی به آن نداد.

ابن زیاد دستور داد: او را به بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید و جسدش را از روی پشت بام به زیر افکنید.

مسلم گفت: سوگند به خدا اگر با من خویشاوندی داشتی مرا نمی‌کشتی. ابن زیاد گفت: کجاست کسی که مسلم با شمشیر به سر او زده است. بکر بن حمران که در منزل طوعه از شمشیر مسلم آسیب دیده بود، حاضر شد.

ابن زیاد دستور داد: تو بالای قصر می‌روی و سر مسلم را از بدنش جدا می‌کنی.

بکر به اتفاق مسلم بر بالای قصر رفت و مسلم تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و صلوات بر پیامبر می‌فرستاد و می‌فرمود: خداوندا! تو بین ما و این قوم حکومت فرما. اینان مردمی بودند که ما را فریب دادند و تکذیب کرده و خوار ساختند.

آنگاه او را بر بالای قصر بردند و سرش را بریدند و جسدش را از بالای قصر به زیر افکندند.(۱)

رضوان خدا بر او باد

---

۱ ـ ارشاد مفید، ص ٤١١؛ وقعة الطف، ص ١٤٠ ـ ١٤١.

هانی بن عروه

هانی فرزند عروه فرزند نمران از قبیله مذحج بود. هانی و پدرش صحابی رسول خدا و از بزرگان شیعه بودند و در جنگ‌های سه‌گانه در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جهاد کردند.

مسعودی در مروج الذهب نقل می‌کند که هانی، زعیم تیرهٔ *مرادی*، از شاخه‌های قبیله مذحج بود و هنگامی که سوار می‌شد، چهار هزار زره‌پوش و هشت هزار پیاده او را همراهی می‌کرد و اگر هم‌پیمانان هم با او همراه می‌شدند، سی هزار زره پوش با او بودند.(۱)

پس از شهادت حضرت مسلم، محمد بن اشعث به ابن زیاد گفت: تو جایگاه هانی و قبیله او را در کوفه می‌دانی و آنان می‌دانند من و اسماء خارجه او را به حضور تو آورده‌ایم؛ او را به من ببخش که از دشمنی اهل کوفه و خاندانش نگرانم. ابن زیاد قول داد با نظر او با هانی رفتار کند، ولی نظرش تغییر کرد و دستور داد هانی را به

---

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۳۹.

بازار ببرند و گردنش را بزنند. لذا هانی را دست بسته به بازار محل فروش گوسفندان بردند.

هانی که دست‌بسته، خود را برابر مرگ می‌دید، مردم مذحج، که همواره به وی افتخار می‌کردند، را به یاری طلبید و گفت: کجا هستند مذحجی‌ها؟! وقتی دید کسی به یاری‌اش نیامد، دستش را از طناب خارج کرد و گفت: آیا عصا یا خنجر یا سنگ یا استخوانی نیست تا مردی از خود دفاع کند؟ مأموران او را گرفته و دست‌هایش را محکم بستند و به او گفتند: گردنت را آمادهٔ تیغ کن. پاسخ داد: من اینچنین سخاوتی نمی‌کنم و حاضر نیستم شما را علیه خود یاری نمایم. رشید غلام ابن زیاد شمشیر کشید و بر هانی فرود آورد، لیکن کارگر نشد.

هانی توجهی به خدا کرده، گفت: بازگشت من به سوی خداست، پروردگارا! به جانب بخشش و رضوان تو می‌آیم. آنگاه شمشیر دیگری بر وی فرود آورده و او را به شهادت رسانید.[1]

---

۱ ـ ارشاد مفید، ص ٤١٢؛ وقعة الطف، ص ١٤٢.

قیس بن مسهر صیداوی

قیس فرزند مُسَهّر فرزند خالد، از شاخهٔ *صیدا*، از قبیله اسد بود.

قیس شخصی بزرگوار، شریف و شجاع بود که در محبت اهل بیت اخلاص داشت. پس از مرگ معاویه، شیعیان در منزل سلیمان بن صرد تجمع کرده و برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و توسط عبدالله بن سبع و عبدالله بن وال فرستادند، آنگاه بعد از دو روز نامه‌ای دیگر نوشتند و توسط قیس بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی برای امام ارسال کردند.

امام، مسلم را همراه قیس بن مسهر و عبدالرحمن ارحبی به کوفه فرستاد. وقتی مسلم در راه با مشکل رو به رو شد، نامه‌ای به امام نوشت و قیس را مأمور کرد که نامه را به امام برساند. امام، نیز پاسخ نامه را توسط قیس برای مسلم فرستاد، وقتی مسلم نامه را دریافت کرد همراه با قیس به سوی کوفه رفت. هنگامی که مسلم اجتماع مردم کوفه را دید، نامه‌ای برای امام نوشت و او را به کوفه

دعوت کرد؛ این نامه را نیز قیس به امام علیه السلام رساند.[1]

ابومخنف می‌گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام به حاجز، که از *بطن الرمه* به شمار می‌آید، رسید، قبل از آنکه خبر شهادت مسلم علیه السلام به او برسد، نامه‌ای به مسلم نوشت و آن را به وسیله قیس بن مسهّر به کوفه فرستاد. متن نامه چنین بود:

«به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. نامه‌ای است از حسین بن علی به برادران مسلمان و مؤمن خود. سلام بر شما. ستایش می‌کنم خدای یکتای بی‌انباز را. اما بعد؛ نامه مسلم بن عقیل، مرا از حسن رأی شما و اینکه همه آمادهٔ یاری ما هستید و حق ما را از دشمنان ما خواهید گرفت، با خبر کرد؛ از خدا می‌خواهم که امور ما را نیکو گرداند و به شما در برابر چنین اقدام خداپسندانه‌ای پاداش بزرگ کرامت فرماید و من هم در پی این نامه، روز سه شنبه، هشتم ذیحجه، مصادف با روز ترویه، از مکه به سوی عراق رهسپار شدم و به مجرد اینکه فرستادهٔ من بر شما وارد شد با سرعت تمام خود را برای انجام مقصود آماده ساخته و هر چه بیشتر جدیت نمائید و من هم به همین زودی بر شما وارد خواهم شد. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد».[2]

قیس بن مسهر نامه را گرفته به مجرد اینکه وارد قادسیه شد حصین بن نمیر او را دستگیر کرده و فوراً نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد. ابن زیاد از او دربارهٔ نامه سؤال کرد. قیس گفت: پاره کردم.

---

۱ ـ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۷؛ ابصار العین، ص ۱۱۲.

۲ ـ وقعة الطف، ص ۱۶۰؛ ابصار العین، ص ۱۱۳.

ابن زیاد گفت: چرا؟ پاسخ داد: برای اینکه تو از مضمون آن باخبر نشوی. ابن زیاد گفت: به چه کسی بوده؟ پاسخ داد: به گروهی که نمی‌شناسم.

ابن زیاد دستور داد که قیس به منبر رفته و به حسین علیه‌السلام ناسزا بگوید. او هم بر فراز منبر آمده، پس از حمد و ثنای خدا گفت: همانا حسین بن علی، بهترین آفریده خدا و فرزند فاطمه، دختر رسول خداست و من هم فرستادهٔ آن حضرتم؛ پس خواستهٔ او را اجابت نمایید. آنگاه ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی علیه‌السلام آمرزش خواسته و بر او درود فرستاد.

ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر به پائین بیفکنند.(۱)

گویند هنگامی که قیس را دست‌بسته به زیر افکندند، استخوانهایش شکست، امّا هنوز رمقی باقی بود. مردی به نام عبدالملک لخمی نزد او رفته، سر از تنش جدا کرد. برخی از چنین عمل ناشایست او عیب‌جویی کردند. وی گفت: خواستم او را آسوده بسازم! رضوان خدا بر او باد.(۲)

۱ ـ ابصار العین، ص ۱۱۳ به نقل از تاریخ طبری.

۲ ـ ارشاد، ص ۴۱۹.

عبدالله بن یَقْطَر الحِمْیَری

عبدالله بن یقطر، برادر رضاعی امام حسین علیه‌السلام محسوب می‌شود، زیرا مادرش پرستار امام حسین علیه‌السلام بود ـ هرچند امام از هیچ زنی بجز مادرشان شیر نخورده‌اند.

ابن حجر در *اصابه* می‌گوید: او را باید صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانست، چرا که همزاد حسین بود.

سیره نویسان نقل کرده‌اند که امام حسین پس از خروج از مکه نامه‌ای به مسلم نوشته، به عبدالله بن یقطر داد تا به مسلم برساند. عبدالله وقتی به قادسیه رسید حصین بن تمیم (نمیر) که با امام علی علیه‌السلام سابقه جنگ و عداوت داشت، او را در قادسیه دستگیر کرد و نزد عبیدالله فرستاد. عبیدالله از رسالت او سؤال کرد. عبدالله جوابی نداد.

عبیدالله بن زیاد از او خواست بالای قصر برود و بر دروغگو پسر دروغگو لعنت کند؛ تا بعد از آن رأی خود را دربارهٔ او اعلام کند. عبدالله بالای قصر رفت و فریاد زد: ای مردم! من فرستادهٔ

حسین بن فاطمه بنت رسول الله هستم. به سوی شما آمده‌ام تا او را در مقابل پسر مرجانه و پسر سمیه، آن حرام‌زاده فرزند حرام‌زاده، یاری کنید. ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر به زمین پرتاب کنند. استخوانهای او شکسته شد و به شهادت رسید.[1]

۱ ـ تاریخ طبری، ج ٤، ص ۲۹۷؛ ابصار العین، ص ۹۳. در بعضی منابع نظیر ابصار العین و وقعة الطف، ص ۱٦۳ نقل شده پس از سقوط عبدالله، مردی که قاضی کوفه بود به نام عبدالملک بن عمیر لخمی، سر از تن او جدا کرد. او را نکوهش کردند، گفت: می‌خواستم راحت شود، ولی در ارشاد این مطلب به طور مردد، برای عبدالله بن یقطر یا برای قیس بن مسهّر صیداوی نقل شده است. (ارشاد مفید، ص ٤۱۹).

فهرست منابع و مآخذ

۱. آقا تهرانی، مرتضی، یاران شیدای حسین بن علی علیه‌السلام، کتاب یوسف، تهران، ۱۳۹۲ش.

۲. آیتی، محمد ابراهیم، ***بررسی تاریخ عاشورا***، صدوق، ۱۳٤۷ش.

۳. ابن ابی الحدید، ***شرح نهج البلاغه***، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت.

٤. ابن اثیر، ***الکامل فی التاریخ***، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱٤۲۲ق، چاپ سوم.

۵. ابن اعثم کوفی، ***الفتوح***، دار الأضواء، بیروت، ۱٤۱۱ق.

٦. ابن حجر عسقلانی، ***الاصابة في تمییز الصحابة***، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ق.

۷. ابن حنبل، احمد، **مسند**، دار الصادر، بیروت.

۸. ابن شهرآشوب، ابو جعفر رشید الدین سروی مازندرانی، ***المناقب***، علامه، قم.

۹. ابن طاوس، سیّد علی بن موسی بن جعفر الحسینی، ***اقبال الاعمال***، دار الکتب الاسلامیه، تهران.

۱۰. ــــــــــ، ***اللهوف فی قتلی الطفوف***، منشورات حیدریه، نجف، ۱۳٦۹ق.

۱۱. ابن عنبه، احمد بن علی، ***عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب***، انتشارات انصاریان، قم، ۱٤۱۷ق.

۱۲. ابومخنف، لوط بن یحیی ازدی غامدی کوفی، ***وقعة الطّف***، مؤسسهٔ نشر اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۳٦۷.

۱۳. اصفهانی، ابوالفرج، ***مقاتل الطالبیین***، منشورات الرضی، زاهدی، قم، ۱٤۰۵ق.

۱٤. امین، سید محسن، ***اعیان الشیعة***، دار التعارف للمطبوعات، بیروت.

۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی، ***انساب الاشراف***، دار التعارف، بیروت، ۱۳۹۷ق.

۱٦. بهبهانی، محمدباقر، ***الدمعة الساکبة فی احوال النبی والعترة الطاهرة***، مکتبة العلوم العامة ـ مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بحرین ـ بیروت، ۱٤۰۹ق.

۱۷. حسینی (ژرفا)، سید ابوالقاسم، ***زخم، پرواز، دیدار***، مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان، ۱۳۷۷ش.

۱۸. حسینی حائری شیرازی، سید عبدالمجید، ***ذخیرة الدارین***

فیما یتعلق بمصائب الحسین علیه السلام واصحابه، زمزم هدایت، قم.

۱۹. حمید الشهید، ابن احمد بن محمّد الحلّی، ***الحدائق الوردیة فی مناقب أئمّة الزیدیة***، صنعا، یمن، ۱٤۲۳ق، چاپ اول.

۲۰. خراسانی، حاج محمد هاشم بن علی، ***منتخب التواریخ***، اسلامیه، تهران، ۱۳٤۷ش.

۲۱. خوارزمی، ابو المؤید الموفق، ***مقتل الحسین***، انوار الهدی، ۱٤۱۸ق.

۲۲. الدینوری، احمد بن داود، ***الاخبار الطوال***، منشورات الرضی، قم، ۱۳٦۸ش.

۲۳. سماوی، محمد بن طاهر، ***ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام***، مرکز دراسات اسلامیه للحرس الثورة.

۲٤. سیوطی، جلال الدین، ***الخصائص الکبری***، دار الکتاب العربی، حیدرآباد دکن، هند، ۱۳۲۰ق.

۲۵. شریف القرشی، باقر، ***حیاة الامام الحسین علیه السلام***، مدرسة الایرانی، قم، ۱٤۱۳ق.

۲٦. شعرانی، حاج میرزا ابوالحسن، ***دمع السجوم*** (ترجمهٔ نفس المهموم)، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷٤ق.

۲۷. شمس الدین، محمد مهدی، ***انصار الحسین***، امیرکبیر، تهران، ۱۳٦٤ش.

۲۸. شوشتری، قاضی سید نور الله حسینی مرعشی، ***احقاق الحق***،

با تعلیقات آیة الله المرعشی نجفی، انتشارات کتابخانه آیة الله نجفی مرعشی.

۲۹. صابری همدانی، احمد، ***ادب الحسین و حماسته***، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱٤۰۷ق.

۳۰. صدر حاج سیّد جوادی، احمد و دیگران، ***دائرة المعارف تشیع***، بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳٦۳ق.

۳۱. صفائی حائری، عباس، ***تاریخ سید الشهداء*** علیه‌السلام.

۳۲. طبری، محمد بن جریر، ***تاریخ طبری***، مطبعه استقامة قاهره، افست، ۱۳۵۸ق.

۳۳. طوسی، ابوجعفر محمّد بن حسن، ***رجال***، دار الذخائر قم، ۱٤۱۱ق.

۳٤. ــــــــــــــــــــ، ***اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)***، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳٤۸ش.

۳۵. قمی، حاج شیخ عباس، ***منتهی الامال***، اسلامیه، ۱۳۳۸ش.

۳٦. مامقانی، عبدالله، ***تنقیح المقال***، مطبعه مرتضویه، نجف ۱۳۵۲ق.

۳۷. مجلسی، محمد باقر، ***بحارالانوار***، مکتبه اسلامیه تهران.

۳۸. محدثی، جواد، ***فرهنگ عاشورا***، نشر معروف، ۱۳۷٤ش.

۳۹. محلاتی، سید هاشم، ***زندگانی امام حسین*** علیه‌السلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

٤٠. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الإرشاد**، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٧٧ق.

٤١. موسوی مقرّم، عبدالرزاق، **مقتل الحسین**علیه‌السلام، دار الکتاب الاسلامی، بیروت، ١٣٩٩ق.

٤٢. مؤسسة الامام الهادیعلیه‌السلام، **موسوعة زیارات المعصومین**، مؤسسة الامام الهادیعلیه‌السلام، قم، ١٤٢٥ق.

٤٣. نجاشی، ابو العباس احمد بن علی، **رجال**، دار الأضواء ـ بیروت.

٤٤. نجفی، هادی، **یوم الطف**، ١٤١٣ق.

٤٥. نظری منفرد، علی، **قصهٔ کربلا**، انتشارات سرور، ١٣٧٥ش.

فهرست مندرجات

مقدمه ۷

امام حسین سید الشهداء علیه‌السلام

تولد، نام و نسب حضرت ۱۳

علاقه پیامبر۹ به امام حسین علیه‌السلام ۱۴

رحلت پیامبر ۱۴

روح مبارزه از دوران کودکی ۱۵

وقایع زمان خلفا ۱۵

زمان حکومت امیر المؤمنین علیه‌السلام ۱۷

در زمان برادر ۱۸

پس از شهادت برادر ۱۸

پس از مرگ معاویه ۱۹

حرکت به سوی مکه ۲۲

علت قیام از زبان آن حضرت ۲۲
آغاز کننده جنگ نباشیم ۲۵
غروب تاسوعا ـ برداشتن بیعت ۲۶
شب عاشورا ۲۶
صبح عاشورا ۲۸
شروع جنگ ۲۸
نماز ظهر عاشورا ۲۹
شهادت اهل بیت ۲۹
وداع امام ۳۰

شهدای هاشمی

۱. حضرت ابوالفضل عبّاس بن علی علیه‌السلام ۳۹
شخصیت حضرت ۳۹
مقام حضرت ۴۰
علم حضرت ۴۱
علّت گذاشتن نام سقّا بر آن حضرت ۴۱
وفاداری آن حضرت ۴۲
سبب آرامش حرم ۴۴
یاری اصحاب امام ۴۴
روز تاسوعا ۴۵

۲. ابوبکر بن حسن بن علی علیهما السلام ۵۰
۳. جعفر بن عقیل بن ابی طالب ۵۱
٤. جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۵۲
۵. عبدالرحمن بن عقیل ۵۳
٦. عبدالله بن حسن بن علی علیهما السلام ۵۳
۷. عبدالله بن حسین علیه السلام: «علی اصغر» ۵۵
۸ عبدالله (اکبر) بن عقیل ۵۷
۹. عبدالله بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۵۷
۱۰. عبدالله بن مسلم بن عقیل ۵۸
۱۱. عثمان بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۵۹
۱۲. علی اکبر بن الحسین علیه السلام ٦۰
۱۳. عون بن جعفر ٦٦
۱٤. عون بن عبدالله بن جعفر ٦۷
۱۵. عون بن علی ابی طالب ٦۸
۱٦. قاسم بن حسن علیه السلام ٦۸
۱۷. محمّد بن ابی سعید بن عقیل ۷۱
۱۸. محمّد بن عبدالله بن جعفر ۷۲
۱۹. محمّد (اصغر) بن علی بن ابی طالب ۷۳
۲۰. محمّد بن مسلم بن عقیل ۷٤

شهدای غیر هاشمی

۲۱. ابراهیم بن حُصَیْن اسدی ۷۷
۲۲. ابو ثمامه صائدی ۷۷
۲۳. ابو عمرو نهشلی (خثعمی) ۸۰
۲۴. ادهم بن امیّه عبدی بصری ۸۱
۲۵. اسلم ترکی ۸۱
۲۶. امّ وهب ۸۳
۲۷. امیّة بن سعد طائی ۸۴
۲۸. انس بن حارث کاهلی ۸۴
۲۹. اُنَیْس بن معقل اَصْبَحی ۸۶
۳۰. بریر بن خضیر همْدانی ۸۷
۳۱. بشر بن عمرو حضرمی ۹۵
۳۲. بکر بن حی تیمی ۹۶
۳۳. جابر بن حارث سلمانی ۹۷
۳۴. جابر بن حجاج تیمی ۹۸
۳۵. جبلة بن علی شیبانی ۹۸
۳۶. جنادة بن کعب انصاری ۹۹
۳۷. جُنْدَب بن جُحَیر خولانی کندی ۱۰۰
۳۸. جَونْ ۱۰۱

۳۹. جوین بن مالک ضبعی ۱۰۳
۴۰. حارث بن امرئ القیس کندی ۱۰۳
۴۱. حبیب بن عبدالله نهشلی ۱۰۴
۴۲. حبیب بن مظاهر ۱۰۵
۴۳. حجّاج بن زید سعدی ۱۱۱
۴۴. حجّاج بن مسروق جعفی ۱۱۲
۴۵. حرث بن نبهان ۱۱۳
۴۶. حُرّ بن یزید ریاحی ۱۱۴
خطبهٔ حُرّ ۱۱۷
۴۷. حَلاس بن عمرو راسبی ۱۲۰
۴۸. حمّاد بن حمّاد خُزاعی مرادی ۱۲۱
۴۹. حنظلة بن اسعد شبامی ۱۲۱
۵۰. حنظلة بن عمرو شیبانی ۱۲۴
۵۱. خالد بن عمرو بن خالد ازدی ۱۲۴
۵۲. رُمَیْث بن عمرو ۱۲۵
۵۳. زائدة بن مهاجر ۱۲۵
۵۴. زاهر بن عمرو ۱۲۶
۵۵. زهیر بن بشر خثعمی ۱۲۷
۵۶. زهیر بن سائب (سیار) ۱۲۷

۵۷. زهیر بن سلیم ازدی ۱۲۸
۵۸. زهیر بن سلیمان ۱۲۸
۵۹. زهیر بن قین بجلی ۱۲۹
۶۰. زید (بدر) بن معقل ۱۳۵
۶۱. سالم بن ابوجعد (غلام عامر بن مسلم)..... ۱۳۶
۶۲. سالم بن عمرو ۱۳۶
۶۳. سعد بن حنظله تمیمی ۱۳۷
۶۴. سعد بن عبدالله (غلام عمرو بن خالد صیداوی).. ۱۳۸
۶۵. سعید بن عبدالله حنفی ۱۳۹
۶۶. سلمان بن مضارب بجلی..... ۱۴۲
۶۷. سلیمان بن سلیمان ازدی ۱۴۲
۶۸. سلیمان مولی الحسین علیه‌السلام..... ۱۴۳
۶۹. سلیمان بن کثیر..... ۱۴۴
۷۰. سوّار بن منعم بن حابس همدانی..... ۱۴۴
۷۱. سوید بن عمرو خثعمی ۱۴۵
۷۲. سیف بن حارث بن سُریع جابری ۱۴۵
۷۳. سیف بن مالک عبدی..... ۱۴۶
۷۴. شبیب بن عبدالله، (غلامِ حارث بن سُریع)..... ۱۴۷
۷۵. شوذب (مولی شا کر)..... ۱۴۸

۷٦. ضرغامة بن مالک تغلبی ۱٤۹
۷۷. عابس بن ابی شبیب شاکری ۱٤۹
۷۸. عامر بن جلیده (خلیده) ۱۵۲
۷۹. عمّار بن حسّان بن شریح طائی ۱۵۲
۸۰. عامر بن مالک ۱۵۳
۸۱. عامر بن مسلم عبدی ۱۵۳
۸۲. عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی ۱۵٤
۸۳. عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری خزرجی ۱۵۵
۸٤. عبدالرّحمن بن عبدالله یزنی ۱۵٦
۸۵. عبدالرحمن بن عروة بن حرّاق غفاری ۱۵٦
۸٦. عبدالرحمن بن مسعود ۱۵۸
۸۷. عبدالرحمن بن یزید ۱۵۸
۸۸. عبدالله بن أبی بکر ۱۵۸
۸۹. عبدالله بن بشر خثعمی ۱۵۹
۹۰. عبدالله بن عروة حرّاق غفاری ۱۵۹
۹۱. عبدالله بن عمیر کلبی ۱٦۰
۹۲ و ۹۳ ـ عبدالله و عبیدالله بن یزید بن ثبیط عبدی ... ۱٦٤
۹٤. عثمان بن عروه (فروه) غفاری ۱٦٤
۹۵. عمّار بن ابی سلامه دالانی ۱٦۵

۹۶. عمّار بن حسان طائی ۱۶۵
۹۷. عمران بن کعب بن حارث اشجعی ۱۶۶
۹۸. عُمَرِ بن جندب حضرمی ۱۶۶
۹۹. عمرو بن خالد ازدی ۱۶۷
۱۰۰. عمرو بن جنادة انصاری ۱۶۷
۱۰۱. عمرو بن خالد بن صیداوی ۱۶۹
۱۰۲. عَمرو بن ضبیعه تمیمی ۱۷۱
۱۰۳. عمرو بن عبدالله جُنْدَعی ۱۷۲
۱۰۴. عمرو بن قرظة انصاری ۱۷۳
۱۰۵. عمرو بن مطاع جعفی ۱۷۵
۱۰۶. عمیر بن عبدالله مذحجی ۱۷۶
۱۰۷. غیلان بن عبدالرحمن ۱۷۶
۱۰۸. قارب غلام امام حسین علیه‌السلام ۱۷۷
۱۰۹. قاسط بن زهیر تغلبی ۱۷۷
۱۱۰. قاسم بن حارث ۱۷۸
۱۱۱. قاسم بن حبیب ازدی ۱۷۹
۱۱۲. قرّة بن أبی قرّه غفاری ۱۷۹
۱۱۳. قعنب بن عمرو تمری (نمری) ۱۸۰
۱۱۴. قیس بن عبدالله همدانی ۱۸۰

۱۱۵. کرش (کردوس) بن زهیر تغلبی ۱۸۰
۱۱۶. کنانة بن عتیق ۱۸۱
۱۱۷. مالک بن دودان ۱۸۲
۱۱۸. مالک بن عبدالله بن سریع جابری ۱۸۲
۱۱۹. مجمع بن عبدالله عائذی ۱۸۳
۱۲۰. مسعود بن حجّاج ۱۸۵
۱۲۱. مسلم بن عوسجه ۱۸۵
۱۲۲. مسلم (اسلم) بن کثیر ازدی ۱۸۹
۱۲۳. مسلم بن کناد ۱۹۰
۱۲۴. مسلم (غلام عامر بن مسلم) ۱۹۰
۱۲۵. مقسط بن زهیر بن حرث تغلبی ۱۹۱
۱۲۶. منجح (غلام امام حسین علیه‌السلام) ۱۹۱
۱۲۷. منیع بن زیاد (رقاد) ۱۹۲
۱۲۸. نافع بن هلال ۱۹۲
۱۲۹. نعمان بن عمرو راسبی ۱۹۶
۱۳۰. نعیم بن عجلان انصاری ۱۹۷
۱۳۱. وهب بن جناح کلبی ۱۹۸
۱۳۲. هفهاف بن مهنّد راسبی ۱۹۹
۱۳۳. یحیی بن سلیم مازنی ۲۰۰

۱۳٤. یزید بن ثبیط عبدی ۲۰۱
۱۳۵. یزید بن حصَین همدانی ۲۰۳
۱۳٦. یزید بن زیاد بن مهاصر (ابوالشعثاء کندی) ۲۰۳
۱۳۷. یزید بن مغفل جعفی ۲۰۵

ضمائم

مسلم بن عقیل علیه‌السلام ۲۰۹
هانی بن عروه ۲۲۵
قیس بن مسهر صیداوی ۲۲۷
عبدالله بن یَقْطَر الحِمْیَری ۲۳۱
فهرست منابع و مآخذ ۲۳۳
فهرست مندرجات ۲۳۹

آثار منتشر شده انتشارات پیام امام هادی علیه‌السلام
«آثار عربی»

۱. موسوعة زیارات المعصومین ـ ۷ جلدی (زیارات چهارده معصوم).
۲. جامع زیارات المعصومین ـ ۶ جلدی (زیارات چهارده معصوم).
۳. مهج الزیارات (منتخب زیارات).
۴. المقنع (فقه)، شیخ صدوق رحمه‌الله، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۵. الهدایة (فقه)، شیخ صدوق رحمه‌الله، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۶. الاعتقادات (عقاید شیعه)، شیخ صدوق رحمه‌الله، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۷.الاعتقادات (بدون تعلیقات و هوامش)، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۸. منتخب الأنوار المضیئة (مهدویت)، علامه نیلی رحمه‌الله، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۹. تفریغ الفؤاد (اعتقادات)، علامه نراقی رحمه‌الله، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۱۰. احمد بن اسحاق الثقة المرضی (زندگینامه و رجال).
۱۱. رسالة فی بیان استجابة الدّعا (دعا)، حکیم ابوالحسن جلوه رحمه‌الله، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۱۲. الدعا للمنتظر المهدی والفرج علی یدیه (مهدویت)، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۱۳. البشری فی ذکر من حظی برؤیة الحجة الکبری (مهدویت)، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۱۴. دعاء الندبة و توثیقه من الکتاب والسنة (دعای ندبه)، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام
۱۵. موسوعة کلمات الامام المهدی «عج» (مهدویت)، تحقیق: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام

«آثار فارسی»

۱۶. تحفة الزائر (زندگینامه علامه مجلسی رحمه‌الله و زیارات چهارده معصوم علیهم‌السلام)، علامه مجلسی رحمه‌الله.

۱۷. آرامش بهشتی (در پرتو اصلاح الگوی مصرف).

۱۸. اتّحاد و انسجام (وحدت و برادری مسلمانان، معرفی ۱۱۰ منادی وحدت).

۱۹. چشمه سار کوثر (سخنان دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله).

۲۰. در حریم یاس (زیارات حضرت زهرا علیهاالسلام).

۲۱. شمیم سیب بهشت (زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام)، محمد مهدی کافی.

۲۲. سه خطبه حضرت زهراء علیهاالسلام (خطبه فدکیه، در بستر بیماری و...).

۲۳. گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام (با موافقین و مخالفین)، مهدی عبداللهی

۲۴. ولایت نامه (ترجمه کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام)، سید رضی، تحقیق: محمد مهدی کافی.

۲۵. دیدارها وگفتگوهای سیّد الشهداء علیه‌السلام (ملاقات‌های امام حسین علیه‌السلام در مسیر قیام)، مهدی عبداللهی.

۲۶. فروغ عاشورا (عاشورا در کلام امام سجاد علیه‌السلام)، مهدی عبداللهی

۲۷. انوار هدایت (چهل حدیث در موعظه و حکمت).

۲۸. انوار درخشان (چهل حدیث در روزه و ماه مبارک رمضان).

۲۹. سخنان قدسی ۱ (سخنان خداوند با پیامبران اولوالعزم: موسی، عیسی ومحمّد علیهم‌السلام).

۳۰. خطبه‌های معصومین علیهم‌السلام در جمعه‌ها و عیدین (عید فطر و قربان)، مهدی عبداللهی.

۳۱. دیار سجده (چهل حدیث از امام سجاد علیه‌السلام در سفر حج)، محمد مهدی کافی.

۳۲. چه کنیم دعایمان به اجابت برسد؟ (دعا).

۳۳. مخروط و اوج تکامل (اعتقادات، فلسفه و ریاضیات)، سیده فاطمه رفیعی.
۳۴. هفتاد سخن درباره همّت و کار (هفتاد حدیث از معصومین علیهم‌السلام).
۳۵. همّت بلند و تلاش مستمر (همّت، کار و تلاش از نظر قرآن و روایات).
۳۶. جوانی فرصت نوآوری و شکوفایی (بررسی راهکارهای رسیدن جوانان به نوآوری و شکوفایی و معرفی ۱۰۰ جوان برتر).
۳۷. لحظه‌های عروج (گفتارهای سه دقیقه‌ای پیرامون نماز) سید هادی رفیعی‌پور.
۳۸. سخنان قدسی ۲ (سخنان خداوند با پیامبران علیهم‌السلام و مقرّبان).
۳۹. آفت و سلامت (۸۴ حدیث پیرامون آفت و سلامت دین)، مرحوم سید عباس رفیعی.
۴۰. دیباچه‌ای بر زیارت (پاسخ به شبهات وهابیت از دیدگاه دانشمندان شیعه و اهل سنت).
۴۱. فرزندم (پندها و آموزه‌های تربیتی پیامبر اکرم و اهل بیت، انبیاء علیهم‌السلام و حکما به فرزندانشان).
۴۲. بشارت (پیرامون کسانی که به دیدار حضرت ولی عصر (عج) مشرّف شده‌اند).
۴۳. اصحاب امام حسین علیه‌السلام (شرح حال و نحوهٔ شهادت اصحاب امام حسین علیه‌السلام).
۴۴. مقالات کوتاه دربارهٔ امام هادی علیه‌السلام.
۴۵. حکمت‌های کوتاه (از پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام).

The companions of

Imam al-Husayn

Imam al-Hadi Institute
www.imamhadi.ir
Iran,Qom 2016